





كتاب الميراث في تفسيره



در مطبع اسعد الاخبار الكبرياء

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6936

بسم الله الرحمن الرحيم

مشاطه زبان خامه حبله بیان رابست ابد نمانی و بیری می آراید و نیازی  
بدیاجه توصیف نام نامی خبیری سیکشاید که قلم قدرتش بیاض گردن  
مهبوبان را بسواد عنبر مواد کامل مشکین مطرز بطره طرار خط  
چلیپا نموده در تسم صنعتش الواح نواصی جمیع افراد دفتر عنا  
بیک خط و نوشت از سر گذشت ازلی و پیش از ابدی  
در کوزه گنجایش آب دریا فرموده محاسبی که نشیان حریده  
ایوانش سیاه نویسی نیالی و در زنا می ایام ماه میزد و خورشید  
کردن نشین کاتبی که از ادبی محرمان دیوانش در وقایع نگاری

اعمال بندهاں کرام کاتبین \* نظم \* ز فطرت تا نفوس این  
 رسم از مقدر بر چین ما \* نگار و صورتی بر صفحه خاک \*  
 که رشک آرند از و سگان افلاک \* و در دو نامحدود و تحیات  
 متواتر الود و تحفه بارگاه و الاجاه منشی احکام قدر ذریعہ افتخار  
 ابوالبش عالی حب معالی شب بهترین قوم عرب امی لقب ختم  
 المرسلین فخر الاولین و الآخرین احمد مجتبی محمد مصطفی که صفحہ ضمیر  
 اشراف پذیرش از علم لدنی جلوه نامی حسن ترین و قیامت  
 وجود مسعودش از بدو ایجاد و تکوین فخلع بخلعت نبوة بمجد و قه  
 كنت نبيا کان آدم بین الماء والطين و اوصیائه الطاهرین صحابہ  
 المنتخبین \* پست \* محمد بصورت عرب آمده \* بمعنی نگارین  
 رب آمده \* اما بعد این پیکاره خاک نشین بتدل زمان و زمین  
 امیدوار رحمت ارحم الراحمین زین العابدین غفر الله ذنوبه و تر  
 میویر باعث تحریر این سطور آنکه چون در ایام شباب در مینوسواد  
 لمهنود فرحت بنیاد محمود آباد که از مینوسواد بفاصله پانزده کرده مقیم  
 فی الامیران جلیل ایشان مصاحب علیخان علی السند ترویه و جعل الجنة

مشوا به بوده و این آفراده و ش بطور تفرج از اصرار خان صاحب مرحوم  
 مدح و کبی دل پر شور را در آن طرف هم میر بود اکثر موافقت رنگین  
 نرا جان کاشن فصاحت بوده اوقات کثیر الخرافات را بهما نشای  
 کلهزاران سمن پوشمشاد قدان دلجو لب بر مینمود و گاهی که بگوشت  
 سرور وانی دود فغانی اندول پر در دسر فلک میکشید بتا شیر  
 خیال طوبی قاتمان صنوبر خرام بلا قصد موزدن میکروید اکثر یاران  
 غمکار آن را بطور یادگار بر جو یار حافظه جا میدادند و بعضی بابت  
 شاعر قلم از سواد سوسن مداد شکوفه ابیات مذکور در خیابان  
 صفحه می نهادند آنچه از کلماتی آن ترانه بحیب اذلهان مصمغیران بود  
 خداوند که بدستور ماندنیا صرصر بجزیری از آبستین یا بدامن فراموشی  
 افشانند مگر سنجله اشعار که سنبهستان حشا قرطیس شده بود  
 پاره از آن بعد چند می بنظر این همچنان درآمد مصاریع متفرقه را که  
 در یک بحر دیک زمین بود و دیک جا کرده بر کیب غزل در آورد و بعد  
 از آن بتکلیف احباب خواه از زار نالی دل پراضطراب گاه گاهی  
 پس سالی دماهی که نخل آهی از مرزع خاطر بلند شد در خوشی آن

مجموع غنایات باز و هرکس بطریق سپردن یاران عم خوا  
 و دوستان و فاشعار متفق بودند و در عهد کیم در عالم مشافه بمکالم  
 میرسید حاجت گزارش حال از پیغام آن یک خامه بنذر ائمه شیب  
 نمیکردید من بعد که بمخفی چرخ سنگ تفرقه بر شیت جمعیت یاران  
 مجتمع در اواسط عهد نواب سعادت علیخان مرحوم انداخت و هر یک را  
 چون بنات الغش از هم متفرق ساخت غبار و بود این باب و بهوا  
 شرق بادی کردید و بعد از قیام جدی در عظیم آباد اقتضای آرزو  
 در ضلع آباد کشید در ابتدای ۱۲۱۲ فصلی بعهده تحصیل داری خند  
 محالات این ضلع در پرگنات بندکی و سنگام و غیره مامور گردید چون  
 سالهای بسیار بابتی آن شش منقضی شد ترقیم خطوط و  
 از نیطرف و زمانه پاسخ رقایم دوستان ناگزیر گشت در آن  
 اوقات رقی که بطور قلم برداشته از خامه عجز خامه می چکیدند  
 و اهلکاران دفتر تحصیل که حاضر میبودند نمیکند اششده بجهت تلفیف آن  
 مکاتیب را از راقم آثم حاصل کرده نقلش گرفته مکمل میداشتند پس از  
 چند آن زحارف از نزد آنها انتشار یافت دوستان بخوا

مثل میررحم علی صاحب نایب برگزیده که بدین سلیم و طبع حلیم جوهر  
 سخیذانی را که هر دو هرگز نکتہ دانی را جوهر اند و غیر هم که راه و رسم  
 رسل و سائلان آنها مرعی میماند مستدعی رفقات نثر این باد  
 سر آعصر شد ندانانجا که این خاک را از جمع بودن آن جاشاک  
 بلی اعتبار خبری نبود بجواب شان از بیطرف اعتذار و باز از آن  
 سمت اصرار میرفت آن زمان معلوم شد که نقول بعضی مکاتبات  
 نژاد بران دفتر تحصیل است چنانچه بقدر موجود پیش طالبان فرستاده  
 شد بعهده که اطفال چند به سن تمیز رسیده شوق انشا نمودند اکثری  
 از آن رفقات بلوح حافظه برداشته و به صندوق سینه گذاشته  
 چون درود این پنجمیز ز پس از ترک عهده متعلقه اکنون در <sup>۱۲۳۵</sup>  
 در راه آباد افتاد برادر صاحب عنبر میرسان جمیل اشیم و الادودمان  
 قالب مروت و مردانگی را جان و جان فوت و فرزانگی را توان  
 میرجان صاحب خطه الدعن شر التواب که با دراک غرض  
 کلام رنگین و هنر رسا و در تفهیم شنائت نظایف نکات شیرین  
 طبع جودت انما دارند مکاتبات شد که بس اوقات نوبت

تکلیف مکاتیب با شخاصی میشود که باده نود و دلتی آنها را است  
 نشاء خود نمائی با ساخته و نفس سرکش بوا می خود سری و خود  
 ستائی در بودی خواطرشان بر افراخته از اعلای دم سوت  
 و از سادی حوصله علویت دارند در نیصورت الفاظ القاب چنین  
 در قالب تحریر آورده ضمیر رقتات سابق باید کرد که حافظ خود  
 در می راقم باعث خوشنودی مرقوم الیه گردیده مبتدیان بکار آید  
 و چهره شائقین لطافت سخن را بگلگون فرح بیاراید لهند اگر چه  
 سر و دماغ اهرزه در می نداشتیم لیکن بیاس ایمای برادر صفا  
 موصوف حرفی چند درین ضمن نکاشتم و بنامی این بیان را بر  
 پنج افاده قرار دادم و نام این مجموعه را سرینج الافاده نهادم \*  
 افاده اول در ذکر القاب لاطین و اکابر دین و پدر و عم و بزرگان و  
 ترکیب القاب با اجتماع الفاظ فراده و الفاظ اداب و ترکیب اداب  
 با الفاظ مفرد و رفیع القاب و الفاظیکه در اداسط عبارت بر خطاب  
 نسبت بخود و جانب مکتوب الیه مناسب باشد \*  
 افاده دوم در ذکر الفاظ القاب همسان و کسانیکه نوعی از تکرار



پس بر می تعلی و اینها که اندک کمتری دارند و شش خاصه که از درجه  
اولین خود بمیانفت تقدیر امتیازی بهم رسانیده خواهان  
حفظ مراتب اند و الفاظ ضامه که نسبت بمخاطب و خود سزاوار  
افاده سوم در بیان الفاظ القاب غرضیان و خوردان <sup>مطالبین</sup>  
القاب و الفاظ خطابیه طرف خود و طرف ثانی \*

افاده چهارم شش تمبر قائم این آلوده و نامم که اسمی اجاب  
و تبرکات و الاجاب غرضیان سعادت اکتساب ریخته کلک  
انگار سلک گردیده \*

افاده پنجم محتوی بر عرائض که موسوم صاحبان غالب انگریز  
در بعضی معاملات و در هنگام ضرورت حواله زبان قلم شکسته رقم  
شده هر چند تمامی عرائض بقید نشود درین مجموعه آوردن  
و شوار است که دفتر می علجده برای آن در کار است مگر انوفجی  
ازین درین افاده درج گردید \*

افاده اول در تصریح الفاظ فراده القاب سلاطین  
قبل عالم خلیفه بنی آدم قبله عالم و عالیمان کعبه جهان و جهانیا

جهان بان گیتیستان در بویه اسق دامان خداوند زمین و  
 زمان حضرت جهان بینی سحاب فیوض ربانی ظل سبحانی  
 خلیفه الرحمانی قدر قدرت قضا سولت خدیو زمین و زمان خسر  
 کشورستان مالک دوران شهنشاه جهان سلطان  
 فلک جناب غرشید مال رکاب مالک رقاب واجب الادب  
 سلیمان جاه ملاک سپاه حامی رعایا پناه برایا دادگر عدالت  
 کسر رعیت پرور فریدون فر دار اسطوت کسدرت  
 جم مرتبت کینه و منزلت مرغ چشم قرمدم ظل الشد  
 جهان پناه ظلم کاه فلک اقتدار عرش اعتبار تخت نشین  
 آسمان عظمت و شکین خراج کبر سلاطین مطایع خواص  
 سایه رحمت خدا کشور شاه سیر آرای هفت اقلیم زیب  
 افزای اورنگ دیهیم نانی خلیل نمونه ربوبیت رب جلیل  
 لب و تخت و اهل بیت پناه شریف و وسیع جهان طایع  
 عالم مطیع

از انجا که عرض و التماس در حضور بادشاهان و عالی دستگاران

پروین در سلطنت مقر بان درگاه و فیض یابان بارگاه پادشاه مجسم  
پروین آوردن مرکب کستاج روشنی گردیدن است لهذا تجسم  
عزیز بنحباب ملوک عالی مقدار و شهر یاران والا تبار مختصر بوسایل  
بار یابان محافل سعادت منازل مروج باین طریق است

### القاب مرکب سلاطین

محض نور قدس گنجور بار یافکان استان ملائک شیان قبل  
عالم و عالمیان کعبه جهان و جهانیان خداوند زمین و زمان  
ذریعه امن و امان حضرت جهان بانی صاحب فیوض ربانی  
بسط المد ظله و جلاله الملك المیرساند

بعرض زمین بوسان عتبه سپهر رتبه قبله عالم خلیفه نبی آدم جهان  
گیتی استان ظل سبحانی خلیفه الرحمانی ادام الله ملک

بموقف التماس استاد کان پایه سریر کردون مصیر ظل الله  
جهان پناه افاز الله ظل طلاله علی مفارق العالمین الی یوم الدین  
بمعروض عرض مقربان انوار بساط فیض مناط حضرت سلیمان  
جاه ملائک سپاه حامی رعایا پناه بر ایا و اگر عدالت گستر

رعیت پرور فریدون فرمالک دوران خد بو زمین فرمان دام  
ملکه و ظلاله و ضاعف اقباله و اجلاله میرساند.

پیشگاه عرش استبانه سنبلیان سده علیا و عتبه معلما حضرت  
سکندر حشمت دارا سطوت جم مرتبت کیخسرو منزلت ریخ  
حشم قمر خدم سلطان فلک جناب واجب الاداب ظلم گاه  
خریا بارگاه دام سلطنته میرساند.

بجناب سعادت کتباب باریابان محل کرامت منزل حضرت  
قدر قدرت قضا صولت فلک اقتدار عرش اعتبار سایه حمت  
خدا کنو کفا سریر ارکان هفت اقلیم زیب افزای اوزنگ و دهم  
ادام الد بره و حسانه معروض میدارد

بمصور فیض معمور معکفان رنسان سدره نشان آسمان<sup>عظمت</sup>  
دکنین تحت نشین خراج گیر سلاطین مطاع خواقین بشت پناه  
شریف و وضع جهان مطاع و عالم مطیع نانی خلیل نمونه ربوبیت  
بجلیل ادام الد افضله میرساند

بمجنین القاطمین را فراهم کرده آوردن بدستور یکصد

ترقیم یافت ترکیب القاب است مبرای سلاطین و رعایا و شهبانها  
 بالقاب مزید حفظ ادب است حاجت باداد علیحد نیست مگر برای  
 مخصوص ترین بندگان مانند شهبانان و وزیران البته جائز است

### کلمات خطاب بانبیا و شامان

از پیشگاه جهان بانی آری حضور ملازمان عالی اولیای دولت قاهره بندگان  
 دالا موکب جهان کشا معکریوزی اشر جیوش ظفر خرد سن  
 عا کر نصرت مآثر رآیات فتح سمات رآیات عالیاث رآیات  
 ظفر آیات سر ادق جاه و جلال خیام فیروزی فرجام همی  
 انوار فیض مطرح تجلیات و همچنین کلمات سزاوار خطاب  
 شامان در مواقع خود ماست یعنی ارشاد یک از پیشگاه جهان  
 شرف نفاذ یافته بود یا آری حضور ملازمان حکم قضایم جاری  
 یا فلان خیر مرحمت شده بود و توجیه اولیای دولت قاهره تا کی  
 سمت لاهور خواهد شد با عزم بندگان دالا در جنبی جانب لنگر  
 توجیه موکب جهان کشا خواه جیوش بحر خرویش خواه رآیات فتح  
 سمات خواه عا کر نصرت مآثر طرف حیدر آباد باستیصال سلطان

اینجا عترب مستقر است و جزیره لندن که منقرب خیام فیروزی  
 فرجام گردید و جزائر روسیه مجیم سداوق جاه و جلال بظان تاریخ  
 شد و بر دژ قلعه کلکته از تنزل داسره دولت مهبط انوار فیض  
 یا بظان روز مستقر الخلافت اکبر اباد بفر قدوم بهایون مطرح  
 تجلیات یار شک فردوس برین خواهد شد و دو هزار سال  
 سکتیه و کوله که حاصل باغ نونهال بادشاهی شده بود  
 بجنس در پیشگاه عالم پناهی ابلاغ داشته و غرض در مقام  
 تمیکه قرینه اقتضا نماید اشاره بخطاب نمودن بلاغت تحریر است  
 و همبرین مطلبیاری الفاظ بینی بر اشادات خطاب است مگر بنا بر  
 اختصار عبارت و استفاده خلاصه مطلب بر اینقدر اکتفا رفت  
 که طبائع سلیمه و اذمان مستقیم بعد دریافت قاعده منضبط  
 مستنبط این قسم الفاظ شدن می تواند

### کلمات خطاب نسبت کاتب

خانه ز او عقیدت نهاد فدویت بنیاد جان نثار نمک خوار  
 مطیع فرمان محکوم حکم قضا جریان فدوی درگاه خاکبوس بارگاه

گردون خرگاه عبودیت کیش اطاعت اندیش سرفروز  
 ارادت کوش نمک پرورده غلام کمترین ذره خاک نشین  
 الفاظ خطوط بادشاهی

فرمان قضا جریان فرمان واجب الادعان میر لیغ قضا تبلیغ  
 شقه خاص فیض اخقاص شقه کرامت مرقعه طغرا غسرا  
 انشا و قدر منشا

الفاظ خطوط کاتب

عرضداشت عرائض معروضه

الفاظ دعایه بادشاهی

اقاب دولت دکارانی از مطلع ظفر و کشورستانی باطلع باد  
 نیر حشمت و بهر ذری از مشرق سطوت و فیروزی لامع باد  
 خورشید عظمت و اجلال از شرقستان دولت در قبال  
 درخشان باد و نیر سپهر عالم آرائی از افق صولت و کشورشاهی  
 نمایان باد و سکه فرمانروایی چهار درانک عالم بنام والا و طغطنه  
 کوس جهانگیری آونیره گوشش عالم بالا باد و رایت کینی کثابت باد

ناف زمین و از قاف زیر نگیں باد و عنقای حکمرانی اقصای جهان  
 در دام تنخیر و سکه سلطنت و حکم روانی زمین و زمان بنام نامی  
 رواج پذیر باد و ازین قبیل الفاظ مناسب خاتمه معرائض نمودن  
 سزاوارست

### القاب مع آداب بر اشراف و اودکان و وزرا

بمختور بار یا فغان انجمن کرامت موتمن حضرت خدیو آفاق ظل  
 ظلیل خلاق خلیفه سبحان جلیل زیب ده تخت و اکیلی عالم فروز  
 ظلم گداز و عدو سوز دام ملکه زمین ادب را بلبل اعتقاد بوسیده  
 و عاشیه انقیاد بدوش جان کشیده بعرض میرساند و  
 بطور بالا زیر القاب کلمات ادب اینرا دهماید اکنون بنا بر این  
 فقط چند کلمات ادب بعنوان مختلفه حواله زبان خاصه میشود و

### ادب اشراف و اودکان و غیره

جهنم نیاز را بسجرات عبودیت نورالکین ساخته و نسبت  
 قفاخر را بسجود عنیت عرش رتبه بظلمت الافلاک برافراخته بعرض میرساند



نفوس عقیدت و جان سپاری بر لوح دل نگاشته و تارک افکار  
 بهمن سجود استان ملائک ایشان بخرج برین رافزشته <sup>ضمیمه</sup>  
 باسلام سده سپهر احرام <sup>نیده</sup> اعتبار را بفرق فرقان  
 و کردن جان را وابسته کند اطاعت و انقیاد گردانیده بعض میرسان  
 جاده رسوخ و فرمان برداری را بیای جان پیوده رخاک استان  
 سده نشان را کحل الجواهر چشم اعتقاد نموده التماس دارد  
 القاب شاهزادگان

بمعرض عالی گوهر درج مملکت و بختیاری اختر برج خلافت و ناجدار  
 مقبله امانی و امال چراغ مشکوی سلطنت لازوال ادام <sup>نیده</sup> اقباله  
 بعالیجناب صباح شکنت دو الاجاهی رودن کاشانه  
 سلطنت و جهان پناهی آسمان حشمت و تمکین <sup>طین</sup> اسد فروغ  
 مد ظله التماس دارد. بجناب خلافت آفتاب نواب و کلشن  
 کام بخش و فیض رسانی کل پنجاه کلزار عظمت و جهان بینی  
 سده و بیار مکن و اقبال ثمر مرطوب نخل شوکت و جلال  
 و هم دولت عرض است. بشرف التماس دوحه حدیقه خاقان

شعب بزم فیض بخشی و کامرانی چمن ارایی آشفتم اتساع  
روفت بخشای لیاقت تاج و دیهیم مشرفست \*

بسماع فیض مجامع جوهر سعدن خسروی و ملکه اری دور دریا  
فتوت و شهر یاری شایان شان فرمانروائی و رعیت پیروی  
روفت ایوان ظلم زدائی و دوا گسری دامن دولت میرساند

### خطاب ر قائم شاهزادگان

شفقه خاص مرحمت اختصاص پروانه کرامت نشاند الا نامه افتخار  
آمودن شرامه عزت افزای

الفاظ خطوط شاهزادگان چون الفاظ وصول نامهای بادشاهان  
و فرامین بادشاهی چندان مهاسیت ندارد لهذا در همین مقام بختصار کلام  
حسن ارقام پذیرفت یعنی منشور کرامت گنجور کالوجی من السماء نزول  
و طول اقبال فرموده شرف نزول از انانی داشت غرور و فرمود  
بجلائل و رد و تمارک افتخار بند رفته فلک الا فلک سود از ابراد تقض  
بنیاد فرق مذویت بفرق فرقان رسانید بغرور و سر فراز  
گردانید رفته وصول ممتاز و سر بلندست \* غرض اینست که الفاظ رسیده است

## کلمات دعائیة شاهزادگان

سبحم ابهت و حکمرانی زائد النور باد + کوب دولت و اقبال فرزندان باد  
شمع علمت و اجلال فرود بخش کاشانه خسروی باد + بهای  
همایونی بدام و دور فلک بکام باد + ظل مکرمت مستدام و ایام شوکت و  
دولت بکام باد +

و باقی الفاظ خطاب کاتب و دیگر الفاظ مثل سلاطین است

الفاظ القاب پدر و دیگر بزرگان فروری اکرام که هم مرتبه مثل خال و  
اعمام اند و اضح باد که درجه و الای چنین اشخاص مخصوص الدین  
به یکس نمی رسد که رتبه اینها تحت مرتبه خالق ارض و سما و ذات  
مقدس انبیا و ائمه بد علیهم التحیه و التثانی فوق مرتبه دیگر جمیع مخلوقات  
دنیا و مافیهاست هر قدر که در حفظ ادب اینها بوفور اعتقاد و انقیاد  
گوشیده شود سزاوار است که نیکنامی دنیوی و نجات اخروی  
در ضمن آن مضمر و از طاعت ایشان شجره امید گویند با ثمار  
خوادارین شمر و فرمان برداری جاب اینها موجب خوشنودی  
رب عباد و خلوص عقیدت و محبت از اینها باعث حصول ادا که حاصل

ان ایه صدق سابق است + و بالوالدین احسانا اما بلغن  
 عندک الکبر احدیها و کلاهما فلا تغل لهما آیت و لا تنهرهما قل لهما  
 قولاً کریماً + الغرض درجه و الامی ایشان از بادشاهان فضلت  
 مگر در القاب بادشاهان الفاظ سلطنت و خلافت حسب حال  
 شان لازم است و در سابق القاب ایشان سوا امر شریف  
 و تاجدار می جمیع کلمات ادب شایان است و چون بعد تر قیم مدارج  
 سلطنت و جهان بینی در عالم اعتقاد بهتر از کعبه که سجود ارباب  
 اسلام است و لفظ قبله که محل ادب خاص عام است نیست لهذا  
 در القاب و خطاب ذوات مقدس ایشان لازم است اگرچه لفظ  
 قبله اهم مدارج تعلی القاب است لیکن چون بنای تحریر حفظ مراتب  
 منحصر بر رواج است و فی زمانه لفظ فقط قبله اکثر متعارف است و القاب  
 هم بران معزز نیز ترجیح یافته مثل قبله من یا قبله برادران یا  
 قبله مخلصان خواه ستمندان بر بانی ظلم اکثری رفته است و نسبت سابق  
 رواج تحریر بسیار تحریف یافته که اکثر الفاظ پیشتر بر والدین راجع  
 تحریر و تطهیر بود و در محاوره حال آن الفاظ متعلق بالقاب نیست

ابل بعضی الفاظ بدوستان کم رتبه مروج گشته مثل لفظ مشفق که بیشتر  
 در تالیفات و منشآت علامه فحام ابو الفضل مبارک بر اوالدین  
 بجلوه ترقیم در آمده و اکنون برای همسان رواج گرفته الحال  
 تحریر لفظ مشفق یا شفیق به پدر و عم سوی ادب است مگر چون از قبله و  
 کعبه کزیر نیست لهذا به لفظ قبله خید الفاظ دیگر امیزند و بدان وسیله  
 تفاوتی در القاب همسان و عم و پدر بر انگیزند مانند قبله کونین  
 یا دارین و قبله و کعبه صورت و معنی و قبله وین و کعبه ارباب یقین و قبله  
 برحق و کعبه سطلق و قبله و کعبه دو جهان و قبله جهان و کعبه ایمان  
 و مرشد ارباب ایمان و پیر و مرشد برحق و قبله حاجات و کعبه برادران  
 غرض بچنین کلمات دوشه الفاظ را مرکب کرده باید نوشت و ظاهر  
 شود که از جمله و نور حسن ادب کشید مدعرائض نیز القاب است و آن  
 در عرائض چنین نبررگان لازمه خلوص ادب است و در دیگر مراتب  
 خطابه سیاق تخریر همان که درباره بادشاهان گذشته و القاب  
 مادر و عمه و خواهر حقیقی مادر و کسانیکه رتبه آنها مانند پدر و عم است  
 مگر جایکه علامت تباثیت یا بند صراحت بعلامت مذکور نمایند مانند آنکه

بجای قلبه در کعبه دو جهان باینرا دکی های تائیت دو جهانیه مدظلهایا  
 بجای لفظ مرشد مرشد دارین دام ظلها العالیه لازم است و در  
 اداب رعایت الفاظ اداب بدی شایان مانند الفاظ کورنش  
 و تسلیمات و عقیدت و فدویت و غلامی و بندگی و سرافکنی و غیر  
 اینها را در استانه بوسی و استلام عتبه طاهره و تقبیل استان ملک  
 پاسبان و گزارش حال نمودن بذریعہ پرستاران ادلی یعنی بعض  
 پرستاران عالیہ میرسانند یا بموقف عرض کنیزان عصمت نشان  
 گزارش دارد یا بمعرض التماس پاسبانان سداوق عصمت و طهارت  
 میرسانند یا بحضور نفوس معمر و محافظان حریم حرم تعلیم میرسانند  
 یا بحضور عفت ظهور معروض میدارد و جهت مزید صراحت دو یک  
 اداب قلمی می شود

### اداب مادر و عمه و غیره

زمین ارادت بلب ادب بوسیده بعض پرستاران حضور قد میرسانند  
 اداب غلامی بتقدیم رسانیده ملتئم حضور کنیزان جناب عالیہ است  
 لوازم کورنش باین غلامان پاک اعتقاد مودی ساخته بالتماس

حال عقیدت اشتغال می پردازد و کلمه ستم سلیمان را طره  
در ستار عقیدت ساخته معروض میدارد \*

کلبای عبودیت و تسلیم را افسر فرقی سعادت انگاشته بکمر <sup>سرس</sup>  
باجرای خدمت انتماسکلف اوقات حزنه خدمه عالیه است و در  
از طهارت تنهای ملاقات چنین کسان بجای لفظ ملاقات به لفظ قدوس  
و پا بوس و شرف ملازمت و آرزوی خاک بوسی قدوم بیمنت  
لزوم و استحصال دولت حضور می توانستند اکفشه اشتراک  
محفل کرامت منزل یا عفت منزل و تمنای اقتباس انوار جمال  
با کمال و آرزوی در یافت سعادت بشا ابد به جمال عفت و طهارت  
اشغال و خاک قدم را نوبت بای چشم اطاعت و نیاز نمودن و غبار  
قدوم برکت و عصمت لزوم را کمال الجواهر و دیده رمد رسیده بحر  
کشیده کردن سخن است و واضح باد که در لفظ فارسی آئینش  
علامت عزلی در همان کلمه نقص فصاحت است مانند آنکه در لفظ جهان  
علامت تائیت نامی تائیت آدرون و جهان را جهانیه نوشتن  
در سیرا چه جهان لفظ فارسی است و علامت تائیت در زبان عربی

لیکن اگر لفظ هم عزلی باشد علامت آوردن مضائقه ندارد و چنانکه  
 در ملک ملکه و در مرشد مرشد و در عالم عالمه و در فاضل فاضله  
 مگر مجاوره حال در القاب بزرگان قوم انابت گاهی بزرگان مسلم  
 فصیحی که نه مشق جاری شده که بجای قبله و کعبه و جهان و جهانیه  
 نوشته اند بنا بر آن به صورت غلط العام فصیح جائز داشته شد لیکن  
 افصح همان که در چنین الفاظ احتیاط بعمل آید و برای تفرق تائید  
 از تذکیر او حال علامت در محل دعا کافی است تا وقتی که در کلمه عربیه  
 کنجایش یا بند چنانکه در مرشد و بجای مد ظله مد ظلهای و بمقام دام  
 طله العالی دام ظلها العالی و بمنزله زاد مجده زاد مجده و سبحان اکابر  
 دین مانند مجتهدین و مرید نشینان چارالش شرع متین  
 و مومنین متقین از طرف پیروان و متقلدان رعایت آداب بدر آن  
 مناسب و ملائمه را نسبت با سائده همچنین حفظ مراتب خوشنماست  
 و اگر در القاب اکابر دین لفظ مقدامی را باب یقین یا پیشوای  
 اصحاب ایقان یا قبله قبله پرستان یا مروج قوانین دین مبین  
 یا محی مراسم احکام شرع متین یا مروج رواج ملت این نیز از



نموده شود سزاوارست \*

## الفاظ القاب مفرد و نبرکان متوسط

که مراتب نبرکانه داشته باشند یا اغیار که بصفات نبرکی مشفق  
باشند مانند عالم مرتب و الانزلیت عالی تبار فخر بخش کبریا  
خاکسار جلیل المفاخر مخدوم و معظم مکرم و معتمد و المجدد و الکریم و ذوالجبر  
و الاعظم و عطاوند نشان سموالکمان مصدر رعایت و مخزن فوار  
و کرمیت و عنایت فرامی بکبران و بحر موج جود و حسان و الهامی  
یا برادران و پشت پناه خردان و تکیه گاه نیاز کیشان و تفضل فرما  
عقیدتمندان یا کمتر نیان و انخار افزای خاک نشینان و نسبت  
چنین کنان بفتوت و فرز انگی و مروت و مردانگی و فضل و کمال و عظمت  
جلال در القاب با تمزاج بعضی کلمات شریف و قدر دان و قدر افزا  
و در فرقی نیازمندان و تاج تارک عقیدت کز نیان چنانکه در القاب  
مرکب است از اله تعالی مذکور شود سلا و زبده و قدوه و نقاده  
و اسوده و نجبه بالحق کلمات مناسب حال بلکه اکثر قلبه بندکان هم در  
مقام برای نبرک متوسط کامل الاثیاز نوشته شود مضائقه نیست

که اکثر در القاب همسران معزز فقط قبله در نرید امتیاز مروج است

## القاب مرکب بزرگان متوسط و غیار

میر صاحب جلیل المفاخر عالی شان والا مناقب سمو المکان زاد مجده  
برادر صاحب مخدوم و معظم اسم فرقی نیاز مندان ارادت توام دایم را فکرم

عمو نصاب قبله بندکان تاج تارک کمتر بیان مدغناسته +

خانصاحب ذوی الجهد والاعتلا نوازش و تفضل فرما فخر افزای خاک

نشینان بس و پالمجای مستندان عقیدت انما زاد شسته

شیخ صاحب والا تبار عالی مقدار نشسته بخش که تران خاک کریمیم

عالی هم زاد شوکته ++

مرزا صاحب غنای اوج گیرای سمای فتوت و فرز انگی همای بالا کشا

سدره الشهای سروت و مردانگی فخر المفاخرین ملاذ المعقده بجان

خانصاحب لاله دودمان غلیمت و جلال نقاده خاندان چشمه اقبال

قافله سالار باب چشمه و تکلیف فارس مضمار اصحاب شوکت زمانین

ابقا کم التذتالی دهر الدهور و مضی الشهور من کل الاوقات و شرد

بسادات عبادت پیشه و ریای اندیشه

سلامه و دوستان مصطفوی نقاوه خاندان برضوی عمده سلوک اگرام زبده

مفتخران عظام اعلی الله درجاته الی یوم القیام \*

قدوة ارباب فضل و شرف یادگار بررکان ماسلف نجبه الانجاب

مفخر الانساب معظم الالقاب لازم الاداب دایم عطا کلم

اسوة الزاهدين عمدة العابدین عارف اسرار یقین و قف سر امر

متقین و حجب تعظیم لازم التکریم بسط الذللة علی مفارق المعتقدین

## الفاظ فراده آداب

نیاز و عقیدت و ستمندی و عجز و انکار و خاک رسی و آزارت

و رسوخ و ظلمین و انقیاد و اطاعت و محکومی و رضا جوئی و ادراک

دولت و موصلت و انفی الافادت و استدرک نشتر حضور می و تحصیل

نعمت وصال سعادت اشتغال و دوریا صحبت اک خاصیت \*

## اداب مرکب بررکان متوسط

بعد گزارش لوازم عجز و انکار که طریق ستمندان خاک را است و ستمگر

شرف موصلت کثیر الافادت مهربان ضمیر عطف و تخییر میگرداند

پس از تقدیم مراسم نیازمندی که وسیله حمل بهر سعادتی است

و از روی حصول زیارت جمال با کمال گزارش گردد عاست \*  
 متمیم مراتب خاک اری را از رویه بختیاری انکاشته و از روی جمال  
 لغت وصال تفاخر اشتغال را بر وجدان ضمیر غیر گذاشته و غرض  
 شد اطمینان عقیدت باین نیاز کیش ان متقاد و مودعی ساخته  
 دولت حضوری بضرورت ابراز مدعا با اختصار پرور خسته طمس است  
 بعضی آداب نیاز و استحقاق نغای صحبت و انی حرکت بهایی بوده  
 یا التماس مطلب میپردازد \* باید فهمید که بهین طریق آداب بدست  
 این تمجیدان بابتدائی حمد الهی است اگر آغاز آداب بسپاس رب  
 الارباب جلوه نمایش یابد هم موجب برکات و نیز باعث حصول مراد است  
 و روای حاجات است و زیاده تر لطف آنکه در حفظ مراتب جمیع انواع  
 چه برای بزرگان چه پسران و چه خردان و کهتران کنجایش دارد  
 که اگر تطبیق عریضه برای بزرگ است بعد ادای سپاس و انتیمت  
 چند کلمه پاس بزرگی از اعتقاد و انقیاد و در ذیل آن گزارش  
 کرده شود اگر برای پسر یا کهتر است موافق مرتبه آنها از سلام و دعا  
 استنباط و ثنای بزرگان قلم رود اگر آغاز نامه بنام کسی که در راه

مراتب همسانه کشان او ترجیح بران بر نفس را تم شاق  
 یا ابرار لوازم سهویت ناگوار مزاج کاتب و ارقام مراتب فرد تر از ان  
 شاق بر نفس کشانی است در نصیوت و در عنوان صحیفه گفتا  
 محض بر توحید و تحمید جناب قدوس مطلق نموده تسوید مدارج و دیگر قلم از  
 توان کرد که بر سیاق نامه هم عیار معیار رواج باشد و از طرفین اصلی  
 شکایت بیکدیگر نمایند چنانکه انشاء الله تعالی هر یک هم ازین آداب  
 بمقام خود آید و لطافت تقریر و تحریر است که در عنوان صحیفه از ابتدا  
 آداب چه در تمهید تحمید باری و چه غیر از ان الفاظ بطور برات است  
 باید آورد که مکتوب الیه در بادی نظر بر ششم از سرگذشت حال خلاصه  
 مقصود و مطلب کاتب اگر کمی یا بد یعنی کاتب مکتوب کدام حالت است خواه  
 استدعای کدام مطلب دارد و معنی برات است و همان است که مطلبی که  
 در دل مستکم باشد انرا بحسب اقبال و تحریر آرد که ششم از ان قبل از اظهار  
 مطلب خاص مفهوم به سامع گردد چنانچه انمیعنی در افاده چهارم از  
 بعضی رقعات واضح و واضح شود و در اینجا علی سبیل الاجمال از آداب فرمود  
 بطور شتی نمونه از خرداری بسک تسوید کشیده شد

## اداب خطوط معه سپاس

عنوان صحیفه پان را به طغرای سپاس نیز و بهمال تهنیت داد  
و چنین عجز الین را بر خط فرمان لازم الا فعالش نهاده بعد تقدیم  
مراسم تعظیم و تکریم التماس دارد \*

پس از تحمید منجی حقیقی که سفینه منزلت ملاطم دیدگان طوفان <sup>ضبط</sup>  
بیکدم بر ساحل نجات رساند و بقعر فردرنگان محیط ناکامی را  
از کام نهنگ بلا یک ساعت داربند لوازم عجز و ابتهال را باین  
مطیعان عقیدت خصال ادا ساخته بعرض مدعی لازم التماس  
پرواخته تمهید این بیان استدلال بر آن دارد که راقم رقیمه در سفر  
دریا بوده پس از صعوبت تلاطم با صل سلامت رسیده \*

بعد تمیج رحیمی که اگر صیاد فلک صید نیم جهانی را در قفس یک پستی و بال  
شکسته اعانت بغایت اود تعالی شانده شسته انجام مطلبین  
بقتراک تو سل شهسوار می بسته که ان بتلای دام جفا از شکوه بلا  
سته غازه خاکساری را وسیله آرایش چهره ارادت گردانید  
گزارش دارد و تبیین این کلام استدلال بر آن است که راقم خط کتاب

مجبوری بود شکر امداد مرقوم الیه منظور دارد و ۴

پس از شنای بی انتهای حضرت باری غرامه که موسنین را در غم آفای  
کونین سعادت سرمدی بخشیده و دلها می ستم رسیده را نظر بر  
مصائب جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام بدارالامان بخشیده  
ادای لوازم سرافکندگی را بهین شیوه پرستندگی پنداشته  
عرض رسای خدمت کثیر الموهبت میشود خلاصه این ادب دلیل است  
بر اینکه مبتلای بلا در عرشه محرم مرقوم ساخته +

بعد توحید یکانه که تاثیر توحیدش خاطر آشفته بکج نیکبانی نوس  
و دل گشته بر تضرع اوقات گذشته دست فرسودا فوس و پس از  
نتمیم شرايط اطاعت بندگان سعید النفوس و تمنای نغای  
قدم بوس که بجور جرخ لب ادب از ان مایوس است ملتزم پیشگاه  
حضور رافت معصوم است

نسبت خطابیه مکتوب الیه

جناب و حضور مکرمت کنجور و خدمت افش و ملازمان و ذات عظمی  
و جناب تطاب و خادمان و بندگان و خدمه و خدام ذوی الکرام و غیرهم

برین ششم نسبتهای خطابه برای چنین بزرگان مناسب است

## نسبت خطابه جانب کاتب

یعنی راقم نیاز دستمند و نحیف و ضعیف و فقیر و حقیر و حقیر و فقیر  
و خادم بی ریا و بنده فدویت انما در اقم آثم و عاصی و قاصی و عاجز  
و مشت خاک و غبار ناتوان و کمترین و نیاز آگین و ارادت آئین  
و عقیدت کزین \*

## الفاظ خطاب خطوط بزرگان

غایت صحیفه و نواز شناسمه و نامه نامی و صحیفه عظامی و نقض نامه  
و شرفنامه و عطف نامه رفت طراز تفصل مراد عاطفت آموذ  
مرحمت مکاتبه هوش افزا

## الفاظ خطاب خطوط راقم

نیاز نامه دانک ارنامه و عجز مکاتبه و عریضه عرضیه و عریضه  
و فیه العجز

## القاب امریان و آقایان

اگر چه بوسعت بیان نوشتن خوب است لیکن بزمانه حال چون  
مجلس



مطبوع طبائع خاص عام است لهذا بتطبیح چند کلمات تخفیف بخود چنانکه  
مروج است +

بعض جناب عالی متعالی خداوند نعمت فیض رسان امیدگاه مسلمان  
دام اقباله میرساند +

بعض عالی نوا بصاحب عالمینا صبیحان نیت پناه و پیکان دهن  
احسان زاده ششمه میرساند +

بمعرض والای میر صاحب عالی منزلت و الاجاه ملا ملازمان پیدنگاه  
دام دولت میرساند +

بعض خانصاحب عالیشان فیض رسان غور فرمای یکسان ادام الم ظلّه و اقباله  
و اختتام عرائض برانچه رکافی است زیاده حد ادب ندید و جب بود  
بعض رسانید و واجب است بعض رسانید واجب بود عرض نمود  
زیاده چه عرض نماید و اگر خواهد کلمات دعائیه افزود نماید چنانکه در عرایض  
اسمی شاهزادگان گذشت مگر از کلمه دعای سلطنت حفظ نماید  
که آن کستافی است بلکه باینطور نوشتن مناسب است +

کلمات دعائیه امرا و اوقا

آفتاب دولت و اقبال تاجان باد + خورشید صولت و اجمال از کمین  
دولت و اقبال درخشان باد + مهر غیر سطوت افروزی از مطلع  
جلالت و بهر وزی ساطع و لاسع باد + آفتاب معدلت و ذره پرور  
از خاور حکومت و عدل کستری لمعان باد + آفتاب ثروت و حشام  
الی یوم القیام افروزان دلهای اعدا به انجام از تاب آن سوزان باد +  
افاده دوم در ذکر القاب همسران و غیره و مستعاران  
سابق که از مرتبه سابق عروج نموده پائین لحاظ از دوستان قدیم خود  
آغاز القاب نامهای بادشاهان که با خود با تخریر فرمایند

عنوان صحیفه بیان بنام نامی مالک الملکی که طایم جهان و جهانیان  
ساخته و پر درخته اوست و دور وسعت کده کون و مکان کوس الملک  
نواخته او منشوی نامه که آراسته چون جان بود + حمد خدا از نیست  
عنوان بود + نسخه که حکم خود آرا بدش + فاشته از نام خدا بایدش  
سهره بند گیش خاک کن + لوح دل از نقش غلط پاک کن +  
فاشحه کثرت و ختم سخن + نام خدا است بر و ختم کن + اما بعد سمند  
سبک خرام فامه مودت شمامه را در جلوه گاه نظر خلعت اثر معذن

مروت و دلا مخزن کو هر صفوت و صفا آب و رنگ گلستان مروت  
 و مردانگی بنرم افروز ابوان فنوت و فرزانگی زریب اوزنگ حلا و شهریار  
 انسر فرق سلطنت و تاجدار می بحر رخسار کام بخش می خلافت فائق حقا  
 حاجت روائی علالت یکانه زمان ملا و مخلصان خلد الله مملکت بفر نوضیح عاجل  
 و بیاجه حروف و سخن سرادار حمد و ثنای ملک العلامی است که لوح جبین  
 سلاطین و الا تبار و خوا قین عالمقدار بخاک سجود حضرت کبریا این  
 نور آگین و شسته انشام ممالک هر عایت حال رعایا و حمایت کار برایا  
 که از کتر از تار موسست با عانت توفیقش حل المتین مشوب  
 سر فرازان کردن فراز + بدرگاه او هر زمین نیاز + کراکیند  
 ریاست گزین + عنایت کند تاج و تخت و نگین + کسی که داند نه غیر  
 بخت + نه تاجش بجاد از دود هم نه تخت + به پیش بخارنده کائنات  
 تزلزل بود بهترین صفات + خوشحال آن بنده شیراز + که جوید  
 ز افقادی امتیاز + اکنون کللهای سلام طرز ار اسلام راوسته پیام  
 اتحاد انجام ساخته حامل کردن شاهد رعنا می نظر اخلاص مظهر  
 جویبار موانست و یکتائی کل همیشه بهار گلستان موانست و حفظ

اشنائی نسیمت افزا بهارستان بیکرنکی و دوداد شمیم بکیمت تمام  
چمنستان خلعت و اتحاد و چین پیرای جهان داری و حکمرانی انجمن ارا  
کامکاری و جهان بینی نخل فیض بار خیا بان محبت کامل شتر آبدار نهال  
یکتا و لیهای الفت شوا مل کجانه زمان و زمانیان ملاذ مخلصان و محتبان  
حسرت الله تعالی فی دار الامان و مبتط باط امنه فی الزمان میازد

### نسبت ها خطابیه بادشاهان

ایالت پناه سلطنت و سگاه حافظ مراسم اتحاد و پاسدار لودنم و  
امین بدائع و نایع الهی مهبط فیوض ربانی مشمول عوطف نیردانی  
سویق انجمن خسروی و دوداد کستری و خنده بهار چین گلکنت و مهر

### نسبت های خطاب جانب خود

نیازمند درگاه کبریا و مستمند حضرت ملک العلام خیر خواه خلعت الله  
اخلاص مند بی ریا

### القاب و زرا و امرا و اهل خدمات

مزد و زرای سموالکان زبده امرای عظیم الشان خارج سعارج  
شروت و اقتدار نایب منایج گلکنت و اعتبار مدار المهاد بهرگاه باو

همسایه سايه الطاف الهی ملاذ مخلصان و فائزین طبعی مجانب صدق  
اندیش القاکم الله عظمته \*

عاقده معاهده تکلیف وزارت صاعد مصاعد شکوه امارت فرزند کوا  
والاجاهی مورد عطف و نفع ظل الهی طبعی مجلس موافقت و خلاص  
انیس خلوت کده موافقت و اختصاص شمع افروز بزم و فادین  
بهره اندوز دولت دنیا و دین حاصل الله امانه و ضاعف اجلاله

القاب ارباب شرع مانند قاضی و مفتی  
مروج احکام شرع مبین محی رسم ملت و آئین مریع نشین چارباش  
دیانت سندارای بارگاه امانت فتوای مسکه خلوص محبت  
حکم ناطق استفتای خصوص الفت افاز الله فیض کلامه فی قلوب  
المسلمین الی یوم الدین \*

رافع اعلام اصول ایمان دافع ظلام جهل و عصیان رواج دهنده ادا  
شریعت غراباعث احیای مسائل طریقت کبریا جرایغ افروز  
کاشانه اسلام فشاننده روزگار خانه ملت حضرت خیر الانام علیه  
و علی اله التحیة و السلام زاده الله اکرامه

## القاب علما و فضلا

جامع فضائل محسن و کمال مصدر جلایل اعمال و افعال کاشف  
و قائل العلوم و ائمه حقائق نامعلوم شارح غوامض تکلف و اشتقاق  
عالم مد ارج ثقط و اخلاق سلمه اله الخلاق

در اک علوم اصول کشف کنبات معقول و منقول مجمع فضائل حمیده  
منبع شمائل پسندیده حاشیه نویسنده یکتا بینی و الطاف صاحب  
تدریس کتاب یکاکنی و اعطاف زاد اله احترامه

## القاب اصحاب فقر و توکل

خضر سبیل هدایت و خدا دانی رهبر شاه راه معرفت نیر دانی فرزنده  
لای انصاف و فرزنده چراغ معرفت سالک سالک تسلیم و رضا  
ناسک مناسک اطاعت حکم قضا کاشف رموز تفرید و وقف اسرار  
توحید موحد خدا شناس شتغل یاس الناس زاد عرفانه

سلیح بودی تجرد و عرفان شتاج بکار تفرد و معرفت انیر و سجان  
اوج گرامی ربه لاهیوتی باریاب درجه ملکوتی آگاه کوالیف نهانخانه  
موضح شرایف راز مکنون ملهم الهامات غیبی مطرح فیوض تجلیات

لاری بی بیدار دل عارف کامل مراقب ز انوی توکل شاغل صبر مجمل  
قانع با حکام تقدیر قانع بنیاد خضع و تزلزل ویرا عظمه الله تعظیمه

## القاب ارباب زهد و تقاوت

سجاده نشین صومعه زهد و ریاضت غزلت گزین خانقاه تعبد و  
افاضت رهبر و جاده تقوی و دوع پیر و ادا مرشرع زلال حشریه طهارت  
و پاک دامن سبزه گردان مصداق عبادت و نفس شکنی مشید ارکان  
دین تویم موبد قیام صراط مستقیم ایده الله تعالی منبره

سجده خوان تقدیس و تنلیل مقبول حضرت رب جلجل منقاد مطاوعت  
رضای خدا خوش اعتقاد متابعت ائمه به اعلیم به صلوة و الثنا خازن  
کنوز صلاحیت و سداد این رموز مواهب خدا داد معروف یا خالق  
جهان صابر القلوب شاکر الالبان و تعالی بحسن توفیق

## القاب منشیان فصیح و فصیحان بلخ التوضیح

بسم الله و شیعة الطای بلاعت و بیاجه صحیفه انشا و فصاحت طوطی شکرین  
شکرستان طلائف تقریر عنذ لیب چهچ انکیز گلستان طاقت تحریر قوت  
ناطق سخن افزونی دقیقه یاب تیز فہمی و حقیقت بینی انصحا لفضیحا ابلغ

احسن البد کلامه

فاستخذه کتاب علمیت و استعداده نقطه انتخاب مجموعه قابلیت خدا و او ذی  
اعتبار طبع فهمیم وسیله افتخار زمین سلیم رونق بخش تبارت بیان فروغ  
افزای برافت لبان علامی نهامی رواج دهنده که ملک الکلامی  
زین الد بیانه مجلیه الممانت و انصاف و حره عن انقص و القباحه

## بطبع و شعرا

مطلع دیوان سخنوری مقطع کلام فصاحت کتری تافیه سیخ تصنیفات  
صانع عجیبه بانی مانی تالیفات بدائع غریبه همردیف کلیم باعجاز کلام سخن  
قلوب بنقره بر سحر نظام یکدی جهان ملک الشعراء زمان طلوع اله ساسه  
با حسن البیان

شاه بیت غزل روشن بانی مصرعه برجسته ابیات شیرین زبانی  
بیل خوش لهجه گلشن کلام موزون تدر و خوش خرام است آتش  
سحر موج لطافت زبانی سلک بند لالی مضامین آبدار بشته امواج  
مغانی تغزل کثای دلهای بسته بکلید زبان کلفت زدای خواطر مکرر  
بمصطفی بیان بانی مانی رعایت تناسب فصیحانه مخترع رد و بطول تلامذ



شاعرانه اشک اله نباتا بمقال

## اطباء

قاعده منتخب قانون شفا نسخه مجرب مجموعه مهر و فایض شناس  
شخص خلوص رفاق فرا جدان غاصر خصوص اتفاق نسیمافتن جان بلب  
ادکان مرض الموده در و دوری لقمان صفت دل نفعان حرارت  
مهجوری با قوتی دلنهای نا توان و زار سفر حجت افزای جان بهقرار

سکرم الله تعالی و الله تعالی اے لقا کم

دوای درد پیدان شفا می پادان مرض بحران عسیمی دم فرو شکا  
سکه حیرت استخار طیب حاذق نیم جانان وحشت که اضطراب  
صندل صداع انتظار حیرت زدگان ابتلای استیان لخته دماغ شفقت  
چکر سوختگان سودای فراق تریان شورا به چشمان بلبل حست مفا  
نوشه اردی غرنا به کف این باغ خرمهای سباعت حاصل الله تعالی اما لک  
دو نور عیونک بوز جمالک

بزمه سیاه پیشه صوبه دار و ساله دار و غره  
شهباز اوج شجاعت و دلیری شاهین تیزبال شیر مردی و شیرینی شیر

شهبانت و عدد و شکاری نهنگ بجز جادوت و متور ستاری یکی ناز عرصه  
 عدد مالی و مردانگی شهسوار حرگاه جو انمردی و فرزانی سیف لول  
 بازوی مستح و فیروزی ریح مصقول سر بجه ظفر و خشم سوزی کند اندک  
 کردن عذر شران جگر شکاف سپینه پیر کینه دلیران شجاع دودان  
 نیز بر غران صاف کن صفوت خود آریان روز مصاف عقد کفای مهتاب  
 نبرد بناخن همصام غار اشکاف نصر الله فی المصاف

ضرغام پستان بنو بازی از دود مهیب کوسان پیر اندازی بارقه  
 فعال صاعقه دشمن گدازی ساحت جدال صف شکن تنومند  
 دشت و غامبول مکن دلها مجادلان جگ آزار از لرزاند از طعنه  
 تاسینه سمع سرکه ارانی تعابل با ترک فلک مبارز روزگار زار  
 دله و نام آور روز نبرد و پیکار تهنن توان در رسم دل افراسیاب موک  
 خزان منزل اعانه الله بعونه

## القاب بنام همسران فی امتیاز

علاج سفینه اخلاق و اشتقاق ناخدا ای جبار عطیعت و دوفاق هوای  
 کار بر آری و جبار ساز می باد و شعله شکاری و مخلص نوازی

ساحل نجات طوفان دیدگان ملایم بلا تشنه سلامت تباہی زدگان تنج  
 پنج و عباد بان کشتی نوح لکر سفائن شوح سقاها العوز لال وصاله  
 قصه خاتم دانش و پیش گوهر ابدار جواهر خانه آفرینش فیج النزلت  
 منبع امکان سوا مرتبت الطاف نشان محذوم خادم نواز معدن  
 عواطف بی انداز دام غایت

مسترم سامان اخوت و مواسات مضطرب معهام شفقت و موالات فی  
 والانتان چشمه جود و حسان قدر دان نیازمندان امیدگاه  
 مخلصان زاد اله شریقه دعا عطا فر

مهمته مباد عا طفت برب خلاصه ان افست شفقتی بالمتضررین مقصد  
 شاهراه تدقیق قطب المیزه جلال خورشید فلک بابت معظم منعم  
 جلیل الحشم معین خیر اندیشان قدر افزای نیاز گیشان احسان  
 جامع شریف نفوذ و کرم واضع لطایف تطف و عظم عظیم الامتاق کریم  
 الاشفاق مشفق مهربان کر مفرمای مخلصان سلمه اله تعالی + واضح باد  
 که چنین الفاظ برای هر آنکه پایه تعظیم دارند موضوع اند مانند نوازش  
 کرم و نفوذ و عنایت و تطف و عطف و عطف و عطف و عطف و عطف

و لطف و لطافت و لطافت و شفقت و شفقت و انان و انان در حسان  
 هرگاه منطوق کلمات طرفیه با فعل یا فاعل در انساب یا بطور دیگر مربوط شود  
 مثل منظر نوازش و انان و سعدن غنایت و حسان و مخزن عطوفت و  
 کرم و مخزن و منظر و سعدن الفاظ طرفیه اند که نوازش و غنایت و عطوفت  
 منطوق الفاظ مذکور شده شد با فعل یا فاعل چنین کلمات هستند چون  
 اجماع نضال حمیده و سجع شریف پسندیده و جامع انان و عظم و غیره  
 معقول نمیزد عقل فاعل اند و با بربط و بکرا این الفاظ مربوط شوند مانند حسان  
 نشان و شفقت فرما و نقد منظر و غنایت گستر و مخلص پرورد و غیره  
 و بجای مخلصان و ملا و محبان و مخدوم نیاز گشتان و قدر افزای خیر اندیشا  
 و قدر دادن خبر طلبان یا خبر سکالان و معظم و مکرم و مخم و علای و فحای  
 انساب <sup>طوبه</sup> الفاظ لایب بوی عظمت بر قوم اله می دهند و درین کلمات هم بعضی الفاظ  
 بر بعضی ترجیح دارند اگر چه در معنی مساوی الحزن اند لیکن حسب رواج  
 لفظان یکی بر دیگری تفوق دارد مانند لفظ غنایت و نوازش مثل عطوفت  
 و لطافت و لطافت و غیره و مخدوم و معظم و قدر افزای و قدر دادن و لجا  
 بر لفظ شفق و لطافت نشان و غیره مانند او و کلام که بر و کلام و کلامی اند

لیکن تسلیم بر سلام انیاز دارد که آن برای بزرگان عالی درجه اگر چه پدر  
و عم باشد حسن تر بیچند پرفتنه و این سراسر آن بلکه تا خردان رواج  
یافته که اکثر سلام سنون بهترین نوشته میشود مگر در بن مجموع القاب  
برای ادراک تاین در جایگاهت ذین را قلم است که رتبه هر یک از خود میبند

اکنون الفاظ آداب جنین کان مرقوم میشود

### الفاظ آداب مهران واجب الکرام

نیاز و عجز و خاکساری و سلام نیاز شهن و سلام سنون و  
استندراک محبت کنیز المومنین و تمنای شکر موملنت و از روی حصول  
دولت وصال تمنای موملنت و انی الافادت با دانی تقویت و اتصال

نعمت اتصال و دریافت اقبال حضوری

### آداب مرکب بر اهل مملکت کوره بالا

بعد گزارش بر اسم نیاز و تمنای اتصال دولت موملنت افادت نیاز  
مکتوف ضمیر قفقه تخمیر میگرداند بعد اظهار عجز و انکسار که لازم محلص  
خاکساری است و استندراک نعمت وصال تقویت اتصال که از روی پیش  
زن دل به قرار است و جامع المتفرقین با حسن این مسیر آزاد

مشهور و خاطر لطیف منظر می‌دارد

## ادب معتمد در برابر بانیان دین

بعد از ادای سپاس منجی گذار شهید ثنائین عالمی شیرین کام و وجود عبادت  
جهان فی انواع نعم مورد انعام است بامدادی شمع سلام سنت اسلام  
محل آرای پیکانی و فرزانگی گردیده زبان بیان لذت گیرد عاید  
تجلیه ثنائی شاید اصلی کوشش کردن عروس بیان ارسته و خلوه  
دل نیاز منزل را از یاد ماسوی الی پیرسته می‌بخشی خامه را موضح پیغام  
مصادقت انجام و منظر مرام لازم الاقامه می‌نماید

بس از انشاک لالی ابدار ثنائی اینز و بی همنا پیرشته تقریر و انعقاد  
کوهر جلیل المقدار ثنائی و اعیان العطا یا در سلک نظیر و بعد از زد  
نویز دیده حشر تصویر از فروغ جمال دل پذیر آن قمر نظیر در مکنون  
مطالب بطون را بر کف اظهار می‌رساند

بنائش کری ملک الالک واقعی بر طافت زبان حکم طاق و در ادای  
سپاس قادر قوی تقسیری بر حوصله لفظی شدی شاق  
بس از انجام مرام سلام نیاز انضمام در ستاده موصلت فوق الاقامه

لب اظهار بکارش مدعا می‌شاید

حمد خداوند که بهین توفیقش چشم نازک غیب بیدار شد علی  
الحقیقه و النجا چون گشتی فوج و زورق نجات است و مستغرقین در بای

شک غمرازی مظلوم و شکر بابا حل امن امان از طوفان بلا خیز

آفات و پس از دعوات و انبیات در اشتیاق ملاقات واضح خاطر باد

عنوان صحیفه بیان را بطفرای سپاس انبر و سهال ترین دوده جبین

عجز آگین را بر خط فرمان لازم الاذعان نهاده بعقدیم لوازم تقیید و تسلیم عرضه می‌دارم

بعد تقدیم و تحمید منجی حقیقی که سفینه متزلزل قلاطم دریا کان طوفان صنطرا را

بیکدم بر ساحل نجات رساند و بقدر فور و فحان عجز ناکامی را از کام

نبرد با یک ساعت دار ماند لوازم تسلیم و تعظیم بقدر پیرسانده بعرض میرسانم

بعد حمد خالق که صبر را مونس یکسختی و حالت یکسختی را بفریاد رسی نواخت

و دعای صحت و جمعیت انغز نیز که این دل باخته بو ظایف صبح و سپهر و خشم

در ضحی باد

لایق ستاین حضرت ذوالجلال و الاکرام را بتبارق کشیده و بنفای عمر و

جمعیت آن جواهر را بر مدار سعادت راهل و نهان مستعدی

کرده زبان خامه را سلک بندرشته مدعا سیازد  
صوم سکوت زاید خشک استخوان خامه را بر خزان لغمت شکران ایند  
سبحان افطار کن بنده ادعیه صحت و صعبیت ان عسذ نیر را  
بوفور آشتینان ویدار فرحت انار و طیف لیل و نهار کرد بنده خلاصه کار بدعا  
بعد تحمید حضرت باری عز اسمہ کہ مومنین را بغم آفای کونین سعادت  
بخشیده و دلهای ستم رسیده را نظر بر مصائب ابا عبد الله الحسین علیه  
و السلام بدار الامان صبر کشیده و لپس تقدیم لوازم احاطه و فرمان بردار  
ملتمس است

بعد تقدیم لوازم ستاین حضرت منعم ضعی که کاهی مترصدان اعانت  
بشهری را بنمت دالای مصائب فخر خنده و گهی بلاکشان کوی ناکامی را  
مورد خلعت رسای مصابت ساخته و خلق را با توجیهان  
بدخو کنند تا نرا ناجا را آن سو کنند و لپس از ابدای سلام سنون  
بو صوح ضمیر عاطفت مشحون مقرون میکرد اند

نخل تنهای دل سر ایا ضحکال البشکوفه تصور دازد خیال وصال  
ان عدیم المثال را از جلوه بهاری تماشا گاه نظر ساخته و درستان



استیاق الا بطان را که چون شبهای انتظار عشاق پایانی نماند  
 بضرورت ابراز مدعا با خضار پر درخته بعد سلام سنون گذارش کرد مدعا  
 عجز آن صحیفه بنام نامی جوادی که سرمای از پایتادکان معاف یکسری  
 بولشکی در من تو سل شهسواران عصیر فتوت هراچ غرت بر افراخته  
 و کار بی سر و پایان وحشت کد بینل یکسری را درج دادید و بدیه حشر  
 کشیده توفیق توکل از امداد غیب با مان باخته از نور انضالش کا  
 نهیدستان دارالحج عنان نعم دنیا و ما فیها سیر و کپی از زمین نوازش  
 معدن طلا در خاکستر اکیر اما بعد خاک استان سپهر بنیان را کلو  
 چهره ارادت و خاکبار می گردانیده لازم عقیدت و انقیاد را با  
 بندگان منقاد بقذیم رسانیده بعرض میرساند  
 فرمودنمای دل مضمحل را محو نمائش شیرین خیالی شاید اطف  
 لطف سامی انگاشته خسرو شوق با فون بر کرم جستجوی محبوب  
 شیرین شمائل یار عطا گرانی پنداشته تیشه شتیاق اندیشه  
 در بیستون مدعا بکوه کنی تعمیر منازل خلاصه مطلب میراند  
 بعد تحمید محمودی که اگر کشیکان و آری ناکامی در محضت صوبای جنوبی

ممتاز نموده قبل از وقوع مصائب بسبیل سعادت بدست فرموده است  
 کوششی نشیند است صغیر از نفس ما + چون شمع بلب سوخته آید  
 واضح خاطر غریب باد

منقار زبان عنایت خامه بنغمه حد و شنای صانعی عذاب الهی است که نیم  
 انصافش فریفته است نام غنچه خواطر نبردگان سوم یاس و باران  
 سحاب نوازش وسیله نصارت سبزه خشکیده فروع ناکامی  
 براس است جل جلاله و عزم نواله اما بعد بدیه ادعیه صحت و کامرانی  
 و افزونی عمر جمعیت سعادت جاودانه را جلوه آری گاه محبت نبی  
 انغریزان سعید و سعیدان رشید نموده بدمعایگر ابد +

ستایش بی انتہا و نیایش لا تحفه شایان شان جمعی که ذره  
 بمقدار را که خاک نشین جنبض ابتدال است دست جرمش نشین  
 بنحور شید کردن نشین داده و حارب اعتبار را که بدین ابای  
 روزگار موجب بال است یمن مکر منشن بنای هودش زیر پای کل بنای  
 که آفتاب تابان را از ذره پروری چاره و نه خرام کل خندان را غیر از  
 سرفراز گذاره اما بعد خاک عجز و غفادر اعازه چهره ارادت کلگونه

کلمه سته اطاعت و انقیاد را طره و ستار سعادت ساخته بعضی رسانند  
بعد حمدی قادر لایزالی که گشتی تزلزل مصیبت زدگان کرد و این طره  
بلا را بیکر صبر ستم و پایداری کردانیده و جان باختگان را طعم ریخ و غبار  
از طوفان موج خیر آشوب بکنار نجات رسانیده دل بسوی منزل را  
مستغرق قلمز باد عطف کریمانه و جان ناتوان را خواص قهر خیال  
الطاف قدیمانه ساخته گوهر حشر مطلب را بشکین لوح خاطر دریا مفاخر  
میکرد اند

بعد حمد منجی حقیقی که بخت دامن الودکان عالم کثرت را در آفتاب ان تحریر  
پاک و پنجران لذت بفرز را از موج تو من کثرت ذکر و حدایت خویش  
فرخاک فرموده از بیم کوه بر سلام که خوشگوارترین چشمه نوش  
اسلام است و ضوی ارادت با حرام طاعت خلوص موافقت نموده  
زاده کلک خشک استخوان را بنزال خلاصه مد عارطه لسان میازد

بعد حمدی سمیع که گوش منظر را از فیض سحابیت بلای سرش  
اعتدال عنصر لطیف معمور و دیده کران را بر سر نه بواد رقوم مکتوب  
تشی سلوب پر نور ساخته بدیه سلام سنون از یب محفل مکرمت منزل

کردانیده و حکایت پر شکایت محرومی دولت حضوری انصورت ابراز نماید  
با خضار پیرداخته برین صمیمیت صافی تخمیر میکرداند

طوطی قوت بیان را بنغمه شکر معبود برین لشکر نیرنگی و بلبل ناطقه زبان را  
از ترانه شای سجد و سطلون کججه انگیزی رسانیده کلهای کلام فون را  
بر رشته بندی رشته نیاز طره دستار خصوص مودت و خلاص گردانیده

طائر خوش لوجه قلم را صغیر سنج مدعا میکرداند  
بعد نقد پس و توحید یکانه که بمن تاثیر تفریدش خاطر آشفته با کین یکپوشی  
و بر تضييع ادوات گذشته دل گشته دست فرسودا فوس و پس از تبلیغ  
لوازم تکریم بندگان سعید النفوس و تنای افاده معافه دستبوس  
که از جرچرخ تفرقه انداز آغوش آرزوی ازان مایوس است طمتمس  
سوانح حال کلفت اشغال است

الفاظ خطابیه بکتاب الیه یعنی همسران زمینی است  
جَنَاب و جَنَاب عظامی و جَنَاب کرامی و ذَات سامی و ذَات مجسم الحسنا  
و ذَات مستغنی الصفات و جود مسعود و خدمت کثیر الحب و دانی البرکت  
و موفور النعمات و حضور اتحاد مأمور شغف کجور و خاطر عاطف و نفقه ملایم

و لطفت تأثر و بینگاه عاطفت انبیا و صلوات و نگاه و ضمیر غیر و  
تخمیر و تفقه تذخیر و سبجیل نظیر و خیال آینه مثال و محفل خلعت منزل و بزم  
سوانت را سخن و داد و موافقت اتحاد شمیم و مطالعه لامع و حلقه  
و عنقر لطیف و طبع رب اودهن و کادان مشفق و ان کر مفرادان  
مصدر عطف و ان شفیق و غیره هر لفظیکه بضمین آن شامل کند  
و ملاذ فکرها و دلجای محبان لیکن از ضمیر اعلانی ضمایر مبهم که مفسر  
ذات مکتوب الیه باشد افعیح است و ضمیر کاتب شرط است که هر خطاب  
که موافق مآسده باشد در ربط عبارت پیوندد و مربوط سازد مثل آنکه  
نویسد محبت ذات بابرکات مستدعی یا از ذات جامع لحسنات نفع  
سپاردارد و وجود مسود را محلی خود سپرد از آن چیز که از بینگاه  
مروت انبیا و پیشگاه حکومت طاعت شده بود و در طمان مقدمه که آگاه  
جانب گردیده و کفطع نه نایانها ابا غنیمت و انی الکرسی یا اطلاع جانب  
عظایمی یا بار سال جانب داشته مفسر ملاحظه کنند مطالعه کشته باشد  
و بنظر شفقت اثر کشته باشد و طمان غیر مفسر حضور عواطف  
مخوری شود و در نظر عطف مظهر باشد و طمان معالیه مبرهن ضمیر غیر یا طمان

تخمیر شده باشد و خاطر عاقل و قریب جمعیت یابد و از مدتی بمزده عمل  
مزاج و معاج سامع افزون شده و از صحت عنقرطف مطمئن  
فرمایند و در آن مقدمه طبع رسا و ذوق ذکا خود مصحح جلوه  
استحسان است و از سر و شش روغن افزائی ملازمان با ملاذ  
مخلصان در لکهنو پیرین پیرین بر خود بالید و بموجب فرموده  
آن مشفق یا شفیع یا آن محذوم انی طور بعمل آمد درین مقام فقط  
لفظ ارشاد و ایمان کافی است که حسب الارشاد یا حسب الایمان یا  
حسب اشاره لطف اشاره چنین بعمل آمد و طمان رقیبه انکار  
با فحاح انامل مودت شوال بهره اندوز شده باشد و آنچه منابع صلیح  
استحاد تابع مترشح شده و آنکه از ریشه قلم فصاحت رقیه جلیده و آنکه ترشح  
خاصه بلاغت شده باشد و به بنیان مناسبت بیان غرض انکشاف یافته باشد  
القصه بدین قراین ترتیب ضمایر باید کرد

### الفاظ خطابه سمت کاتب

بناز مند و مستمند و مخلص صمیمی و محب صمیم القلب و هواخواه و خیر خوا  
و خیر طلب و ترقی سگال و فقیر و نحیف و ضعیف و خاک ار و گوشه گیرین

و بحیثی ز دماک نشین و راقم انتم و داعی بالجبر و داعی انتم و بنده خادم  
 بے ریا و خادم محبت و نیاز آگین و اخلاص آئین و ششانی و ارزومند  
 و مستثنی موصیلت و زهر شام و فران و محنت کش ششیان و هیچکار و عیان  
 و حسرت زده محرومی و تجبور و معذور و سر مشق انتظار و مقرر صد اطفال  
 و مرتقب اعطاف ازین قبیل بسیار خطاب است ابر خطایکے موقع باشد  
 جانب خود نسبت داده شود

## خطاب مکتوبات طرفشانی

یعنی مکتوب الیه که مسه ذمی اختیار باشد

معاوضه را رفت معاوضه و ملاطفه شفقت آموذ و معاطفه لطف طراز و نامه  
 نامی و صحیفه عظامی و کتابت عطف کثایت و تحفیه انیفه و لطاف صحیفه  
 و برین قسم هر لفظیکه از تعظیم بالای لفظ صحیفه افزا باشد چون مکرمت صحیفه  
 و عاطف صحیفه و رقیبه کریمه و شفقت صحیفه و غیره و نامه واجب التعظیم و  
 کتابت لازم الکریم

## خطاب خطوط کاتب

نیاز نامه و نامه نیاز و انکسار نامه و رقیبه عجز ضمیمه و رقیبه نیاز و مراد نامه

و کتاب مخلصانه

## کلمات خاتمه خطوط همسران فی مقیاز

زیاده نیاز است و بس زیاده برین مصدع اوقات حسنه گشت زیاده  
 مکلف تکلیف مطالعه لامعه نکودید مدارج شفقت اورفت سبذول حال  
 نیازمندان قدیم و مخلصان صمیم باد + مراتب عفو و اطفاف است  
 بحال ستمندان مجبور روز افزون باد + ایام محبت و کامرانی حکمرانی  
 القاب فزوده شجاصیکه مرثیه سیری نذر اندک بر باشد زمانه امتیاز یاست  
 که حفظ مراتب شان با کزیر است

بکانه زبان و بختای جهان و بکانه آفاق و مصدح محبت و وفای اوست  
 الفت و دلاور نسیم بهارستان مصادقت و صفای مظهر اطلاق نمایان جهان  
 و نمایان جهان و مظهر سودت و دوداد و حافظ مرام اتحاد و گرم ستر مهربان  
 پاسدار موافقت مخلصان و غمکسار مجبوران مجبور و وسیله کین دلبهار  
 رنجور حمید شامل سعید الحاصل و سخر قلوب و مطلوب العین عاب  
 المطلوب و غزن فضل و کرم و معدن خلق و علم و دهر و همچو آن مشفق  
 مهربان هم مصافحه ندارد و در الفاظ نوازش و عاطفت و غایت غیره



چنانکه در صفت همسران لازم الکرم گذشت البته محل توقف است  
**القاب کسان فی امتیاز که رتبه همسرانند از دیگر مکه با عدت**  
**زمانه فی الحمله امتیاز و رتبه دارند**

اینس خلونگده موافقت و دوداد حبیب مجالس موافقت در اتحاد مخزن  
 کجینه خلعت و موافقت معدن جوهر محبت و موافقت شان یکجندی را  
 نمایان دگر هر یک دلی راجع هر نمایان سلمه رتبه

جامع علم و نیر حمیده خضائل و خضنده سیر صبا و شبستان احباب  
 مهجور بار موافق و در شان نزدیک در درضا بط صواب و صفات  
 رابط و رابط مروت و دوام تماشگاه نگاه شوق و مقصود و تماشافون

زالال قدح الهیت و آدمیت چشمه نوش علمیت و قابلیت حیران

خواطر ملول نتیجه حصول ماسول زبده الاعیان عمده الاقران شریف

الحسب لطیف انس عموار نمایان مصدر لغت بی پایان و محبت

جامع توانین موالات و اضع بر این مویات نهرست مجموع یکاکی

کو شواره و دفتر فرزانی یکانه عالم یکانی سوسن کوشه گزینان وحشت گداه

تنباهی میر قوافل محبت در خلاص رونق محافل مودت و خضاضان و الهی

نقد لحنه فصل و کمال عیار محاسن خصال منبع زلال گاهی مجمع اوصاف  
 نامشاهی حبیب دلهای ناشکیب طیب دردندان حش نصیب دوست  
 یک رنگ مصدر دانش و فرنگ سلمه الله تعالی

## ادب ایچنین اشخاص

بعد از اسپاس معنی حقیقی که اگر دست نه بدستان از زخا و دیو می خلود  
 است همین نونقش بد عای خلود صحت و حصول کامیابی و دستان مملو است  
 خاطر مودت ما نر باد

سزاوار نهلیل سبوحی است که نا حال قوت سامعه را گوش بر سرش  
 صحت و کامرانی و دستان موافق داند و بد محبت و خصوصیت های یاران  
 موافق در طالت و حش نه نامی بکاماری در پیکر دل فیه کذاشته  
 مدام حصول دولت وصال ان علیکم امثال خویش جان نماند و نقصو بر  
 دلید بران نقش بی نظیر مرتع کائنات پیوسته نباشد به تصور و بد  
 مکران تعالی شانه شایه معنی را جلوه گر منصف شهود سازد اما بعد  
 مبرهن ضمیر الفت تذخیری نماید

بعد صورت کشی اسپاس صانعی که از بوقلمون قلم صبغش ز روی رخ با حش

عشقم ابد است ز امرادی گلگونه جوهرهای عارض اعتبار است و هرگز نری  
 جنای عمر خزان بکشتگی زمانه نامهور و کج ادائی فلک دارا نماند سیوفی  
 اینهای روزگار بر آهک کشتن باریادی توکل از نسیم تو نفیض و بل مقدم فصل  
 مشهور و خاطر دوستی مظهر باد

بعد اتحاد سلام مسنون و تنهای کنون که خلاصه بطون محبت آزمون است  
 خاطر اتحاد مشحون سیدارد

تقریب تنهای موصیلت و انی البیاحت را از فردین حوصله تحریر و شرح است  
 ستارست فرحت سعاد و ابروین طاقن تعزیر انگاشته مضمون ایکنه بیت  
 که بهر نو نویسم صفت ششانی + باشد از شوق تو صد گونه حکایت باقی  
 بین وادی در گذرشته بابر از خلاصه مدعای جز و از و

الفاظ خطابی به مکتوب الیه مذکور

و ان شاء الله تعالی و ان شاء الله تعالی این مصدر و داد آن بلفظ انتخاب لایحه ایت مجروحی

الفاظ خطابی به نیست بخود

را تم آتم و داعی بالخیر محبت الکن و الف آتمین و خیر طلب و بهر صورت  
 و خلص صمیم یا قدیم و کوشش نشین و فقیر و بنده

## الفاظ خط سیه رقاع

صحیفه شریفه مودت صحیفه اتحاد صحیفه و لطافت مکاتبه سامی نامه اتحاد نامه  
رسالیه حیات مقاله رفیعہ موانع صمیمہ کنز فزیت نمود صفت و ولاکتوب  
موالفت اسلوب نگارش نامه عنبرین شامیه کنز خنامه مهرنگار حیرت طراز  
خطاب مکاتیب نسبت بخود

رفیقہ اشوق و رفیقہ الاخلاص و اخلاص مکاتبه اشتیاق نامه دفتر تمنا و  
صفحه آرزو و مراسله اشتیاق معامله

## الفاظ خاتمه خطوط

زیاده ابرام نرفت زیاده ازین بکلفت نکشت ایام مرام بکام باد و زمانه  
یار و بخت مددگار باد سیر و شکار صبیای مرام بکام باد سیر و صبا  
مودت شام آفریدی جابین سیر و باد و باغ محبت بهشت و یگرگی  
سیر و دیده بصیرت از جام باده یکجہتی مجبور باد زیاده چه تصدیق و مد  
و زیاده مبالغہ نرفت و زیاده و اسلام و اسلام علیکم و رحمۃ اللہ بمرکاتہ و اسلام  
علی من اتبع الہدی و اسلام علی الاکرام نخل تمنای نمرہ حصول ماسول  
بارد و باد گلزار آرزو و پیوستیم فضل انیزدی بسیر و شادابی کلہای براد

تاشکاه درستان هواخواه باد  
افاده سوم در ذکر القاب خرد و ملازمان و رفیقان  
و اشخاص کم رسته و القاب نامه از طرف بادشاهان تاشکاه  
تاشکاهان

غره با صره بصیرت و اقبال غره ناصیه شمع و جلال چراغ مشکوی سلطنت  
و جهان نیانی فروغ شمع خلافت و کامرانی حفظه الله تعالی

دود و عذوقه سلطنت عظمی نواده باغ ملک کبری چشم چراغ و دودمان  
ظلم الی نام و نشان خاندان بادشاهی نور الابصار و نور العین جهان  
عظمت و جلال سعید الکوین حمید المصالح طالع عمره

الفاظ مفسر القاب فرزندان و عزیزان  
نور چشم نور الابصار نور العین و نور العین نور دیده نور البصر لحظ  
سرمایه چشم مستعار مایه حیات سرمایه زندگی مایه خوشبختی  
مایه جهان در است روح روان اساین جهان نانوای و قناع بقاء تجارت  
عالم امکان و محاصل عالم وجود و بضاعت عمر این مایه بود سعادت و العین  
عین المقصود و تحت دل مایه بکر مردمک دیده مرهم ریش دل سخن طبع

بر خوردار سعادت الطوار سعادت نشان اقبال اثار اقبال نشان حمید

## القاب مرکب فرزندان و عزیزان

نور البصر حیل الحاصل این جان پر طلال سرمایه سعادت و اقبال جان

حسنة حال طالی العمره و زید قدره

لحنت دل رسیده این خاطر شرمیده این آفت رسیدگان مجبور سهرودینه

در نشان بخور نور چشم عزیز از جان سعادت و اقبال نشان این العمره و زید قدره

جان این ریش حکم غلطیده نگه دپاره الماس غمخوار من آواره سربگاه

سهنل یاس محمود العاقبت و سعود الناس بر خوردار سعادت اساس و فن

جان سن مانوان سرور خاطر پریشان طالعمره

نور نظر سرمایه شکنین خاطر مضطرب لحنت دل و اغدار آرام جان سپهر آرزین

از جان رحمت روح دروان حفظ الدین آفات الزمان

سعید کوبین رشید دارین نور العین عین المطلوب و مطلوب العین لحنت حکم

صد پاره نمک را این جانان آواره بر خوردار سعید الاطوار و زید قدره

خاطر کثیر الاضطراب عمرک طویل و عددک ذلیل

و اگر بغیر نیران اناث نوید در محل و حاضر نمیشد کافی است چنانکه در لقا

بزرگان اناث مذکور است که بجای لفظ حفظ الله حفظها الله و بمقام طاهره  
 طال عمر و عذبه عصمتها و اگر برای دوگان از قوم اناث نوشتن منطوق را  
 لفظ سن که ضمیر جمع است داخل کند مانند حفظهن الله تعالی و طال عمرهن و برای  
 ذکور ضمیر جمع لفظ هم است مانند حفظهم الله و طال اعمارهم و همچنین در اسطر  
 عبارت برای دوگان مذکور مونث ضمیر تشبیه ما و برای جمع که سه  
 یا زیاده از آن باشد برای ذکور هم و برای اناث سن مقرر است چنانچه  
 برای واحد مذکر مومی الیه و برای تشبیه مذکر مومی الیهما و برای  
 جمع مذکر مومی الیهم و برای مونث واحد مومی الیهما و برای  
 الیهما و برای تشبیه مونث مومی الیهما و برای جمع مونث  
 مومی الیهن و برای الیهن و همچنین مغرالیه و معظم الیه و مغرالیه و مغر  
 الیهما و معظم الیهما و مغر الیهن و معظم الیهن بر قاعده مرقوم الصدر برای  
 بزرگان ذکور است و اگر گنجایش یابد در القاب عزیزان قوم اناث  
 بهای بود که بجای نامی نایش است خطاب کند که بجای عزیز عزیزه و  
 بمقام وافر نمیزد وافر نمیزد و اما آنچه برای دختران و عزیزان قوم  
 اناث لفظ نور چشمی متعارف محاوره عوام است غلط محض است که یای

سخانی در یک محاوره عرب و عجم بعلامت نایب نیامده مگر برای ضمیر  
 کلمه در عربی استعمال است در صورت آوردن یا در سخانی در لفظ برخورد  
 نور چشم و برخورد کلمات فارسی اند که در کلمه مشترک ضمایر زبان  
 رب نقص فصاحت است چنانکه پیشتر در لفظ دو جهان دو جهانیه گفت  
 در کلمه عربی ضمیر عربی بقصد استفاده مستعمل آوردن مضایقه ندارد که بجا  
 نور چشمی قره العیونی نوید که مرادف المعنی چنانکه مشفق محمد  
 بنوبند و چون مشفق و محمد و مکرم الفاظ عربی است آوردن یا  
 استفاده ضمیر مستعمل قباح نیست بر خلاف لفظ مهربان که به لحنی  
 است داخل کردن یا مستعمل و اخرا این لفظ یعنی مهربان را مهربانی نو  
 با استفاده ضمیر مستعمل جائز دیده نشد لیکن جا بجا عوام بجهل مراد القاب  
 و خزان غیر از لفظ نور چشمی نفهمند از لفظ نور چشم نسبت به خسر  
 استخذازند برای حفظ زبان طعن اینها نیست را قلم این غلط  
 چه بودن قباحی ندارد بلکه چنین غلطی فاسد را صحیح دانسته شاعر بر لب  
**آداب مرکب فرزندان و عزیزان**  
 بعد تحمید محمود که اگر کشیده گان دادی ناکامی را بهشت صعوبات دنیوی



مختار نموده قبل از وقوع مصائب در سبیل مصابرت به اوست فرموده است  
 گوش شنید است صغیر از نفس با چنین شمع لب سوخته ابد نفس با  
 چراغ عمر و جمعیت آن چشم و چراغ کاشانه دل را با نوبس و  
 دعا محروس داشته زبانه زبان قلم را شمع محفل مدعا میازد  
 منتظر زبان عذلب خامه نغمه ثنای طائفی عذاب البیان است که انقباض  
 در بجهت آب غنچه خورشید در کان سموم یاس و باران کباب نوازش  
 وسیله نصارت سبزه خشکیده ترسع ناکامی دهر اس جل جلاله و عظم  
 فواله اما بعد بدیه ادعیه صحت و کامرانی را جلوه ارای نگاه سعادت انبیا  
 انقریز سعید و حمید رشید نموده واضح خاطر سعادت ما شریک دارند  
 الای سپاس حضرت ذوی الجلال و الاکرام را بتبار نفس سوخته کشیده و از دبا  
 فروغ عمر و جمعیت آن جواهر زده هر معدن سعادت را بیل و نهار ستدی  
 کرده بدیه کوهر بیان زبان خامه را سلک بند رشته مدعا می نماید  
 بعد حمد قادر بر کفر و فرغ کامله اش کشته گمان شبه حرمان را چراغ افروز باران  
 در سرش غمناش موش با حنکان جبریت گاه ما مرادی را نموده رسان  
 لا تقطوا من رحمته الله است دعای حیات جاود را با عندال و کامرانی و طیفه لیل و نهار

انگاشته و حصول سسر در دیدار حضرت آثار را بهترین تهنای دل سراپا انتظار

پنداشته تجربه بر مطلب ضروری می پردازد

سپاس سپاس منعم حقیقی که صنعت بالغه اش شهادت کرامه شرعی را به تبریح  
داده و چاشنی بخشش آن تلخ گامان زهر مصیبت فرمود و لذت بگه آن به طریح  
را از انعام شربت مقوی فضل و عنایت خویش چشمه مار معین کنین بهر آب بنود  
دعای ترقیات دارین آن سعید کونین بهر شمول رحمت موصی صلت باقونی جان فزون  
ساخته واضح خاطر غزیر میگرداند

## آداب برادر خرد

بعد توصیف این و بچون در تکلف سلام سنون و دعای ترقیات روز افزون  
در استغای جمال حضرت شجون که از خیر نظیر و تقریر بیرون است به توضیح ضمیر  
افروت و محبت از مومن مقررین باد بعد تقدیرین تمهیل قادر توانا و ابد  
سلام سنت جناب سید انبیا علیه و علی اله الصلوة و الثناء و ادعیه و اذیعه بهر دینیا  
و عقبی در شتیان طاعات بهجت انتها که چون برنج ابام مهاجرت لا نقد و لا تخشی است  
و جامع المنقرنین با سرع زمان سپرد آرد مشهود ضمیر موافقت نمیزداید  
الفاظ خطایه بکسوتوب الیه مذکور

این مایه جان و آن سعادت نشان روان اقبال آثار روان نور الالبصار روان  
 برادر صاحب و آن عزیز و غره با خطابه های القاب بهر مرتبه که سزاوار باشد  
 بعنبر این مخاطب سازند و شما در این و خطاب بعنبر مذکور حاضر باد و این یاد  
 سخنانی و دال در افعال ماضی چون نید و دید کبسه مخفف چنانکه حال جواب خط نبیند  
 و در فلان مقدمه چه کردید یا چه نمودید و خطابات مبهم که در آن صمیمه فاعل را مستغیر  
 دانند چون مطالعه غریز و مطالعه مباحجه در آمده باشد یعنی مطالعه غریز شما در آمده باشد  
 و شما در اینجا مقدربست و خطاست منطوق مکتوب رحمت اسلوب و در قیمة لغت صمیمه  
 شمار یک وصول ریخت و پیغام محبت انجام معرفت فلان گوش رس این تا توان  
 گردید یعنی پیغام غریز زبانی فلان کس معنوم شد که شما و غریز که ضمیر مکتوب الیه است  
 بتقدیر حاصل میکنند چنانچه بیان این منامیر در الفاظ خطابه سلاطین و بزرگان  
 و دیگر دوستان و پس این در افاده اول و دوم تصریح است

### الفاظ خطاب کاتب ایچنان کسان

راقم در اتم اتم و داعی و داعی الخیر و جویای خیریت و از نیجانب و از منظریت  
 و هم مستحکم چنانکه پیش ازین بآن نور چشم منهایده بودم و در فلان مقدمه اطلاع  
 کرده ام و در چنین میدانم از پیشتر میگفتم و در همه حال از عقب خواهم نوشت

و مستغائب اطلاع داده خواهد شد و می خواهم که چنین کنم و بارها بشما نوشتن ام  
 و مشتاق دیدار و دیدار طلب همچو زنجیور و سعد و رضا جو و پادشاه  
 و در محل کسب نفس خاک نشین و گوشت نشین و مشت خاک نوشتن منقشه  
 نذار و دست و کل علی الله و محکوم مشیت و اسیر پنج تقدیر و فانی و نابود و آزاده  
 و وحشی و دشمن و پاکش و مطیع حکم قضا و عرض بچنین الفاظ هم در مواضع مناسبه  
 بخود توان داد

### خطاب خطوط عزیزان

مسن نامه وقت نامه مکاتبه حب طراز رفیمه بجهت افزا رسد میریت  
 آسود رساله الفت مقاله یا مرتبه مقاله خط وقت منط مکتوب ط اسلوب  
 رفیمه ابتهاج ضمیمه الفت محیفه

### الفاظ خاتمه خطوط

زباده عمر باد عمر و جمعیت در نرفی باد زباده والد عا زباده چه نویسد این  
 دارین نصیب باد اعانت غنمی نصیب رفیوض لاری قریب باد علم کمال  
 باز دیار و حشمت و اقبال روزی باد شمع زندگانی و کاروانی عمر و سن فانوس  
 دست دعای خلافت باد

## الثاب فیقان فیصل از میان ممتاز از صاحب افتاد سلاطین

رکن سلطنت القاهرة عهد الدوله الباهره مطمح شوارق عطف جهانبانی  
 مطمح بوارق بنوفخ خسرانی حاضر باش مجلس خاص منزل شناس ارباب  
 عقیدت و در خاص منشا و المملکه الخافیه مقرب المحضرت السلطانیه ایالت پناه  
 ببالن دستگاه و رجب الغایت و الاحسان لازم الرعایه و الاثنان منطبق  
 انظار سر اجم خسر دی بوده بجاییت باشند

رکن رکن سلطنت العالیه موطن الدوله الهیه شیر صاحب تدبیر قیام مملکت و  
 فرمانروائی منظم انظام امور خلافت و کشور کشائی رسوه طامه زاران جانبشان  
 حمده امرای عظیم ایشان را فزلا اعتماد و کامل الاعتقاد مشمول عنایات خانانی و مورد  
 تفضلات سلطانی باریاب قرب بباط فیض اخفاض فدوی خاص الخاص مشمول  
 تفضلات حضرت ظل سبحانی بوده محفوظ باشند

## بی بخشی المملک و سرداران فوج

زور بازوی شاهنشاهی قوت سر بجه ظل الهی مهبط انوار فیض لطافت جهانبانی  
 نقاده پیش قدیان معرکه کشورستانی بهین مستعدان میدان شهبانت و دوبرقا  
 مصمتن امتحان سمات شیر مروی و شیرینی شجاعت شعار جهاد و ثمار محروس

سپر حمایت یزدانی مورد اعانت حضرت قهرمانی باشند

و برای دیگر مومنان بارگاه حب مناسب انبیا بالقاب مناسب و مختصر بر دارند  
 چنانچه عهده داران تعداد افتار اشرعیت پناه و فضیلت و نگاه و برآ  
 منصب داران و دیگر از فوج که مانند رساله داران و غیره باشند تهور و جلالت  
 نشان تجلید و شجاعت توأمان محفوظ باشند و اگر از صفت دیگر مانند الطبی  
 و غیره باشند بر طبق عهده شان باید نوشت چون تعداد رسالت بندگان  
 فصیح اللسان یا سفیر متانت بلع اللسان و همچنین بر وفق مراتب جت و دیگران  
 و برآ و دیگر اغره نسبت بمومنان و ملازمان و چاکران و مطیعان هر قسم  
 بار باب ذمی ابتداء رفت منزلت دعوا میر نسبت گرامیقتد رحمت نشان  
 بسیار مهربان و در شان بعافیت باشند شجاعت شعار تهور و ثناء غیر برآ  
 سر با اختصاص کرامی منش وافی الاختصاص بعافیت باشند رفعت و جلال  
 نشان اعتقاد در شان محبت و خلاص توأمان حاضر و غائب یک محفوظ  
 الهی باشند بمبوسه که نهایت تمنا باشد الفت و اتحاد نشان مشتاق  
 مهربان و غلبه و خلاصان یاد و دستان سکر بر به در وضع باد و در القاب رعایت  
 بیش بر یک لازم است اگر کسی از رفقا پاه پیچیده باشد بالفاظ شجاعت

شعار و مشهور آثار در صورت سید بودنش به سپادت و جلالت نشان با تحلیله  
 و مشهور توانان و شهبانت و سپادت آثار باید آورد و در گراز از باب علم و فضل  
 باشد کلمات فصاحت و سنگاه و علمیت پناه در گراز از باب دیگر فنون باشد  
 قابلیت و سنگاه و تنقیح اللسان و بلوغ البیان و قابلیت بنیاد و سرای استعداد  
 نسبتش باید داد و اگر امیر یا عهده باشد امانت پناه و دیانت و سنگاه  
 نوشتن لازم و در گرازها تعلق ندانسته و مخصوصیت رفاعت به تعزز و شرف باشد  
 بعقید قومیت او ملقب باید ساخت و برای قوم شیخ شیخ پناه و برای  
 قوم دیگر نیز پناه و نجات و سنگاه باید نگاشت + و بکار زمان کوشید  
 کمتر دارند عزت آثار محبت شعار یا اخلاص آثار وافی الاعتبار الفت بنیاد  
 محل اعتماد و محفوظ باشند عزیز القدر اخلاص صد امانت نهاد و دیانت بنیاد  
 رجت رسان دل کار گزار به بدل محفوظ بوده معلوم نمایند +  
 بکار زمان کم رو و عهده دار کار خا نجات مانند خان مان و غیره  
 معتمد الخدمت حاصل الارادت طمان عهده دار بدانند + قدیم الخدمت رضا  
 حمید العادت دیانت فر معلوم نمایند

دکائی که این رتبه هم ندارند نام آنها بقید عمده نوشتن کافی است مثل اینکه  
 فلان عمده دارد باند یا بفلان کس عرضه دارد واضح بود یا اعلام آنکه

## القاب کسانی که بتوسل ارباب نشاط امتیاز دارند

دکاتب را پس خاطر آنها منظور باشد مانند برادر دیر و تعلیم دهنده ارباب  
 رنماع + مترانه طرب انجیر عند لیب کلز طرفت لغنه ولاد نیز مرغ جنب  
 لطافت نشاء و جام صهبای مسته و خوشخوی نقل محفل بدو سنجی و لطیفه گوئی  
 احسن الله جمالک در انبته عذرتیا سفاک

خوش آنک ارغنون و کنوازی سقلاب فر خاک فانون طرب سازی و سبیل  
 سر و خاطر های اشده حیل الفراح قلوب پیر مرده رونق ده مجلس  
 نشاط زیبا فرای محفل انبساط سفرح و کشتای دماغ جان یا قوتی فرحت  
 افزای روح روان مکنه سنج لطافت سخن رنر شناس طراف رنگین  
 بهلو نشین نو نهالان کل اندام همبای شناساد قامتان تدر و خرام  
 دوش بدوش شیرین دهنان شکر فروش لذت عوگ انجمن مستر  
 داده خرد می نوش مطبوع طبائع خاص و عام باشند



برای مریخ نشینان چار باش و در از جانب جاوه  
نوردان مهر و وفادار شکر تترحم

نوکلم همیشه بهار ریاض خوبی سر و جان چمنان محبوبی سر و جویا مهر  
وفادار و خوش رفتار ناز داد اشع برم نظران مشتاق صبح صادق  
شبستان از روی آفاق را بکوه رحمت روح و روان جان نمنا و تمنای  
جان نرگس چشم غنچه دامن سپید ذوق سوی میان سبیل و یاسمن  
رضا جو و فافو موجد آئین محبت و دلدارای مختصر خوانین دل کشی و عکس  
احسن الله جاده مبعث و روان جلوه ناز بشکوه استغنا

طاووس طناز کلزار ادا و ناز سر و سر فراز گلشن آمل ارباب نیاز طوفی  
خرام گلستان و لبری و نوغیزی علم افراز میدان فتنه انگیزی شعله افروز  
اتش رشک مهر جلوه سحرگاه خرمن سوز تجلی ماه ببرت نگاه اسپر  
گردن جان دل با حنکان بکند گیسو سینه سخاوت حنانه جگر آن نجو ابرو  
مد نگاه حشر سبیل نادرک جنای فراق نیتجه از روی دل خوان شدگان بوج  
شمسیر شتیان برش دم پنهان تغافل آب پیکان تجا بل صیاد دل شکا  
دل از ار رسم شکار قاتل سفاک خوشنوازی بے باک غار کتر شاع جان

بر عین آداب و توان اشغله سو پر خاش جو روحی فداک واضح باد که  
 برای ملازمت و مستوسلان در فغان و اشخاص خفیف المراتب حاجت  
 نجر بر آداب نیست مگر به و بر این سیم اندام و مهوشان کلام در حاجت  
 و البسلی دل بر عجز دنیا زیکه با شغف اشتیاق و تمهید در وفات  
 عالمی رود گنجایش دارد خواه بطور آداب مروج باشد یا بکلمات اشتیاق  
 دیگر بجا بران احصای آداب آداب بحفظ سبب نامہ تفویض زبان  
 خاصه می شود

آداب نامه کلعدار انیکه کجاست جانفراشی تو فامید  
 بعد شمع جگر فصلی دل و پونه که ناله شد ربارش بتره فلک را کباب  
 سازد و تصریح شعله خیزی فغان عاشقانه که شعله دم گرمش صبر را  
 بآتش دل و دل را در کانون سینه میگدازد و در استند را ک اجلاس  
 خلوت کده خاص و استحصال دولت موصلت فرحت اختصاص و  
 استغفای حصار فردزان و انصاف طبشهای دل سوزان و  
 از روی جان نثار میا بهر کرشمه و در بار تمنای گلگون کشی چه فایده  
 بجای آن گفت با بیت در تریح سر خود و چون پیرانوی تو بهیم \*

آفاق مرا بپند و من روی تو بینم \* از خون دل سود از ده در رنگ  
مداد و خامه فی حش در بنیاد خلاصه نویسن باجرای شب دیو جوی  
و وحشت که همنامی است

## افساده چهارم متضمن بر رقعات که بنبررگان و دوستان تحریر یافته رقعه اول

مولو بصاحب شفیق معظم سر ابا جلفان و در لطافت و کرم زید شفا  
بعد ابد ای سلام و تحنیه که خوشترین تحف منسوب به حضرت خیر البریه  
علیه السلام است ساعد شاد بیان راحلی بند ز پور مدعا مبارک و ظاهر  
بر یافت رسید که شیخ غلام سبطین مختار سرکار نواب رئیس  
فرخ آباد بمن مختار کاری ان سرکار بمنیت پادار ترقی معنده  
و کالت ششتر عدالت نموده سر انجام عهد مذکور را برای منفر  
و کبر انبای جنس مفوض بر آجهان آرا االیان ان سرکار و ذریعه  
خویش را بر آرا و دیار ارج آئیده نموده با روی اعتبار حش که بالفعل  
عهد خالی و آخر تعلق پذیر می عهد مذکور با کسی نگر خواهد بود چون

مرزا صاحب یکی از دو کسان را تم که نقش و دلخواهی و خیر کالی انانی  
 نعمت را سر نوشت لوح جبین دانسته دیانت شعار و در مقام  
 رای و نیز فهمی و خبر گیری مقدمات مرجوعه نهایت مستعد و شایسته  
 بوضوح میبایست توسط آن سرکار خواهان عهده مزبور بر سفارش و  
 تدبیر این ازاده پایی دادی بمنیر علی هسند آذاجا که یاد  
 روابط قدیمانه بررگان را تم در آن دو دمان غالبان عدم  
 ملاقات مشافه ظاهری حجب راه در رسم سائل است مکرسی ملا  
 نادر مسجد باب مسجد چون دست کریم بانجاح مطالب بنندگان خدا  
 مفتوح لند اکثر این حال مرزا صاحب را مسجد الباب مفتوح یعنی ناگو  
 قوت نیوسن سامی رسانیده مفرصد الطاف است که سند عهده  
 مزبور بنام مرزا صاحب مزبور بحسن نحو نگرانی لطف کرده که ظهور  
 موجب مراد رسی مرزا صاحب و سبب مشکوژی مخلص بدو را گردد  
 بیت اگر کار یک حسن بایمان شود ز دریای لطف چه نقصان  
 شود زیاده و اسلام بحر محبت و یکنا دلی در جوش دوست و خوش از  
 اماده رسانی حلالین و عفت کوشش

## فصل دوم

سینه صاحب جلیل الحشم سموالکمان یادگار مروت و فزونی نام  
 آوران مصدر در خلف نمایان زبده اشفاقه تنهای فریغ است صلوات  
 کثیرا لکما بحب را که نوز در حجاب اسرار کل امر بر شوق یاد فانیها مستور  
 و دل مشتاق را جلوه تاثیر تحریک جذبه ملایفی انتظار مضمون انکه  
 بیت جذبه شوق اگر انز دارد از دل مروت خبر دارد مستور  
 بر ادوات معینه جامع المنقرقین گذشته بخله مطبوع که رهنمون منزل  
 الکتوب نصف اللغات شده می پردازد از دلت دراز انفاق  
 میام این استقام الی الله در انکه اطراف امام باره حاجی حسن  
 مرحوم از چندین اکثر مکانات اقامت در ایستگاهان استغفای مالکین  
 از بی مرستی ازجا بجا محل خوف گردیده و نیز از رود اکثر نیرکان معزیزان  
 وطن قلت و معشش نوبت به ضیق النفس سائیده لهذا اخلاء مکانات  
 مذکور تاگزیر بسته بهمرسانی مکان دیگر بطور کراهیه مرکز است غلظت  
 بد ریافت رسید که اکثر انکه وسیع و فضیح زرخیز سامی درین شهر است  
 از آنجمله مکانی که از آنکه ان نجرید کرامی در آمده کنجش پذیر لحظه تبعه

و قریب تر از جوار امام باقر است اگر بمن مردود و اجازت ذات  
 مستغنی اوصاف بطریق کرایه که وجه مفقوده است باستطاعت  
 ما ساخران مقتضای آنکه ع غزیران مسافر بجان پیروز  
 نه مقتضای استغای عالی و سنگای خویش یا حسب لطافت  
 مکان مذکور بل بمردود و اضامی که سبب رضیه ذوی الاطلاق  
 سلف باشد برای مخلص بی ریا فرار دهند عین الطاف است  
 که ان شاء الله تعالی وجهی که با قرار دقابل طرفین مقرر خواهد شد  
 بلا عذر بکما شنگان کو منعی عظیمت خواهد رسید درین باب را نم  
 و داد شعار را منظر انگاشت نه بجواب رشیمه اتحاد منبسط و سر  
 فرمایند زیاده و در فلک حسب المرام بروز کار فرخنده آثار دریم

الندویر باد

۶۹۳۶

## رقعه سوم

مبارک صاحب و الاحشم سموالکمان نقاد و دودمان  
 عظیمت و شان دام اعطاف بعد تمسای اقتباس انوار حضوری  
 که زیل کلفت شب دیجور مجوری است مرفوع صمیر غرورشید شویم

میکردند آشفته شوارق مصداقت و صفای معنی نگارش نامه تخیلی افزا  
 نیست بر مژده طوی دل جوئی اختر برج شهابت و جلال  
 صاخراده بلند اقبال راجه مهاراج سکه بهادر زید و نقاش تبارنج  
 هفدهم ماه ابریل ۱۲۹۵ و تقریر تاریخ نهضت دایره دولت سمیت  
 بیانی است و سوم فروری سنه صدر در شارت وافی انبارت  
 با شتران نیازمند معاشقنی تنول شغفه صدور و مکنده حست  
 خاطر را بفرغ غیر تفقدات شفیقانه بر نور و نهال آرزوی قلبی را  
 ردیف شجر طور ساخت اگر چه دل نیاز منزل بشمول این  
 تقریب و تقریب شکیب بوده است لیکن چون تعهد نظام  
 و فرزانه نیری من کل الوجوه در بسته ذات مخلص بوده اعمال  
 بکیر و بمبند که یک سال و بریمی انشاق و فقر موجب الزام نیاز  
 اشتمال است خصوصاً درین هنگام که صاحب و الاجاه جاب صاحب  
 بنادر دام حشمته منوبه سفر دوره دنیا گذار مصروف تعمیل احکام  
 متعدد و ترسیل کواعده مطلوب است مهلت قلیل هم محال است لهذا  
 از اجتناب انجمن فخریه مؤمنان به مجبوری مستغذره بوده عذر را تا

مترصد اجابت است او تعالی جلوه افزان این ماه غیر اوج سعادت  
 با شتری برج شرافت و افادت مبارک و مسعود گردانیده زیر  
 سایه رافت عالی به فردغ نشت کج کوکب سعیده که عبارت از  
 اولاد سعادت است قضای امانی و امان را نور اکین داراد نجم است

و کارانی ز اید النور باد بر ب العباد

رقعه چهارم با حباب عالم مرتبه و ذی علم

بجانب قفا غرنتاب نایب مناجح دین سبب عارج معارج علم در  
 قوت ماطقه سخن افزنی رفرت شمس نیز فیهی و دقیقه مینی سبب  
 جاده رضایت سلیم مخدوم خادم قدیم زید محبده بعد نادیه حمد علی که  
 مصطفی تعلیمش ز کج جهالت از اسب و لها زدوده و غفل سلیمه  
 سلیمش علم تمیز قبا و معاشن افزوده وقتی فیج طایری که فیض  
 اعانتش چون عجز نفوس منکره کسب سخی مفردن و کجای حسن  
 صورت مانند عبادت ربایی ارباب خود ستائی بهزاران فیض  
 فادش چون بدیه سلام سنون را جلوه آرد نظر کرمش اثر  
 ساخته مبرهن ضمیر میگرداند از ترنم نور چشم سعادت نشان



سید اکبر علیخان شکوه ملازمان در بعضی سابق تخریر این مجدداً  
 مستفاو شده با وجود از خود رنگبها که دماغ تالیف دو سغذ است  
 نداشتند اردول شوریده را بر در در زنجیر چیده و در حریف چید بسک  
 متوید می کشد که فقیر از روز و روز دارالحسن این دیرانه مبتلای صعو بات  
 زمانه نوعی مانده که اکثر اوقات خبر از دست ربا می خودند داشته و قتی که بخیر  
 آمده از تنهایی و یکسها که نیازی است نه عکساری که بد روشنی  
 دل بیاب و اصلاح حال بر اضطراب متوجه گردد فرد کیت یارب  
 تا از و برسم صلاح کار خویش مصلحت بینی که دل نام است خود دیوانه است  
 بر دوش سوداگران رو بصحرا آورده یک یک پاس زیر اشجار بیابان  
 مشغول زار مالی بر حال زار خود مانده چیر می را که ذریعه تسکین دل نوعی یافت  
 یاد شفیقان غمخوار که سر دفران ملازمان جاب اند بوده است که هرگاه از کشمکش  
 لکرتک اندم خود را بشهرستان خیال در دستان یان خود کشیده چاره بیچارگیها  
 از تصور تصور میر جبال با کمال شان جسم از شکنجه تانیش جاگاه بدین  
 رسم در آن حال هنگام خطاب بجانب جناب در چنان وقت  
 و کمر حریف از زبان قلم هم بر آید بام نامی شکل ماسه

کردید کسیکه اسم لطیف ملا زبان و در زبان دوشسته باشد اگر در عالم  
 محویت بر زبان خامه اش هم در بیان نامه بیان غن قصد  
 مجنون که از نام لیلی مرثم صفی خاک گردیده بود کشته باشد  
 اصحاب نطنت و ذکا ترجم بردا ماندگی او کرده خطایش را اندیل عفو  
 می پوشند و با تملت دول نوازی میگوشتند آنکه بخورده کیری  
 مکنی بر جراحت باشند و بویجه با وصف بے مقصور پیا از ایجاد طبعی  
 امر مردج را خلاف دستور ظاهر کرده در صد و از اش باشند چه در  
 ادعیه ماثوره و سیاه بسم الله است و عند الله عای اینجا مطلب  
 بجناب باری عز اسمه عرض مدعایب از دال نام مقدس بر زبان  
 جاری میکرد و که خداوند ابرای من بیکس چنین کن و چنان فرما سرگاه  
 و بارگاه قدس او تعالی شانه ابد با اسم با کنش باشد و را علام نام  
 عباد چه مقصور و در تحریر تاریخ و بوم در او خسته سطور هرگاه یک در عرض  
 حاکمان در آنا بان تحریر تاریخ فی زمانه امرج و شط است تجربه بر  
 آن در خطوط موسوم جناب کدام فتور از اینجا که دستور است تحریر در هر  
 در آن و هر زمان منقلب میشود و مدار فصاحت و بلاغت مخفی بر تریج

دست است چنانچه در زمان سابقه القاب پدر با الفاظ مشفق مهربان  
 بوده است که در منقشات ابو الفضل علامی در القاب پدر و عم بچشمه  
 ترقیم در آمده حسب رواج حال اینچنین الفاظ نسبت به پدر و عم سواد  
 و متعلق به پسران در القاب است در سیفورت حکم بر مروج زمانه  
 و طوالت سکاهی ان ملک است که در زمانه پیشین خواجه به بلاد دیگر حلافت  
 ان بوده باشد کسیکه دارد این دیار است از رواج عادت اقالیم  
 سر و کار زنده داشته حسب رواج قیام گاه خویش عمل نموده و میباید  
 اگر پدر اختراع ششده واحد گو و حید مصر باشد نشانه ملزم شدن  
 نمی تواند حضور صادر حالیکه وحید موصوف از اختراع طبعی اکاشش کرده  
 باشد یا اختراعش شیوع یافته پسندیده بلغا بلکه مستعمل نصحا بنود  
 باشد لیکن چون از بی دسکاهی خود را لائق ترقیم نیازا ماحبات  
 برای همچو طباع و قبه رس و نفس نفس صبح نفس نمند انم  
 اند انکار نامه نزار انم بختم خاتمه راه و رسم تحریر نموده اند  
 دست از تحریر کشیدیم و مترسد تکلیف قلم فرسائی ملازمان هم در تحریر  
 و تقریر بر نواز سن صحایف نیستیم و تکلیف نیاز یک سجد محبت بندگان و علم

تا بنده قرائن ملت معترف بر خطای سابق بوده تنفی خاطر نگران را  
 که جوای اخبار اختیار خواهد بود بر تحریر غزیران و در سمان انجا کتفا  
 کردم که از ارقام غزیران بنویسد و اعتدال عنصر لطیف مطمین و مع  
 افروز گردیده ساجد درگاه حمدیت خواهیم بود و اگر خباب را توجیهی  
 بحالم خواهد شد سمفیدر برای ملازمان کافی است بشط زندگی اگر  
 اقتضای آب و دانه بقیام یک شهر خواهد گردید و حصول دولت ملاز  
 بحالم مشافه نادقتی که ام ادای این باضمم بر خاطر نازک کرانی نخواهد  
 کافی خواهد شد و در رسم تحریر که انکار است ضرورت نیست که بعمل آید و  
 حال گفت اشتغال این با خیال حوادث که تفریح تفصیلش را فرصت  
 بسیار و دقتی در کار است و بخدمت کسی بر اسم خراشی نوشته ام  
 بلکه با امور کنجایش پذیرد بر تحریر و تقریر بنوده تعلق از سعاینه دارد و مگر  
 در سگاتیب غزیران اندک از بسیار یکی از هزار نوشته ام که بکارتش  
 اینا اگر نوبه خاطر عطر با سدر اک خواهد بود و بعضی خواهد رسید زبانه  
 سبزه است و بس بنده ام نازنده ام

رفق و محبوس

متبلیه ارباب دین و کعبه اصحاب یقین سلامه و دو مان جناب سید المریدین  
 نقاد و خاندان حضرت امام المنتقین ادام الله ظلم علی سحارن المعقذین  
 فریق عنایت دنیا و دین سائی خاک استن ملائک با سببان  
 بعثش برین رساننده و دل عجز منزل را بحلیه خلوص ارادت و انقیاد  
 حاشیه بوسان با طمکرمست مناظر مجلی گردانیده بهوقف عرض  
 فیض بابان محفل کرامت منزل میرساند عرصه قرب بهفت ماه است  
 که مال مبلغ نهصد روپیه ارز زرین المال خود معرفت اغا سید محمد صاحب  
 خدمت سید حسن صاحب در بغداد جهت نذر آل رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم برای پیشکش بندها لعالی ارسال داشته و زرقند سعه  
 منافع که با بلاغ اغا سید حسن صاحب منقشه نظر گیمیا اثر خوانند  
 بعد رسیدن زرقند در پیشگاه حضور کرامت گنج مرصده عنایت  
 فرامشی رسیدش برای طمانینت دل عقیدت گنجور است و هم برای  
 خرید کدام مکان در کاظمین علیه السلام برای خود پیغام عمر رضام  
 را حواله زبان اغا سید مهدی کرده بود امیدوار حاضر نواز بهایت  
 که یکی را از پیش خدمتان خدام ذوی الاحرام اهاز تهفیف نفاذ یافت

که بقدر بر اوقات این شگفته پیر خریدیه اطلاع ان باغاسید  
 حسن صاحب در بغداد نماید که افای موصون قیمت شش طراز  
 دالابان مالک مکان ابلاغ دارند و حققرس را با مضطر از حلقه  
 کبوشان درگاه فلک اشیانه مقصور شده کاهی با صفای نوید  
 اعتدال مزاج تقدس امتزاج بذریعه دالانامجات ذخیره اندوز مخرد  
 سیامت شده باشد زیاده حد ادب

### رفع ششم

حسب این آغاسید محمد نجفی برای نبریک از نبریکان بصره بک نخر برد  
 قدوة سادات عظام اسوه علمای کرام ذوی المجد و الاحترام آغا صاحب  
 متبده مقام زاد مجده غن الک الک اعلام بعد کزارش بر اسم  
 عجز و انکار که طریقه خاک ر بهاست طمتمس منجابه حضور فیض  
 کجور است مبلغ مکسید و چپاه رویه سالانه را که برای خدمت  
 که اداری طرازمان جناب دعه کرده بودم سال سبب هجوم احکار  
 کثرت زیر باری اسفار نصفی از ان که مبلغ هفتاد و پنج رویه  
 باشد بدست سید حبیب صاحب پرادر سید محمد و بیستمی

ابلاغ خدمت داشته شد و عنقریب که از سفر فرخ آباد مراجعت کرده  
 بگلکنه بشه طحیات شامخار میرسد و این دفعه انشاء الله تعالی  
 نقیب الله شده و در سالانه حال یکجا ابلاغ خدمت ملازمان  
 با نفوذ خواهد شد ایامی چند که در رسیدن زر کامل سالانه سال ماضیه  
 منقضی شد ضلالت دوده را شسته ساری و در حفظ انعامی عهد برای بنده  
 کرمیت باستوارت خاطر عاظم جمع باد برای تقصیر و رثه حاجی سید  
 سلیم مرحوم و حاجی سید مجتبی مغفور عرض خدمت کرده بودم که جناب  
 استکشاف آن فرموده اطلاع آن به تخفیف ضعیف خواهند فرمود و بنین  
 فرایاد خاطر اشرف باشد ترقب از عاطفت است که اگر از خاندان  
 امارت بنیان آن مغفرت پناهان معلوم حضور شود و مفصل از نام  
 نشان اصحاب باقی مانده آن دوده علیا اطلاع فرموده این قبیل  
 روز کار را سه ماه اندوز افشار سازند و در باب دادن اجناس  
 امانت بورشته اغا سید صاحب نواسه سید جعفر اکن مطلع اند  
 که مستحکات شهرت متصل مکان اغا ابو الفتوح پیش نماز که پیشین  
 است در عالم شافیه گزارش رفته بود که امانتی از جناب اغا سید احمد

مرحوم دارم و از خدای عزوجل امید دارم که در حیات مستعار خود بپوشد  
 جناب مغفرت مآب سپارم و خود را ازین بارگران برآرم غالب که  
 زندگان جناب با غزه ان مغفور که دو خواهر ان مسماة مریم و مسماة  
 آمنه از اغره نویسنده این مبرور اند که می بخشند از اینجا که این امر را هم مقصود  
 از مقاصد دیگر است درین باب سخی ملین فرموده بانه باز نمایند که اکثر  
 از اینها در کربلای معلی کفور آفای مومنین سیدنا و مولانا جناب  
 امانت سید محمد مجتهد فرشته دعوی در اثنای خود را نسبت بجناب  
 امانت سید مرحوم ثبوت رسانیده اجازت نامه جناب ممدوح مد ظله را  
 بنام قاضی در باب نفویض جنس امانت برای خود و ارسال دارند  
 و نیز در باب فروختن خواه ترسیل بحبس و عدد بیشتر بسیار که بصفت  
 فریب بکنار و دست تقدیر و پیه درین فواح می ارزند اجازت نا حقی  
 اوست مفرمانند که مطابق آن پرداخته آید درین باره پاس النماس  
 این هیچگاه لازم نیست و الا نعمت انجناب است زیاده و السلام دم الکلام  
 رقیه هفتم  
 حسب فرمایش اعلی اکبر صاحب شیرازی به دستنویس تحریر یافت



قد و در ارباب صدق و سفا زبده اصحاب محمد و اعلا شفیق خاک سار  
 به سر و پای و فرمای خاک نشینان کینخ اترو ازاد و زانم طفت  
 صحفه مکرست لطیفه که سواد هر حریف لطف معهورش کحل الجواهر دیده  
 رمد انتظار کشیده و بیا من بین اسطورهش مک صلاوت پاش حجت  
 دل بجزن غلطیده بود از سمیت در دوسعودش لب و دوش نوید  
 سخت و اعتدال عنصر لطیف کرامی سواد مستر و طلیعت افزود اگر چه  
 آشفته حالیم نسبت ملازمان جناب صریح است که ملازمان هنوز رونق  
 افزای معهوره فخور و غلظه فضل و کمال ملازمان جناب بیکان ابحا و صفا  
 در کثافت مشهور و ذرد اسن صحرای که از عمرات دور و با انواع وحشت  
 معهور است سنجیب کوه کوه اندوده و جهان جهان حسرت و  
 ستوه قیام این مجبور مجبور است کوهت خاک آری و بیکسی با کوشه  
 گزینیان وادی نهائی و بجز از عالم خودی و خودارائی خوشمانه برآ  
 دلا فطران عالی نژاد که بمقام شهر نداشت اگر چه مجبور و سرانده است  
 و زیبا لیکن با وجود آنکه از ارباب شهر بکسی سر و کار از اغراض دنیا  
 و دین ندارم و عالم مجبوری خویشش را جبار ظلمه را که اگر بجز کشند و

حالت اختیار نمی شمارم فقط جهت حصول دولت شاهانه شاه  
جهان با کمال از امروز تا روز یکشنبه ایشاد اله تعالی حاضر شده چشم  
بخران را بنور جمال جهان آرا بصفاعت تجلی دول جبران را با طفرح  
دلکش اسرما به تفتی خواهد داد فقط زباده چ

## رقعه هشتم بنام بعض سادات اهل

بخدمت والا جانان رستم دستانگاه و متور شعاران جلالت پناه  
که جاده سلیمانی بر در خلعت تحفظ ایمانی در بر دارند و روضه باو طفرای  
چکیده خامه بافت نگار شکر خیز شجاعت رسنایه شبیه  
دول بیدلان را در شکلیه منوج تعجب استغراب کشید که چنین  
شهامت و مردانگی که به خبر مانند شهباز اوج مردانگی با جلال  
کسان چیست و درست در رسیدن و بر سر صغوه مشغولی و فقه پرید  
و با ضرب چوبه سنی و صد خوش بازی در بهمت جزا نمود  
ماز بدن لایق انوف شتابش و خشن بودن مقام نفرت و نفرت  
پس استغفار آن ازین مشت غبار فکری چرا بلکه تر صد  
وصیف انجمن نالیش و آفرین در شن بجا نشد رسم و لایق

سلف چنان بود که اگر در معرکه جنگ که ام اسلحه حریفی بصدقه ضرب  
 بیکار و شکسته می شد رو برف مقابل از تواضع سلاح خود آتش  
 میزد و کسی نگوید که فلان مسلح بود و شمشیر دیگری را که در  
 هنگامه گیر و دار شکست پس شخص بے سلاح مجبور را بستن  
 گشتن لطفی نداشت بنا بر آن بلند نامان عرصه شهادت محتاج  
 باشخص بے سلاح ننگ و عار میدانستند چه جای اینکه در عالم  
 بے اطلاعی بر گسی با چهار سیم رخ قات تهور و بختن و اگیر  
 افتخار بر چنین مس وجود تخلص میخند مگر غالباً اینهم از صنایع  
 منتهیه جو اندردان بوده باشد که تا حال در کتب عدم مخفی و محجب  
 بود اکنون از حسن سی دالاد استگایان موصوف جو صمصام  
 سجد از زنگ خفا جلوه می شود یافت و کلماتی که از عجز  
 و حسن قوی بزدلان سر بر آورده شام جان حصار را معطر  
 کرد و اندام از آنکه لحاظ عصمت خانه بعضی شرفا مثل جناب  
 مرزائی صاحب و مرزا محمد صاحب و غیره که مسکن خواتین عصمت  
 آیین و کوشش آنها نا اشنای چنین کلام نصیحتانه بوده است

ملحوظ باشد حفظ ادب امام بارگاه هم که از زین اولین غرض احاطه جناب  
 امام علیه السلام شمرده میشود باقی نماند جوهر ایمانی جلوه نداشتن با  
 که تعزیت خانه امام مظلوم بر اسس سومین محل گریه و بکا بخلوص و غم  
 انکسار است اگر گریه نباشد بصورت مخزون خود را در او نمودن در غیبه  
 افتخار است و اگر این باشد جنبش لب و زبان بصلوة و سلام لازم  
 الی الی رسم آن کلیر میری فخر فاش که بروز یافت یکی از معتقدات  
 جدید طبایع است منابع بوده که با جهل از ان خبری نداشته باشیم  
 و آنچه از نا تجربه کاری از بعضی نو خیزان عالم شباب رسیده محکم  
 بنات سلک است اینهم موجب تعجب شد که متجربان بهکام و غار را  
 نا تجربه کار قلمی فرمودند زیرا که دو شقوق در باره غصه است  
 بعضی گویند که جوهر غصه در اصل بسیار فهم است که بر کم زور در اوقات  
 خاموشی آید و بر خیزد و پیر زبان است که در غلیان غضب بر سنگ وید  
 مستقبل خیال نمی ماند و مبارزان بیکار شب پارینه داد و هر دو  
 امر داند زیرا که معامله اول روز را که بنای آغاز است و همان  
 زمان است در سبیلای شخص غضب و در عالم شباب و در مقابل

بکلیه گفت خود در قاضی کج منفر بود غلبه بجان مقتضی بود  
 که هر وقت بجانه اش تا ختن و هوشش از سرش با ختن بعل اید  
 که نه اینکه موسم شباب غضب هرگاه قریب شیب رسد یعنی  
 چهارپاس برسانند اولین بگذرد از زمان مستمند پناه آورده  
 خانه خود را بچنین نوازش نواختن کار متعربان جنگ آزار است  
 اگر غلبان غضب مستولی بود چرا در عین وقت بر سره رفتش  
 نرسیدند و این خانه بقول شما صاحبان اول خانه شما و هر  
 پاسدار خانه شما بود پس دشمنی هم اگر بجانه خود آید چشم  
 پوشی از حضورش منفر ماید و دوم به پنج دیگر ملک این خانه  
 نظر بام باره خانه شما صاحبان است که از اولاد امجاد صاحبان  
 و فرزندان جناب سید اشهد علیه العینه و النسا بوده اند مگر تجربه  
 کار می صاحبان به شق اولین چنان شد که همچنان طوکان مثل طم  
 اوایل شورش غضب را با سه چهار پاس در نور سینه بخیال  
 است و بلند تابخت مکان دیگری نگه داشتند که مبادا پناه از راه  
 خرطوم بدماغ پیل دمان خراشی بهمرساند و ال است و ال است

اول چرا که فرمودند این دو را اندیشی بر طبق تجربه کاری و اهل  
 و مشق ثانی را که در وقت غلبه غضب چنان یک وید باقی نمی ماند  
 انرا هم بمصداق الجرات خیر من الجن با انجام رسانیدند که وقت  
 نشر بفرمودی ایام تازه خیالی از آداب و رعایت تحفظ امانی هم  
 باقی نماند تا به مسکرات دیگر چه رسد پس با اینهمه آزمودگی  
 متجربان را تا تجربه کار نوشتن از قلم انصاف بعید است و برات  
 دولت خاص توجیه امتناع ارتکاب از برکنان رفت دو بهر وقت  
 آخر بخوبی پیرایه صداقت یافت که اگر از تیر دل مرکنز خاطر خطیر انجا  
 بود وقت رسیدن از پهلوی رانم خود هم برخاسته برخلاف لغزه  
 امتناع شریک زد و منوب با ارباب جهاد شدند پس جنس بلند  
 نامی که در میدان فرزانی از صاحبان ظهور آمد یادگار شایان  
 البته خواهد ماند و فقیر را که خاک فشان کین غزلت بوده خود را کجاست  
 بی اعتبار هم نمی شمارد در امور اولی الغری فدی الاجتهاد و شکر  
 شکایت اعلی صلاح و سداد چه کار بلکه با دراک غوا مض فزون  
 شیرینگی و نهور پیشگی که مایل آن کوچه بوده ام زبان حال سپا

از صفای نایب غلامی که خوشتر از گناه باشد سلامت دارد فرد  
 عذر خواهی گندم بعد از فصل عذر خوشتر از گناهش بخرد  
 و این چراغ سحر از چندی زیاده از سابق سینه زین و بجز  
 از خوشبختی که تمیز بخش و انیزش هم ندارد فرد آنم زود  
 رفته که دارم از هیچکس شکوه جفا نه سپاس غایتی  
 خاطر شریف از جانب این ناتوان توانای طماننت دارند و  
 بدستور مخلص صمیم پیدا رند و بمقدمه جرایم لعل از کوائف اولین  
 که واقع شد تا وقت شام اطلاعی نداشتم که چه شد و چرا شد  
 و کجا شد و کشتن مکر حبس او اهل شب بخت با ناسمجده که آنچه دیدم و شنیدم خطا و  
 ثواب بدیده حق بن دلی الا بصار گداشتم که خود تمیز انحراف انهم ندادم از خود نشسته  
 بودم و محال دماغ پادشاهی و ظلم شکسته حوصله نظیر و ان اراشی ندشتم مکر با  
 انیمای ساسی جواب نامه نامی ظلم اند از خلاف عادت نتوانست نمود و فقط  
 توضیح سعاد در شناخت چراغ راه مقصود بود **رقعه نهم**  
 بنام مولوی نورالدین صاحب تحفید اردو مفتی امیرالمراتب صاحب صدر اصد و تبریلی  
 که برادران حقیقی بوده اند فرد این طالب مسند و ده که از کوی تو

دور است اهل بیت علی بابک لیل و نهار را به سستی حب محمدم نیازمند  
 و مولود صاحب نفیق برادران زاد محبها بعد تحمید محمود یک مفرغ  
 در آتش برای مزدان ظلمت گاه و گاهی چراغ مشرب و نیاز  
 و بمن غائبش جبت منوشتان دشت کده به سر انجامی صد  
 لا تقطوا من رحمته الله است به به خلوص نیاز را پیشکش محفل عطوفت منزل  
 ساخته عظمی مدعا است مفاد ضمه تفقد طراز مع نقل محض درشت لعل  
 و صحت خان شمع نبرم و وصول شده کلبه مار دل مضحل را رشک  
 و ادبی امین ساخت کلامیکه با ستغای این ناویدنی از دفر شفق  
 شفقانه حسن ترقیم پذیرفته بود بر نوبت از تنای قلبی این  
 ستمان که بر مرآت صفا بر قمر نظائر جلوه ظهور نمود در بجا اسم  
 این هیچکاره بعد تقدیم فرائض شرعی از باد عطف ملازمان  
 فراغی نمی یابد فرد و ذوق لطاف نوا بکاش نمی یافت دلم  
 با دهر لطیف نوا کنون سبب صدام است \* جامع المنفرین  
 از اعانت سپید قدرت کامله بار نفع حجب مجوسی دیده  
 از دیم را با نقیاس انوارش حضوری هنوز ساز و بدل



مدارج عاطفت سامی که عند الملاقات صاحب قایم مقام کلتر ساد  
 در باره این هیچکاره بچنین تذکره از زبان کوهرشان مخرج  
 شد عکس حقیقت عالم درافت و شفقت جناب والا خلاف جوهر  
 فطرت را تم اتم مبعده مظهر مشهوره است ع بر عکس  
 نهند نام زکلی کا فور بهر کف اوتعالی باین نوازش کریمانه  
 و اراد اگر چه از روز درود اجمال کثرت رد بکاری بعضی با قید اران  
 نماند تا حال تقس را کرده لیکن با مثال امر شریف طبعی غایت  
 نموده است بعد آیدنش آنچه بر روی کار خواهد آمد بسک التماس  
 خواهد کشید زباده مراتب عواطف قدیمانه بونا فیوما و ترزاید باد

### رقعه دهم

بنام عمده بیکم صاحب یکی از سکنه لکنو مصدر محبت و خفاص  
 غریزه و افرد نمیزد سدا با اختصاص عمده بیکم صاحب حفظها الله تعالی  
 بعد سلام مستون واضح باد جیرانم که فلک با من مانوان کدام کینه  
 دیرینه بر آورده که از مدت دو سال در کشاکش عظیم مبتلا داشته است  
 کاهی اضطراب از کسل طابع غریزان در منکیر و کبی طالت سرد و قفل

برادران و اعیان از حوادث کردن موجب کاستش جان و کدورت بدین  
 ازین گذرات نفسی است نشده که سنج ساخته شد افزاینی شغال  
 بر خردار میر تراب علی هوش ربانی دل مضحک شد و نواز را بخرام اثر دل  
 جگر را پاک سوخت درینج بر نوجوانی آن مرحوم که از باغ جهان غمره زندگانی  
 حاصل کرده بصرم باد خزان اجل از پا درآمدند فرد درینا که شاخ  
 کل نوشت گفته فرد بخت از تند باد خزان + انقصه ازین غصه جگر خون دیده  
 صورت همچون است مگر چون در امور قضا و قدر بنی نوع بیشتر را غیر از صطبار  
 گزیری نیست ناچار سنگ صبر بر سینه داشتند مکلف اوقات اغریزه ام  
 که اگر چه این داغ نادم ز غلگی پیشانی نیست لیکن شاد و ناشاد متعینا  
 ان الد مع اصابرین دست فکر بدین مصابرت زده روح آن سبر  
 را با فتح پادشاه فرماید و تعالی آن مهربان را سلامت دارا و  
 زباده اسلام

### رقعه یازدهم

بنام ابریز سرز اظف میر محمد امین سکنه دار خورشید زره نواز  
 آسمان فنوت و حفظ اشائی غما کجی بیکسی و تنهائی

جناب امیر مرزا صاحب سلمه الواهب بعد تقدیس و تحمید جوادیکه  
 نوره جمیع دارر نسبتی با نقاب نابان داده دنیای جلوه خیرام  
 کل را بر سر خاری نهاده از فیضان جودش معدن طلا در کاشتر  
 اسیر و زربین توکلش خاک اران دارالحسنه غنا از نعم دنیا و دنیا  
 سیر و پس از ابدای سلام سنون خلاصه نکار کمون بطون است  
 از باب فافله بیکان کلبه افتخار دم نهفت فرخ آباد از موضع ریا  
 نظر بر پشت ادب و وصله چند از ملبوسات سرمایی برای فقر  
 فرستادند که بسیاری از آن فضول است که بمعرف هم نمیرسد مانند  
 رومال شال یا لبده بانات و غیره که در حالت ال انکاری شایان این  
 نوده خاک خاک ساری هم نیست و بر اوقات کلفت سها بیک گیم  
 با گول پاریه منظور شبای فضول را مده و بیکر اسباب مرسله بدست  
 شیخ جهاد ابلاغ خدمت اشراف ساخته که هر چه از آن پسند خاطر  
 عاظر گردد داخل نوشکانه سرکار ساخته فرق این مشت خاک را  
 بسپنج برین برافراخته شود و چون نظر بر خلوص نیاز خود و فور  
 الطاف ملازمان پایی نکلف در میان نیست و نیز بر فرط نوازش

شفیقانه جناب نازان است بر صد منظوری پیشکش خدام دودی اللعزام  
 کرده ام چشم دارم که پنجه دعوت را بجای اجابت رنگین ساخته  
 خاطر خرمین جگر آن نگه دارند و دل پر ابد را بنوک نشتر و نیاز دارند  
 که در صورت تامل جناب نخل دل پر داغ از افروزش این داغ نازده  
 چراغ آن خواهد شد و داله که برای بنده چندان حاجت نیست  
 فرد مرض قانع نیست بیدل در راه اسباب جهان <sup>اگرچنین موجود دارم</sup>  
 اکثری در کار نیست و زیاده بجز ترقب نظر رافت برای مقبولی دعوت  
 چه گذارش رود

### رقعه دوازدهم

بنام سبجان علیخان وزیر اعظم دار السلطنت لکنه <sup>خامصاحب الافغان</sup>  
 قنوت نشان مخدوم نیاز کیشان بجای مخلصان <sup>زاد حشمت</sup>  
 اعجوزه عجز و نیاز را بقلب عروس ناز جلوه داده و نقاب شاد  
 غرور خاک ساری خویش را بر روی قنوت دماز برداری ملازمان کنش  
 حرفه چند که خالی از ریب تکلف است بمعرض التماس میکند <sup>عوضه زیاده</sup>  
 از دو سال است که فقیر از دبال پابندی <sup>تقطیل</sup> شسته متعارف بهمن تقطیل

خارج البال است و خصوصیات پانکبهای قیامین از بدل مدارج رافت  
 جناب نسبت به تخفیف و تخصیص ارادت و نیاز این بی سر و پایست  
 بجناب ظاهر در صورت اگر مراتب از اوده پائی این وحشت زده  
 بنظر صفت موجب انقراض خاطر فائز مسمور بود و ادین پرسش از  
 طرف شقیان قدیم لازم و اگر تعطل ظاهر بالعکس این بخشیم صورت  
 جلوه می نمود حال پرسی کوشه گزینان از ارسال عنایت صحاب  
 استمالتمود مخم بودند انکه نیاز مکانات از سطرقت مش  
 ملاحظه هم کرد و دو لخواه انکه بجز دعای از دیاد مواد جمعیت مومنین و  
 محسنین رود و در تکلیف مطلبی هستند از حصول جواب هم محروم باشند  
 اگر چه عند ربند کان عظمی بقلبت فرصت از هجوم کار سرکار مستغنی  
 الاظهار لیکن در تقدیم سپاس علوم منصب که روز بروز در ترقی باد  
 مستمندان قدیم در تفضیل اوقات ساعتی بقلم فرسای پاسخ  
 مکانیب سزاوار فرد جوهری بطور همت آرنی بکود بگذر  
 که نیز ز این تمنا بجا باین ترانی در عریضه سابق استدعای  
 طلب کرا به مکانات لکنه که بارشاد کرامی و استه حیرت فانی

عبد الله نامی خورکی است شده بود که از عرصه سه سال اطلاع از  
 وجه کرایه مکانات مذکور و جمع و خرج مرمت ضروری اماکن مزبور در سهم  
 بارش نیست و پیشتر بعضی اخراجات لکنو مثل اعانت بعضی متعلقان جناب  
 میر صاحب و متبله و کعبه حضرت میر محمد امجد صاحب مرحوم و دیگر ارباب  
 و این توسل این خاندان متعلق بکرایه مکانهای آنجا بود از عرصه دراز  
 باینجا چیزی نرسیده و هر یک در اینجا استدعی لهذا بحضور برادر صاحب  
 قلم جناب میر فتح علیخان صاحب هم باینجا استدراک این حال نوشتند  
 که جناب محمد و ح نیز خدمت گزارش فرموده باشند که از تحریر جناب  
 معزی الله الخامس مراتب مذکور بجای خدمت منشرح بود چنانچه بر  
 دستخطی جناب برادر صاحب نیز ملفوف عریضه است و باز تا حال  
 حساب مذکور نامعلوم و بایشان لکنو از وجه معینه محروم اند  
 بنابراین الحال گزارش است که چون نور چشم سعادت نشان میر  
 قاسم علیخان صاحب حفظه الله تعالی بفرورفتی در لکنو میروند و بکفایت  
 مقصد قیام دارند و مترصد استغاثه گریخته است که از حافظ عبد الله صاحب  
 تاکید فرموده شود که حافظ صاحب موصوت جمع و خرج حساب بکرایه

مکانات کثره سید حسین خان مرحوم و حوایلیهای واقع بالای چاه  
 لکروالی توله درست کرده معه زر یک بعد وضع مرست مکانات سه سال  
 مع شده باشد حواله نور چشم مذکور فرموده و پسند که معرفت نور چشم مذکور  
 بکسان انجانبجویی رسد و محض بجا بیاورد نیاز نامه مطهرین و مباهی کرد  
 و باده نیاز است و پس

### رقعه سیزدهم

صاحب دلاجه رفیع ایشان سموالکمان الطاف فرمای کوشه نشینان  
 را در چشمه بعد گذارش لوازم تمنای دولت موصلت کثیر المنفعت  
 خلاصه مدعا را بموقوف التماس میکند بدربافت کس مزاج مبارک  
 از عارضه درم بین و ندان و در پوی تعلق خاطر ناشر که دست داد مقتضی  
 این بود که عباد و تاجود حاضر خدمت شده بمشاهده رای العین دل  
 منور در انکین و هم لکن بستماع ایمنی که ملازمان جناب سبب  
 خجانه نشریف فرمای اجلاس گاه بیرون کمتر میشوند در کثرت آمد  
 رفت اندر درن و بیرون تصدیقه واقع میشود لهذا نظر بر سرچ جناب  
 ارامی مقصود مانده بحای عبادت انشاء الله تعالی بادای شهنشاهت

حاضر خواهد شد قریب نوزده بیکه اراضی مسمی مبارام که حسب  
 جای آن و لاجه پشته های آن از طرف کارنده دهم نباشند بود  
 بجهت آن موازی نشت نه بیکه زمین کار گزاران سرکار باشد  
 و شمول اراضیات کاشت بیل بیایش کرده گرفته اند مبارام مذکور  
 با وصف ظهور پشته از اینجهت بدل شده حال بیایش شدن  
 قطعات پشته با از سید قلندر علی بیان کرد و سید قلندر علی  
 بمیرزا باغلی و غیره کار پردازان سرکار عظامی گفتند شاید  
 بعالمجتمعت هم التماس کرده باشند لیکن حال انجام مطلبش  
 اکنون بارش هم شروع شد و از ابتدای معامله از منظر  
 امری خلاف رضای بانی بعمل نیامده و این پشته هم حسب الار  
 حجاب از طرف کارنده شده بود و مقدمه نشت نه بیکه چند آن  
 سنگین نیست لهذا مکلف اوقات انجام است که اجازت نامه  
 در باب عدم تعرض زمین مبارام بنام کارندگان متعینه انجام لطف  
 شود که مومی الله مشغول نزد دار احصیات خود شده و صرف وقت  
 در عاودت پشته و کارنده دهم از استخفاف محفوظ ماند از آن جهت



## رقعه چهارم

میر صاحب مشفق مهربان مخلصان شکایه الیه تعالیٰ بعد از ای سلام  
 سینه حضرت خیر الانام علیه واله الخیریه و السلام و تمنای موافقت فزون  
 الارقام که افزون از حوصله باین اسناد ارقام است در گزارش مطلب  
 اقدام بسیار و صحیفه صفوت آموذ در میانیکه جلوه جمال فحش  
 اشتغال در آفات خیال فروغ نالیش درشت لعد وصول اقلند  
 بمصدق الکتاب لغف اللغات انیس دل مشغول گردید و نیز و تعالی  
 آن جامع قوانین محبت و دلارابان و ارسبی حال کوشش بیان  
 کاران متعاضد مضمره سازد بنده بضرورت طرف موضع رمیا  
 روز پنجشنبه رفته بود در در یکشنبه دارد قیامگاه گردید سبب اشتغال  
 عزم الی آباد است که در بنویلا خط مختار عظیم آباد متضمن اصرار طلب  
 راستم بحضور صاحبان عالیشان بور و ممالک اوسط آمده بود  
 و در همان عرصه اتفاق رفتن سمت موضع رموه شد حمل بر سفر  
 مشرق فرموده باشند و الا در صورت عزم الی آباد و عظیم آباد ممکن  
 نبود که بدون اطلاع سامی خدمت عزم بطور رمی آمدن زیاده چه عظیم

ایدا بام بنرمی در تنزاید باد

## رقعه پانزدهم

بنام میر عرب صاحب که یکی از دوستان مصنف اند منش حبیب  
 کرم کثر الطاف نشان مصدر اخلاق نمایان سلمه الله تعالی  
 بعد سلام سنون و تمنای مکنون که از حضر شریف افزون است  
 واضح ضمیر مودت تخمیر میگردد اند طاهر اند بر بافت کلمه روشن بخت  
 کاسیابی سامی بعبده منشی کری که گهری کاکازی منسلح شاه جهان  
 موجب مشردا بهتاج دوستان مسجور گردید او تعالی زیاده از این  
 بترقیات روز افزون رسانیده کار در آید جهان و جهانیان دار  
 ع چنانست دل بهی خواهد همی خوام جهان بخشی \* از خنده سبزه  
 صاحب قند و کعبه جناب سید حسن رضا خا نصاحب عظمی شمس الدین  
 بر کنه نبویه شریف فرمای افضل اند و بسبب درود تازه راه درسم  
 اتحاد از اله کاران انجامد دانشمند الحال که بحسن اتفاق قیام  
 ان که مفرا در افضل افتاده یقین است که نظر با اتحاد فیما بین در اول  
 سوانست با جناب مدوح مربوط شده باشد و اگر عدم علم جناب

برادر صاحب وقایع از حال و داد او را تم که بخندست سامی انضباط دار  
 بسبب قیام بر گزیدند داد استی آن که منقرض حال قیام برادر صاحب  
 شبیه مدوح در انضباط بایل رود بطرسل در سائل باشد ایدون  
 لازمه خلوص مواسساتی قلبی است که تجربه یکانگشت و موافقت  
 بذرائع مکاتبات محمد بکر بظهور آمده روز بروز نشاء ایت دو بالا  
 نداده ابرام نرفت و سلام علیکم و قلبی المشفق لبکم  
 رقع شایسته

بنام مرزا کلب بن خانباب و پشی کلکثر اناوده جواهر زاده ابراهیم  
 شفقت و اخلاق گوهر اصداف بخار مروت و اشتیاق عکس را باین  
 مستر نصیب حبیب در دمنده ان بی طبیب جلیل المفاخر و الخصال  
 جامع قوانین فضل و کمال ذی عسلو المراتب مرزا کلب حسین صاحب  
 سلمه الواهب بعد تحمید و تقدیر واجب الوجود که مشت خاک  
 در بود مستغرقان لجه فراموشی ره بهیوای باد ارباب و داد کامیاب  
 ساحل مراد ساخته در حق تو فنیق تفقد احباب را در ساغر  
 تمنای از خود در جهان زادیه خمول انداخته بعد چهره آرائی شاید

سلام سنون طره طرار حریف خاطر پریشان است و در شکامیکه  
 متصور اینک باد صفت ابلاغ آنکس بار نامه صبح عزیز دل سعادت جمعی  
 میر محب علی صاحب از بیان افاضت بنیان رستم جوابیکه منضم عباد  
 اکاسی باشد بر ورق لطف کشیده دذائق تناسی زلال معطر  
 از رشحات قلم مرحمت شیم بخشیده در کمال لب نشکی سراگاه  
 انتظار موج خیز وصول شده زورن خاطر از گرداب اضطراب  
 با حل طمانینت آورد قطرات عذر منظر جواب رفته الا خلاص که  
 چکیده اصابع انجاد سنایع بود آب و تاب جوهر الفت این سپاس  
 کز ازار افزود فرو زهر شکایم بلب شکر شکر میشود کر بلب  
 آشنای کنی خنده عذر خواه را + او تعالی ذات مستغنی بصفت را باین  
 باد فرمائی فروزندگان قریبیکسی و تنهای ناخداای سغان از باب  
 احتیاج بسلامت ذات کثیر البرکات دارد و مکنون موسوسه سیم  
 امیر علی معطوف خط خود روانه کرده شد در اسلله ثانی که از وی  
 بنام نامی بود معرفت برادر امیر خان صاحب پیش ازین ارسال  
 خدمت شده مذخر آماده مطالعه شده باشد اندیشه را بشیر طر

مترصد باد آور بسیار است ز باره و اسلام

## رفع سیه ها

برادر صاحب کرم گستر مهربان میجو ران سلمه الله تعالی تمنای  
معانقه جسمانی را که بر تو معانقه روحانی است لایخصی انگاشته  
و خیال خلوص میوانست قلبی را که از نفوس ثابته الواح از لیه است در  
امعان نظر جلوه آرا داشته غلامه نگار مدعا است صافی صحیفه صفوت <sup>لطیف</sup>  
که از سوسن سواد غنچه هر حرفش شمیم رباعین محبت ساطع و ابرار  
بیاض بن اسطوره هر لفظش نجلی اشته شجر طور مودت لامع بود در  
خوشترین اوقات مطاوی عنایت مکان به جناب همیشه صاحب غلبه  
سر به چشم وصول گردید نور افزای عبهر دیده و سر و رخسار  
دل آشتین غلغله شد بیت خط عنبرین رقم کسی که تلی  
دل و دیده شده به خیال سر سواد او به بیاض دیده کشیده شد  
درباره استغای این میکاره نهذ اگره نور چشم سعادت نشان  
سید قاسم علیخان حفظه الله عن شوره الدوران که بحسن بیان  
زبان زو حاکمه دوز بلس شده بود عکسی است از آرزوی دل محفل

که بر سر آت صنیر صافی تخمیر جلوه نمود راقم نیز با صفای طعنه محامد و صفت  
 جمیله سامی و غلفه مکارم اخلاق خبر به کرامی انجمن مشتاق است  
 که حوصله زبان تسلیم در شرح آن بر فراخور طاقت طاق جامع مقتدر  
 جلیاب فراق را از میان برداشته شام ناگانی مهاجرت در صبح  
 صبح موصلت مبدل سازد بجاه محمد و اله الامجاد زیاده ابرام نرسد  
 و السلام علیکم وعلی اهل بیت

### رقعه مجدد

بخدمت جناب منشی میرنشد علیقا نصیب شسته دار پور و درویش  
 بجناب مستطاب خرت منشی صاحب قلمه و کعبه دام ظلّه تعظیم توابع  
 تسلیم را در بقیه فوائد جسیم انکاشته منمن پنجاه عاکفان بزم  
 جلالت است در باره بزرگ که سابق برین پنهان مطالب فردی  
 الا التماس را شاخ و برگ تفصیل داده بود اکنون بذریعۀ انکاشات  
 بهره اندوز محفل فتوت منزل میشود از اینجا که مضمون مسبق الذکر  
 بسبب گزارش سابق از اعاده مستغنی است و هم زبان بیان  
 حامل عریضه خود مترجم حال خویش خواهد شد لهذا انشود این دو کلمه

فقط برای کفالت ملازمت شان بجناب والا اتفاق افتاد امیدوار  
است که مغری الله عند الاقتباس انوار جمال باکمال مطرح فروغ نظار  
عاطفت شود و ظهور آن باعث مشکوری این عجبکار گردد و بت  
امیدی چنان بشدم زانجناب که گردد فرومانده کامیاب زیاده

### رقعه نوزدهم

بام میرحم علیصاحب مائب پرکنه یکده میرصاحب مشفق مهربان  
مخلصان سلمه الله تعالی لالی سپاس نعم حقیقی را آدره کوش  
دل مجابرت کوش ساخته و یاد ما سوی الله را چون فراستکاری در  
استان فراموش از دل پر درخته بمضنون انکه فرد همچون سپند  
پیش توای مخضر سپند در ناله نام کنم مدغای دل به طول درشت  
را به گونه بیبائی سر میدهد که در انقراض ابام مهاجر تنها اگر چه  
فلک جفا کار چشم سورت را از جمال جهان ارای اجباب عکس  
مهور نموده لیکن دیده بصیرت نظر حقیقت بین در سراب رده  
خیال بر رخ شفیقان و فاشکار گشوده بیات که یاران قدیم خلصان  
همیم را از نظر اعتبار افکنند که از راه سهو یا دهم مکرده اند با

استطاعت حال پرسی نذر این طایفه از کثرت خدم و خورشید  
 داشتند هر کف شکافی که در پیش است از تحت خویش است  
 نه از بیکانه و خویش حال مقدمه اینکه تا پنج بسم جادی ایشان  
 فرات مقدمه ختم شده طلبی میر فضل الدین حسن صاحب از بورڈ  
 بنا بر تصدیق وجه مختاری و طلبی میر خا نصاحب از الیاد بر آدا  
 شهادت صحت تهیه موضع سلطان پور گروس جاده ارمغانه  
 میر فضل الدین احمد صاحب مختار محمد باقر علیا نصاحب شده است بعد  
 حاضر آمدن این صاحبان و گرفته شدن اظهار ایشان نوبت بخواب  
 خواهد رسید شاید صاحب محترم بهادر بعد تحقیق بخواب  
 مقدمه را بپاس استدعای صاحبان بورڈ حواله بحکمه اصحاب دوره فرستاد  
 اگر چه در مقدمه جائز نیست لیکن باقتضای درخواست صاحب کلکتر بهادر  
 استدعای صاحبان بورڈ احتمال نفوذ بحکمه و اسرار است و عجب  
 در همین جا بخواب فرماید آنچه بعد از این بر روی کار خواهد آمد بشرط  
 فرصت اطلاع کرده خواهد شد نور چشم سعادت نشان بر مقام  
 علیا نصاحب البشیرت داری دینی کلکتر ضلع کانپور منصوب شده اند



بالفعل شاهزاده بچاه رویه است مگر انیده را ترقب ترقی است  
روز دوم رجب المرجب به سبیل ذاک تیغش در موضع رموه  
نفسه خانه خواند آورد شاید دو دیگر دزه قیام کنند بر آطلاع  
کزارش رفت مصیبتی که نازه باعث انتشار حواس خسته و سبب  
اشتغال نازده هموم در خاطر منموم شد آنکه میر صاحب قبله میر  
حسین علیخان صاحب مرحوم برادر حقیقی میر محمد علیخان صاحب بیاد  
بتاریخ بستم جادی ایشان رحلت از جهان فانی نموده دایع غم  
را بر آدل مجبوران چراغ غمرازا خشنود تعالی شان جناب  
مدوح مغفور را بنور رحمت خود بیا مرز و زیاده چه تصدیع دهد

### رقعه بیستم

میر صاحب مشفق مهربان مخلصان سلمه الله تعالی غلبه صفرای حرارت  
تب عذراقت را شربت ناریج یاد لطافت شریف که چاشنی  
نخس ذائقه کام و دهن محبت خالص است تسکین داده کزارش گر  
مد عانت دایمهای سکنه و کوله که از ثمرات اشجار باغبانه  
مصلحه دولتیانه جناب قبله و کعبه دو جهان حضرت میر محمد علیخان صاحب بیاد

که بهین پیوه این فضل و صفا شکن حرارت مهاجرت بکاشنی  
 اسید وصال است در جلوه گاه غایت جناب ممدوح باین ویرانه نشین  
 مرحمت شده بود برای غریزان موجوده تقسیم آن بظهور آمده  
 و از معنوم ذات خویش نظر بر موافقت قلبی حصه برادرانه بحد  
 سامی انجاف کرده شد بنظر اجابت اثر رسیده خوشنمای  
 تماشا ی نگاه مروت انتباه و باعث لذت و لذت مولست

اگاه خواهد گردید زیاده و اسلام

### رقبت و یکم

زنده ار باب شرافت علیا سوه اصحاب مجدد اعلا شمع افروز  
 محافل تقدس و احترام پیشوای نواقل تفرس و چشم سلاله  
 دودمان مصطفوی نهادده خاندان مرتضوی قلبه پرستان  
 یاد فرمای دورستان زاد محبده و دام ظله غبار جوان گاه  
 رفوان حضرت اعلایت سرمه دیده گران انگاشته جمال  
 اعطاف ملازمان و الایت رایا عتی جان ناتوان بنداشته گزارشگر  
 مدعاست مرحمت نامه مکرست آسود که کشش و دانات الفاظش

بعلو رفت و شان و شوکت نمایان چون علمهای کادمانی فرید  
 و دوایر حروف منانت موصوفش در کمال خوبی و خوش استواری  
 مانند خم قرارگاه آمال ذریعۀ پناه فاطون سواد فقرانش برآ  
 سکن در چشممان اقالیم فرست و ذکا و دلیل حشیره حیوان  
 بیاض بنی اسطورش بلب تشنگان زلال فهم رسا مهریت  
 از سبیل روضه رضوان در عین وادید چشم تما کالوجی من السحاب  
 بجلال نزل ذریعۀ فضائل این سراپا در ازل گشته بیت قاصد  
 آمد نوشته آمد وحی آمد نوشته آمد اگر هر سر موم زبان  
 سپاس عوطف یاد آوری ملازمان کرد از عهده اش برآید  
 از تریت محال را کفوت مصوره شکل شکر و حسان ان مصدر امتنا  
 را بر صفی خاطر قصار تمام سازد صورت گریش انجبه اشغال  
 بیت اگر هر سوی من کرد زبان ز نور دم به یک دستانی  
 نیارم کو هر شکر تو سفتن سر می ز حسان تو گفتن به تقای  
 ان منبع فیوض سرمدی را با بن عاجز نوازی خوش شرام و عتکاه  
 صحت و اعتدال داشته مرغ نشین چار بالش شریف حمیده

دو سادۀ افروز خفا مل بسندیده دارا و رب العباد

## رقعه میت و دو هم

عسی دم جان لبیب آمد کان بر من الموت مجبوری نداشت آگاه  
نگاه باز پسین بسمل خنجر دوری عکسار بلاکشان مصیبت که  
مجبوری محذوم خدمه مبتلا یان محبس معذوری زاد مجده بنجمد یک  
مصائب کشیده در دفراف رالذت حشیده یاد اوری شفقان  
عکسار کردانیده و در خون طپیده حشر شتیاق را ارن  
خنجر تسلیم چنانیده تر زبان کردیده بعد کز ارشس سلام سنون  
عوضه سید به مشور عوطف کنجور بیاسخ عقیدت مرسله این زنده  
و رگوار زار فشر و صول دیده ددل را بنور سرور شکور حشر سبحان  
و حشر کوشه تنهائی طرفه حالنی بهر سانسیده که گاهی مقبور تو حشر  
باطن فیض موطن آن مقتدای دودمان طریق عرفان سرخوش  
نثار تقویت میبازد و گوی سخیل تعلقی خاطر نزلت تا شرد و ستان  
کزار اطراف عدیده در گره رنج و شست از مدت دراز است بر آ  
همچو من میچکاره حاکمان آواره از کمال ند است رنگ ارزومی بازو

بیت بی تو ز بس که کرده ام گریه دهنده کار خود گریه به بخت خود  
 گشتم خنده بر درگاه خود از آنجا که این سهرق کشمکش شکسته  
 بلا از کثرت کشاکش جنای زمانه بنویساو که جور پیدا در ترک فلک خیز  
 دست و پیش شمشیر نیز این سحر گفته انگیز معذور از پای گریز  
 بهر کسب اوقات خوش میگذارد و در بنی غیر از درد و مفارقت حجاب  
 شفقت مآب ندارد و لهذا تکلف اوقات جامع احسانت ملازمان  
 که زیاده تر عجز طلال را با صفای حال پر اختلال این شکسته بال که با فوا  
 عامه گوش رس حجاب شود بر دامن دل اشراق مترل آید  
 از غنای لب کل شده مینت پری دار معجز جگر خون شده بصلا به  
 خبری لشکین ده خاطر عاظم باشند از اینر گلکه که بدر میوه برادر حجاب  
 مشبه شده بود اثری بخشید اکنون فقط فکر گذرانیدن سوال  
 بجهت لاری صاحب بباد باقی است اثر بخش حقیقی تا اثری در آن کرمت  
 فرماید بعضی مضطربان موضع ر میا که با امید مینت را تم آتم در عتبه خرم  
 و لکرم با احتمال ملاقات دارد الله اباد شده بودند از عدم منظوری  
 که این استرخاص محروم از مشاهده ظاهری مراجعت بقیام گاه

کردند باقی حال زبانی سید امیر علی واضح برای عالی خواهد شد  
زباده چه گزارش رود

### رقعت طسیت و سوم

بنام حسین علیجان خلیف امین الدوله نائب رئیس مخرج آباد  
خان صاحب دالانشان منبع المکان سلامت بعد تادیه حمد و  
شایستگی که گوشه نشین حیرتگشاه توکلش مستغنی  
از تکلفات مصنوعی بوده بوضع آزادوشی فارغبال و بادفره  
سخت و کبر از پنجه سموم جبارش بعد وقوع کوشمال منبای  
طوفان نقرین و نکال شتوی ز شیطان بود سخت و کشی  
حدار ازین شیوه نبود خوشی به پیش کارنده کائنات  
تذلل بود بهترین صفات خوشحال آن بنده سرفراز  
که جوید ز افتادگی امتیاز به حسن چند از قلم زبان بر زبان  
قلم می آرد که غرض کلی از ایجاد عرض و جوهر و ادب و روح و سبک  
شناخت مسدود خبر و کل و در بانف صالح خار و کل است  
هر که ادراک این دقیقه نماید از عهده فهمش انبیاست

ظاهر است که هر که شناخت خود مکروه جاده عرفان چنان تواند  
 سلوک شاپراهِ وحدان چکیده تواند نمود و درین مسلک روشن  
 تقرب طریق الی الله است و برین دعوی عقل شاید و خواهی من عرف  
 نفسه فقد عرف ربه گواه بنا بران لازم است که هر کس خود را  
 شناخته باشد و کسیکه خود را شناخته لا محاله از پایه خود اندازد  
 برداشته و بکمال خویش سجده و در کار خود شمار گرفته و بر حساب خود  
 وارد سیده فهم قدر مقدار خود کما ینبغي نموده باشد پس بی سادست  
 از کلیم کوناه دراز نکشد و عقل زیاده سعی بر بام بل پر دگی و حفاظی  
 ننزد و با وجود عدم بصارت خویش را بحیثیم دیگران دیدن و دید  
 خفاش در پر تو افتاب کز لبت و بادست و بتان بریده انگشت  
 و مرتبه و الا نرا دان عالی نسب کذاشتن و خود را امیر کبیر ندانستن  
 بقوتای خود انصاف گزین مستلزم شناختن خود است که خدا نانشی  
 احدا نتوانسته لازم دارد باری از سیمه تصدیع زبان خامه و خراش  
 عارض نامه سبب تضییع اوقات است که دو نقطه مکانات مرده ساهی  
 بنام خاک را گنم و وصول نمود و القاب که از دفر غدر نسبت بجانشین

از تراکم سحاب قلم تراوش پذیرم شده بود چون یاران  
 بے محل در موسم گزده بهار غبار اندودیده حقیقت گردید صبر  
 عند لیب خانه اخلاص نیز سقد آن بود که بمقتضای جواب ترکی  
 به ترکی پاسخ مرسله بهمان ضمایر و القاب از منظر هم چون  
 صدای کبک بر گردد بیت در دهم رسانی رسانم درود  
 بیای بیایم ز کبک فرد + لیکن اتماما للجب از ان مکاره چشم  
 پوشیده فقط برای انتباه حق فراموشان گمراه کوشیده شد  
 واضح باد که در ملل اسلام قوم سادات بنی فاطمه علیها السلام از بهترین  
 اقوام صفی الامام و دوزی المجد و الاکرام اند که بر دیگر سادات علویه و  
 ذوالانساب فرشتیه تفاخر و امتیاز دارند چه جای مغول و افغانه و جمیع  
 صوف بشر طوکید ایمان خود را از رعایای سادات و سادات را  
 اتای خود میدهند مخصوص قوم افغانه که از تخصیص ارادت ترجیح بر صفا  
 دیگر دارند و معاینه سیدی پادشاه اقوام دیگر زبان حال را غر از  
 او نک رنمیکشاید و خود را بغیر در کفیت و جاه سلطنت نمی شنایند  
 فی زمانه شام بر همان مبرین بران وجود مسعود شاه جم جاه پادشاه



ایران در حفظ ادواب نسبت قبله و کعبه سیدنا و مولایا میرسد محمد مجتهد  
 است و ای بر کسیکه از خردت و سطوت ظاهری هم محروم و معذور  
 و در قوسیت بیش از افغانی بوده باشد پس چنین کسی را چه  
 برای لاف و گداز و کلام نبودی مقاومت با صاحب اشرف الاشراف  
 قومیت جناب انجمن است بفرط اعلان مستغنی الاظهار و حیثیت  
 و استطاعت معنویه و رفیض سانی انجمنی روزگار بر ضمیر و بطن  
 آشکار و حال دیگر است هم که بعلای ائمه اطهار منتهی بخواب سید الا بر  
 علیه وعلیه الصلوة است افتاب شهرار و ما تاب ظاهری دولت و نعمت  
 و توکل منت کش اصحاب دول و ارباب و غل و چکونه منت و نه گاهی  
 و در بر رکان همه بیک چنین رسم مانده پس با اینهمه مراتب اگر پابندی  
 سلسله اسلام قایم است دست نارسا از آستین جبات  
 بار کتاب گریبان گیری خاک اران بر آوردن و بد است خود کوی سبقت  
 از میدان ربودن و چشم غریز پوشیده همه مارا بیک چشم وید  
 و بجانوس خیال بمهد سردی و بالش مهری آرمیدن بیده  
 در باب انصاف قبیح تر از ان فعلی نباشد اگر سر بانه بران پری

باعث پذیرد و آشفته سردی بوده باشد کسی که از بخت  
 ماتحت ملازمان مطلقه و غرضی نیست چه سرکار و این ستم  
 برای مستغنیان بی پروا و دفع دماء اعتبار با فرومایگان  
 که درین کهنه رباط بمنصب و تارونی رسیده اند و آخر کار  
 بمقابله موسی صفیان طوز خلی مراتب رخت هستی بقهرند است  
 و انفعال و حقیض کتب و نکال کشیده اند رباعی ای صاحب  
 مستری آسان نبود بکامنه مان ماده جان بود + بر سر کف  
 آید که کند باد گذر موجی دارد ولیکه عثمان بود + بحر فوشت  
 صیت بلند نامی رفیع توان ساخت و از زنگ کلو و میل گردن  
 سر در ری نباید افزاخت از بلندی آواز آوازه بلند نشود و بام  
 نامی کوس خود کامی صد اندید و از تخمین خوش آمد گو یان  
 از خود راضی نباید بود و در زکار حرف گفت زبان نباید نمود  
 و از کا و کا + پوسینیان کو گنار خانه که مغز را از پوست نمیدانند  
 هیچ حساب خود را از ادلی الالباب نتوان بشود و بواه واه شرم  
 و در مان قهوه خانه که سفیدار سیاه نشاء سب باط عالی و سگای

در شهرستان روشناسی نباید گسترده سازی کرد بدین  
 حکیم کلان سر و شش شش که بدینا از جیب و آدات و اسنن  
 قلم بر می آرد دلیل گویا گلی است و دو حال شدن سیخ نفعان  
 قدسی انفس که بکدم در کالبد صد مرده هزار ساله جان مید  
 برمان کوه منشی و خری اگر طرز تحریر باد مسبق و پاس ایمان  
 منظور باشد تکلیف ده بان حامه باید بود و الا بیداد و برادر  
 و خامه و قرطاس نضر موده ابواب ملال بر روی جانین بن کز شود  
 بالفعل نظر بر نیکه پاسخ نامه چون جواب سلام واجب است و نیز  
 بلحاظ آنکه اگر مزاج و مزاج بهین سحبه رضیه عادی است مبادا که  
 از دیگری سرکش بطور تازه بروز یابد بر روی مسلم آمدن بر رولان  
 بلوغ باشد و پس آید اختیار بقبضه افتد ار است فاعترفا  
 یا اولایا بصار الله و بس پروا ندارم بهیچکس زیاده ابرام نرفت  
**رقعه میث و چهارم**  
 امروز که پانزدهم ماه ربیع الاول روز جمعه است مکتوب کلفت استوب  
 مشغول حال مهربی پر شاد و خلف الغریز القدر موسوم سپید

علی حسن خان موصول مطالعه شده بود حشر را بدماغ و دماغ را  
 با شغلی رسانید دنیا طرفه دار الحزن است که نفس بر تنفس  
 اسایش نفس براری نیست اگر چه این صدمه حقیقتا و مجازا <sup>عشت</sup>  
 سوزان حکم انغمزیر القدر لیکن مهتم آنرا از خوبی طالع شوره  
 خود میداند که خود اگر چه با انواع مکروهات مبتلا است لیکن از فلک  
 بیروت نهال از صعوبات اجبار دوستان قریب و بعد محفوظ  
 بوده است الحال اسبای دل فرساک چرخ سنگین دل برنجیکه  
 تعلق از مشاهده دیده پاکشیده داشت و دارد اکتفا کرده اخبار  
 متوشه دشت انار مصیبت دوستان را شناسناخ خست  
 درینغ از نوخیزی طفل متوفی و نفوس بر حال ملالت اشتهال است  
 که درین سن و سال که احصال چنین نعمت فرخنده مال در معرض  
 زوال است بیداد چرخ جفا کار بد بطور باجمال خست از آنجا که دول  
 این درد بیدار زمان غیر از صبر نیست و علاج دل شکسته بموسبائی  
 شکیب ادلی که ذریعه رضای مولی است او نمائی ثانی ایام  
 مافات به نعم البدل فرماید زیاده چه

## رقعه بیت و پنجم

پر خردار سعادتی سانس میر عباس حفظه الله تعالی حمد وافر مجیب  
 که زبان عالم را بسبب از آداب شکر انعام خویش بدعای صحت  
 عزیزان مصروف داشته در وسعت کاه دل که حیرتگاه صد بادستان  
 خیال چند در چند است سجد صبر و تسلیم گماشته ابر مطالب را که در بار  
 سفاین بسیار در شکم دارد و اجازت ترشح چند قطره مدعا مید  
 که عالم از زخمیه موسوم به حجاب منفی میر عباس صاحب واضح رای لغت انصاف  
 خواهد شد بهر کیف رنجی که دارم از فراق یاران سیدم است والا گوشه  
 نشین تنهایی و صحرا نور و عالم بی پروائی را از امتحان فلک چه غم است  
 کای باید گلشن محبت اصحاب محبت از بیشک حشر معبودی خوشنایب  
 و بیده الم کشیده می پردازد و کی خار خیال مفارقت ارباب صحبت  
 بدامن جگر جراحت رسیده خلش میبازد فردا بارب چه شب  
 بود محبت که من از ادب یک قطره آب حردم و در بار گریتم ، او تعالی  
 پایی استقلال این سر ایاض محال را برقرار و دوستان و عزیزان را  
 از دولت بنزدال کا نگار دارد اگر بعد بجه قلم فرس اینها و شوار باشد

نخبر بر سر صد صحایف سرور افزای خاطر نگران باشند زیاده برام

## رقعه پست و ششم<sup>۲۶</sup>

بنیچه که کوزنی فاخته دل باخته دم سرودی حشر فراق در پیروز بانه  
 انشین ترانه مناقیه بخاندل سراپا اشتیاق یعنی رعنا شناسد  
 لب جوی ریاض مردوت و مردا کنی کل چنینستان فوت و فرزا کنی  
 وصله الدالی با تیناه <sup>بجای</sup> سینه بندی شنای چنین پرور بکشن  
 ایجاد دکنون که اگر شنند باد فراسو ششی یاران غمناک غنچه خاطر  
 خواخوان این را اندرده صرم مایوسی ساخته مک امیری فضل  
 نوازش ستمالت دل پر داغ را از زمین کلکشت کلاز خیال نزاران  
 کلکهای باد فرام و زان اعمال دارد بجلیده هادسی نوخته رحمت  
 سلام سوزن را با ستمشام شام سوخت دیگر کنی ابد انموده  
 بر شاخسار بهال مد عابرک دیار تفصیل مضمون این چند  
 سر و حب حال <sup>و</sup> دل جای نوشتد و گرنه پر خون گمنش  
 دره دیده توئی و گرنه چون گمنش امید صالح نش جان را در نه  
 از تن بهز و حسیله بیرون گمنش + می افزاید در نیولا استرا از بیم

رونق افزائی جناب به آرایش روشن مقصوداری ساخت  
 برگزیده سهام باعث استقام از بار مراد عبودیت و پدید مترصد و دیدار  
 فرخت انوار سهام اقدام مشقه فرجام خدام در راه آباد است باغبان  
 قدر نخل آرزوی آن تازه بهار دوش و منش را از زیاده ازین از دنیا  
 قدر و منزلت سبزه دشت ادب کند و نغمه بهتیت عند لیسان بیان  
 آژادگان استغفار پیرایه اجابت گوش رعیت دلم و دود و دوا و خان  
 نامی شخصی که از دوستان یکی از رفیقان هم نفس این خاک نشین  
 بوده ترانه بسج سهروردیت مسی علی شیر جان بسجش در زمره  
 مقصوداری برگزیده سهام سابق منگ بوده در عهد حکومت مشفق  
 منشی علی رضا صاحب بر خفت چند ماه در خانه آمده از علالت و سبب  
 رخصت حاضر شدن نتوانست و بجای او دیگری مضمون شد اکنون  
 عذر عارضه بر طرف و نوید زلفش آوری طایران بحکم روائی برگزیده مذکور  
 گوش رس او شد در صفای ضوابط انجا و یکدین پیش آهنگ  
 گاردان سپهکشی و انجمن است وافی البرکت مضبوط است بواسطه  
 تعارف دوستی که درین دارالایله هم نفس این مشت خشن اند مستحق

سفرش در بحالی شده خواهد شد از اینجا که حسنت با تقصیر  
 جوهر فطری مقتضی رحم بجا رکان کوی مالکمی است اگر بمسبقات  
 در آتش ابل غلاته نازن لطافت ساسی عقدۀ کارش کشاید  
 دعای از یاد ثروت و جاه اولیای گرامی در دوزبان اود باعث  
 سنت پذیرای این هیچکاره یاده گوشتور بیت اگر کار یکس  
 بمان شود زوریای لطفت چه نقصان شود

### رقعه بیست و هشتم

بعد تقدیس قدوسی که پای اود ره را تاب آتش کوشه بکسی  
 رسانیده و این هیچکاره را بر جاده قناعت سنجیم کردار بنده  
 و پس از سلام مستنون و تمنای مکنون خلاصه کار مدعا است  
 مرزده صحت و اعتدال عنصر لطیف از خط اسمی برادر میر جان صاحب  
 دریافته طمانیت اندرز شدم و حال این گمگشته وادی حرمان  
 بدستور است هنوز از طرف فرخ آباد خبر که شنن سوال بخجور  
 جناب لارذ صاحب که پیش ازین مکنون خاطر شفقان عکس الی  
 نیافتم ام اگر اود مغالی آن نخل امید را متری و شام ناگامی را سحر



خواهد بخشید اطلاع بامی خدمت کرده خواهد شد و الا حالیکه دارم  
دارم و سپاس گزار برود و کارم گاه کاهی از نوید عافیت طبع  
الطفت این منجور کوشه نشین را هم سرور فرموده باشند

زیاده چه تقدیم دهد

## رقعه بیست و هشتم

میر صاحب مهربان عزیز از جان جمیل الحاصل و الادود و دمان غمخوار  
مین انش بحان حفظه الله تعالی عن شهور الدوران عنوان صحیفه  
بیان را اینجا و سپاس واجب الوجود یک صبر را مونس کوشه  
نشینان گنج نیکو سیاقه و حالت بیکسی را بتفاخر فرمایا در  
نواخته ارایش داده بعد شرح تمنای وصال فحش اشتغال که  
جامع المتفرقین بکسب از منتهی آرد و در به مطلب نهاده از اینجا  
تشرک چرخ خفاکار از سالها سال در کین کین این اندوگین تیر  
در کمان و بوفلمونی روزگار غدار بانس و سنی نیرنگی نازه شعله  
از فروز کاشانه جان است مادر تعطیل سیه که در گردش سفر  
هر طایفه از ازل آباد بعدالت بهشوره دانه بهشوره بحکمه عدالت ضلع

الله آباد اول بدایع مفارقت قدم مر شده دارین غفر الله لها مبتلا خست  
 و یک حبس در فکر رسانیدن بخش مقدمه ان مغفوره در الله آباد  
 حسب وصیت جناب ممدوح مرحومه از عدم دستیاب شدن که این  
 و اعلان مسلمان که متحمل احتمال صدوق تا بوقت توانست شد انداخت  
 بعد خرابی که بلاش زباده از دو ماه چند کس بهر سیدند بهر روز یکی  
 تا بوقت بعل آورده خودم بمعبیت جناب ممدوح مبروره تا الله آباد  
 سعادت اندوز کونین شد روز در دو الله آباد که پاتر دهم و بقصد بود نام  
 چندین بخش مقدمه پر داخته بعد غار حار حست در دل شب را بر کرد و صبح  
 ان با صفای خبر صدور حکم مقدمه معلومه از صدر نژاد صاحب محبتت ضلع  
 الله آباد حاضر حضور حاکم اینقد الت شد همکده حال حاضر شد ثم بر حاکم موصوف  
 حالی شد فی الفور طلب فرموده از حکم اصحاب صدر اعلان فرمودند که متقاضی  
 شما که با خلاف ری روانه صدر عدالت شده بودند در دو مقدمه  
 بجزئی شد و در مقدمه سومی به ثبوت جرم هزار و پیه جرمانه و مسیاد  
 نقد یک بار بر شما و با بقدر پیه جرمانه و نقد یک ال بمیر قلند بخش  
 حکم است و در صورت عدم ادراک از جرمانه مسیاد نقد یک یک سال

برای هر دو بکسان زیاده خواهد شد و از جهان رفته این پاکش در  
 محبس عدالت دجوانی متعبد است اگر چه جور فلک بر جنابهای سابقین  
 که کثرت زیر بار بیای ایام تعطیل حاصله باقی نداشته بود و انکشاف کرده این  
 آفت بران افروز و مسکن الحمد لله که زبان عجز بیان تنگگوی داور  
 حقیقی و غلب شکر بردار و منعم تحقیقی است و نظر بر سیات اعمال  
 خود را میسر آید ای شدید تر ازین انکشاف شده نوعی مصلحت خود را بپایا  
 از رحمت نامتناهی جناب الهی مبارز و متوکل علی الله المستعان خود را  
 محکوم رضای قضا میدارد و در بنی که با قضاوی بشریت حاصل است از بدو است  
 برادران و دوستان و مضطر را بعضی در استکان دامن افتاده است که هر یک را  
 بسنوح این پنجه از باعث این بلا نصیب که دوزنی حاصل است در اتم ازین آینه  
 به لجه افغال و خیالت دامل برادر صاحب مهربان عزیز از جهان میر جان صاحب  
 نعل در استنشاند و هر روز با سمالت دل بسمل شریف می آرند و مشفق میر  
 عرب صاحب درین ایام بارش از چندی بدیدن این ناویدنی رونق افزای  
 ارا با داشته اند نور چشمان سید امیر علی و سید اکبر علی که مخصوص برادر صاحب  
 قبله منشی میر شرف علی نقاب حاضر بودند سید امیر علی حاضر باش حضور

صاحب کلاکتر بیاد صلح فرخ آباد بقائم مقامی عمیده ششتر داری میرزا  
 میر اکبر علی در کچهری بورد حاضر می ماند از فرخ آباد رسیده اکثر ملاقات  
 این میکاره پسر سنده برادران و بعضی غریزان معجور را حالنی است  
 که باعث ترحم تماشاگران است برادر صاحب قبد میر شرف علی صاحب  
 تدبیر و در استخلاص این خاک نشین از سی اغره روزگار معذور صاحب کورنر  
 خبرل بیدار و صاحبان عدالت نظر من از امداد دست و قدم و اصراف در خطیر  
 رسیده اند تا نیش بر اثر بخش حقیقی است محبت صحیفه سالی منضمین بغیرت  
 مر شده مغفوره در عین تردد و غم سفر الی آباد رسیده بود فرصت تحریر  
 بنافتم خصوصاً در وقت روانگی خط و مشقی میر عجب صاحب از روانگی خط جناب  
 هم مطلع نشدم لهذا آخر بر بخش در جز تراخی افتاد اکنون که خط مرا  
 میر جان صاحب روانه میشد و کلمه از نا جرای سر گذشت بر زبان قلم  
 رفت زیاده در سلام

### رقعت بیست و نهم

جان ریش حکم غلطیده نمکسود پاره الیاس غمخوار من او را در راه کاه  
 سهیل یاسین مرخورد در سعادت هاس میر عباس خفته اله تعالی زیبا

حاضر را اول بسپاس معبود بر حق که طلسم کده رنج و مصائب را بکشد  
 مصائب بر تفضل کنشائی نموده و بر روی اصحاب تسلیم در خادوهای کجینه  
 جمیل مبدان کریمه ان الله مع الصابرین کنوده ابروی توت بانی  
 داده و پس از آن دفتر شمع اشتیاق دیدار است از آنکه در اصل  
 المهورین با سعادات محفل سازگشته بعد از عید و اعیان و ضحی  
 غریز میگرداند محبت رساله سعادت مقاله پاسخ رقیبه یا بندام با  
 بیت و چهارم فریچه رسید و از که درت طبع نازک که از سبب این سوخته  
 جان سموم جفای فلک عائد حال است ایما بنید چمن آن بر عجز دار را  
 نسبت خاص از لغت در خلاص با این مشت خاک است هر چه غفلت خاطر  
 بر نگارند سرابا بجا است مگر چون این معترف اند نوب نظر بر تباخ  
 احوال و افعال نگویند خولش خود را سزاوار ضیق نفس میداند در هر حال  
 شاکنه خالق اگر بوده شکر پردازی و اورداد که تهنیدم میرساند  
 رحمت ما مقامی او تعالی شانه مکافات این دارالحسن را ملافی غفران اخروی  
 سازد از آنجا که بخورد و دوری غریزان بر بنی ندارم انور از جان که در  
 دلال و انرا بر خاطر تراکت ماثر خود راه نهند هرگاه مقتضای رحمت اعم

حقیقی خواهد بود از شکجه با خواهد رسانید بعضی نیرکان نذر پر باد  
استخلاص این مورد آفات فرموده اند مشیت انبوی موفقی تا به  
آن باد لازم محبت آنکه گاهی از حال گوشه نشینان کج شناسی  
باد فرما باشند مبالغه سرسله انجان غریز نزد برادر صاحب غریز صاحب  
میر جان صاحب رسید و برادر صاحب موصوف کلام در آن باب فرمود  
هست از اله تعالی مستقره الفوا خواهد شد زیاده عمر باد

### رقعه ششم

فوا بصاحب دالامناقب غایم قد از روی سوده نگین و قمار روی افرا  
نظم سلطنت ابد بایدار تقویت بخشای هوا خواهم نیاز شعار دایم  
دشمنه بعد تحمید حضرت باری غراسمه که مومنین را بنعم آفات  
کونین سعادت سرمدی بخشیده و دلباستم رسیده در نظر بر مصائب  
ابا عبد الله الحسین علیه السلام بداد الامان مصابرت کشیده بدیه خلوص نیاز  
نیشکش محض ایالت منزلت خسته عرضه میداد آنجا که چرخ مشعبد در کین  
مومنین و مدد اندای دلپای خسته است طرفه شعبده برانگیز که رشنه  
سر و قرار در هم گسیخت تبیین اینمغال آنکه طمان بنده زاده که بعر چار سالگی

من هر چه در این سده آباد و دور او را و ز کور فرود بود از عارضه چپک عشره  
 محرم الحکم و در معیت حیات نجازن نقاسیه پوره زیر قدم جناب حضرت علی اصغر  
 علیه النجینه اسلام فایز شد و عالمی در چشم ماورش تیره گردید و پنجم ماه مذکور  
 از وقوع این حادثه از خط فرج آباد باین محزون خبر رسید چه خبر از خود بخیر  
 ساخت و کثرت اضطراب بسلامت بواس خسته چهره را اندوه فراوان آن بسیار  
 اوج تبایک طرف هر قیام مجلس عزای جناب سید الشهدا علیه النجینه داشت که از پیش  
 او باز و در غریب خانه میباشید در اتمام آن سبب درود می نمود در سبب  
 کهنه بوبستگی علانین آنجا که عبارت از دالده آن جان نثار مرقد صغران داشت  
 که بلاست متعلق گذاشته از انعام میام معمولی مسلمین بود زیاده سبب اضطراب  
 خاطر اندوده گردید که انما درین صدمه از خود فراموش بوده باشند نقدیم  
 شد و بطیاریز و غیره و بر باد داشتن عزای امام مظلوم علیه السلام بجهت نوجوانی  
 و در فوت چنین کسم سعادت التزام طعونی نظر عوام و محرومی سعادت  
 از لوازم عزای امام عام علیه السلام سبب خجالت و در تغفل برای در دام مقهور  
 است از این کار جانکاه زیاده تر مضطرب شده بخیاں آنکه اگر برای کس  
 شب هم فخر اندوز اتهام مجلس مولا قتلین شود عانی لیاالی مافات ممکن

در اوداغ نداشت در آن عمر زائل شدنی نیست چار و با چار و در آن اضطراب  
 احوال در غفلت را در آنجا گذارشته بدون توجع جناب بر سبیل ذاک ای  
 منیر آبا و شد مگر تا هم اطلاع در آنکی در آنکارش مرزا دمی علیخان علم  
 نمود که با تاس شان سبب مبارک رسیده باشد با آن جد و جهد بکار  
 که در آن آخر شبها عشره محرمه تغاضیب اهتمام محفل عزای امام مظلوم  
 دست پرورد دل مغوم شد که مدارج شرافت خدمتگذاری مجلسیان  
 نوعی بتقدیم لوازم نیاز شب عاشق و عمل روز عاشوره و تقرب سوم و غره  
 حسب معمول بتیمیم رسیده اکنون شریک مصائب ساخته فکر ز سبب احسن  
 شدگان غربت است بر چند موسس این دنیوی ندارد لیکن جمیع عده  
 حاضر باشی حضور حضرت قدر قدرت بعد عشره محرمه داشت و برادرش  
 به بقای چند نفوس باقیمانده حیات ستار در آن سده کار جهالت و غار  
 بر رود کار بود و لهذا مکلف اوقات جامع الحسنات ملازمان است که اگر  
 همین غایت عالی امید سریع الحصول مقصود باشد بعد هفت عشره  
 غم آنطرف نموده خود را فائز خدمت دانی و الا فاجات ساز و دلا است  
 و منو سلا که در آنجا در غلبت روانگی اینطرف گذارشته است طلبه



قیام پذیر کج کرت ند کور شد از راه نوازش قدیانه مترقب صد و چرا  
عرضه نه است زیاده بنجم است و کامرانی زائد التور باد

## رقعه سی و یکم

میر صاحب متقی کرم اخلاق محبسم زید اشتافه بعد تقدیس و تحمید عاقر  
الدنوبه که بمن توفیقش چشم غمک غم جناب سید الشهدا علیه التحیه  
والشایع گشتی نوح زورن نجات مستغرق دریا شکر عزای منظم  
دشت که باب احل امن و امان از طوفان بلا خیزافات است به سلام  
مسنون ریشکشی انجمن اتحاد مومنین ساخته مکلف مطالعه لامعه است  
و جنگ بنز ویر چرخ دوار مقامی را که بوجود مسعود ارباب ایمان از زمین  
مجالس عزای جناب سید الشهدا علیه السلام در عتبه محرم الحرام دارالامان  
جهان بود و کمترین اذکار و ذکرین که محل قضای خواهر مومنین از آب شکر  
ما تم امام همام صلوات الله علیه با ثمار نواب خیریل در سبزی و شادابی رشک  
نوشه نخل و صه رضوان می نمود اکنون بالعکس آن نه ذکر و اذکارین و نه وجود  
از مومنین و نه مجلس از بغرب امام مبین است چشمیکه در سلف ایام جهان دیده  
باشد الحال چه پند و دلی که سابق با تم شاه شهیدان بخون جگر

علیه باد چه پایش گزید طرفه سخن بر روی کار است  
که بوی سبکی شد که بوی پائی آزاد است پای فرار ازین دشت که  
لنگ و در افتادست از محرومی شد شمول محافل تغرب که بدوین  
از دو قطره دانه اشک از تیغ جهانی نیز یکس چرخ غم نیز که برای همچو ما  
کله کاران به از آن وسیله بخاک بنظر نمی آید محروم خواهد ماند دل تنگ  
فیه جای نشستن است دنی پایی که نیز انداختم که در بعض شبها  
از بیابانی عسره مکرده در شهر رسیده فخر اندوز مجلس جناب سواد  
خود علیه الصلوة نیز شوم چون کوشش رغبت آنها مشتاق اصناف  
از کار مصائب شهیدان که بلا علیهم الخیرة و الثبات چشم تماثل نشسته  
بندوبی و نجاست و در جمیع این قسم ارباب ظاهر ابد و النجاة و استقامت  
است اگر چه مجلس غمناکی مولای کونین وقف مومنین و مبر از دغدغه  
تقرض حجاب است لیکن تا هم بر آید بالشیان کج آنرا و احاطه شدن  
محافل اغنیاء بدین تعارف با سبق محل حجاب فرد بملیل ز ادب  
پایه نهند در صف کلزار تا کل بطلبکاری اولب کشاید هر چند باز  
فد بجا نبردگان این تنگ خاندان از دودمان ذوی الامتنان جناب

جواب سستی عن الالقاء بسعفی از اسجارت و اسسرج  
 است که هر یک بعد از خبر کالیها سے ایام ماضیه اکی نشانہ حشمت را  
 خانه امید خود داشته تکلف مخافت ندارد لیکن چون بالذات کالی  
 شرف اندوز حضور نکشته اند اندکزه این تقریب را بر  
 زبان فصاحت بیان می کند اشته مکلف است که از خلاصه مکنون  
 این صاف درون که میرا از آلودگی غرض دنیوی است بخیر خباب  
 مفرات که ارش کرده بعد از تراجم براقم مذنب اطلاع فرماید که  
 اول بهره مند افاده حضور گردیده من بعد اگر اتفاق شود در او آخر  
 شبهای عشره محترمه سعادت اندوز عشتا ذکر افای گویند و تفاخر  
 یاب ما تم آن امام دارین با حجاب ظاهری شده باز یاده در اسلام خراب

### رقص سی و دوم

میر صاحب شفق مهربان مخلصان میر رحم علی حساب سلمه عند لیب ب  
 کلزار تما سحرک نغمه سرائی حکایت یاد اطلان شیخ گردیده و طائر  
 استیاق را در نرسنگه خاطر مکران جلوه طاووسی بخشیده منقار طوطی  
 ماطه زبان حامیه را بر بنزد اق مدعایب از دیند مرده رسان مظهران

اعنی کار بریا سجد و رحمت و امان مع غزل فارسی و هندی و ترکی  
 رحمت انقدر ای دل مضحک شد غزل غزل فارسی که از مرغزار طرک  
 سامی سزده درستی انفاظ و چاکلی معانی آماده حبت و خیر و  
 عاقل ایات غزل نندی که از لبان سحر آتش زکای گرامی زده  
 یکی در شکرستان فصاحت غلغلہ انگیز نغالی شانه بای مکالمه فرخ  
 بیامان را بمطارق کوشه نشینان قاف سخن سخنی و نکته دانی سابه  
 اکنون فیض دارا و در زمین فارسی افعال است که غزل را تمیم در دیوان  
 یافته شود که شاید مطلعش نیست بیت رحمت بدل حکما من نیست  
 دل در کف اختیار من نیست و اگر در اینجا نباشد از اینجا نماند  
 ارسال داشته خواهد شد زیاده چه

### رقعہ سی و سوم

میر صاحب متفق میر بان مخلصان سلمہ اللہ تعالیٰ جو سر خیال را ایند و آ  
 کو هر جمال قمر شمال آوردنیده و مصطفیٰ آشتیان صلابی جلمود و دیگر  
 سحائنه روحانی را بر تبه فروغ مشاہدہ جسمانی رسانیده سطح  
 سبجخل ممفی را بر کجانه شواهد مدعا سیار و مرآت مشاکل مود

در اتحاد معنی محبت نامه صفوت بباد و در روغب آینه که چهره شایسته  
مطابقت معاینه میشد در سنگا میک و پد و مکران محو ظلمت گاه انتظار بود  
چهره افروز و صول شده در غماشای صفای کلام شانت انجام همه من را  
سرد چشم خشن ابداری بر مهره ایماث پیرا جام جهان نمای چشمه  
سرمایه غیرت و فروغ صفای بر شعر چشم جهان بین آینه ذوق انیس  
خبا رسوا و جرت لموه جانت و فصاحت معنون فرص فرما بحرم حرم  
کشیده دار شده تهاث ایماث سوزن چشمه مهر نیر و نش اضطرار  
طبیعیه سلامی حسن عدا اید را ای تلازمه اش در معاینه ادعای ارض  
کو بر خراج طلب و ظلمت که غزل کامل در آینه داری قمر طلعان زود  
منابع و بدایع چهره اگر آشفته جلب غرض هر که در شهرستان تماشایش  
درآمد از خود فراموش است و کسی که قوت مکالمه اش او دیدم خود در  
چون حرت زدگان گویا از روز ازل خاموش مخلص که ما شای زبان بند  
بوده بر عکس عادت و دود آه را بفالب چند ایماث بمعرض شهود آورد  
جذب فضا ان ایماثی سامی یا بر کن سماعت مطلع است که طبع از او  
را بد نظرت کشیده برود فرد در پس آینه طوطی صفتم داشته اند

انچه او سنا دازل گفت همان می گویم بعضی و خارف بر سر چه علی  
ثبت است که سنگ سماج سامعان خواهد شد زیاده و سلام بخشن  
ضمیر غور شد نظیر از گرد و گردت مصفا باد

## رقعه سی و چهارم<sup>۳۴</sup>

میر صاحب مشفق مهربان مخلصان میر رحم علی صاحب سلمه شعله حوله  
شوق باغون را آبا بستی نشنی امید وصال قطعی ساخته زبان خامه را زبانه  
خبر و عاصبا از صحنه رنگین معطرهای نو نشین که از بارقه فیهن مرآت  
چهره افروز عالم شهو شده بود در عین پرشانی با نره انتظار لعل و درود  
بیت نامه روز بار جگر سوز رسیده شام غم را شب نور در رسیده و ما حظه  
زمین آتشش انشکده سینه پروان چون گلزار خلیل در شام از آبر  
دشت طمبصدان و فلان با نگرانی برادر سلیمان علی بر ایلم و شامشانی  
رنگینش و های پریشان در لاله زار چین حیرت و رنبا و صلا زین نهی  
روح در سحان و حیات انعم شده بود این نظم زبان شده ای سلس  
سرود با فرائین معانی و شغفه خوارین بلازمه شاعرانه اش بگرم و رنبا  
سعدانی سدر کم انشغالک محو و فرائین سحره ای و حسنه و شش

از کمال رستی چون نخل چراغان عالم نور و اشعار ابدارش برای طلعت  
 خانه قلوب مشتاقان سرمایه بخای طور الغرض مطالعه مناسب سرای مناسب  
 هر لفظش خاکش هر دلی را در کانون دل به شغال نواز و پیرینه که خست شده  
 شاید هر حرفش به غروب قباب از کرم نابی چهره فروزان خاطر هر که خوش  
 را باغ باغ خست این دل بسته هم سواد و غزل از دو دگر سوخته تر نیست  
 برداشته و پیردانشی جاب شمع کوش باط محض انس ساخته که یکی از ان  
 به تیغ نصف ذات می رود و چشمی همراه گل نیری فکر طبع گرامی است  
 غزل اولیس زمین نو ایجاد نقشه هر دلف در همان خوانی و غزل نماند  
 گل نیر شعله بجز قاضیه اتنی است امید که شعاع آفتاب طبع رسامی هم بخ  
 بر نماند و چهره شاید غزل دومی هم بغیرایش را تم جلوه و رخسارانی با صبح  
 طریق یکا کنی و کبک ادلی بر تو انداز صفا تر جانین باد

### رقعه سی و پنجم

میر صاحب سبحانی ضمیر قمر نظیر مدله الی ما یتماها اکینه دل اشتیاق  
 که عکسش بر شوارق قلوب صفوت سلوک هر نمایان که بر مصداق و صفا  
 روحهای مولات ضمیر صافی تخمیر گردانیده سلطان صفا رخ مدعا را مصطفی

خانه بر امت نوضیح میدهند مگر این صحیفه اتحاد و لطیفه که از آبداری بدست  
 بنین اسطورهش چشمه تنویر مهر منیر اصفیه در شکست و در امتیاس  
 انوار الهی مثالی صفای فصاحت معرورش آینه ذوق قرین اب بر لبها  
 سبب پر تو وصول افکنده بان جام جهان نای خمشید یا مانند جلوه صبا  
 کل نورشید تا شگاه نظر کردید اگر چه نظر بر معنی که یکدست کار گذار  
 بچهری گلگتری باد صف آب در جگر دشتن که اگر خواند اب بی فشار خورند  
 آب در دیده نداشته اند مال کل زخم غنچه میهم از در هر روز بر منبه صبح فرا  
 دیگر میگذرانند خاطر فایز در آب و آتش بود لیکن چون اظهار لا اله الا الله  
 که ناز از معجوره اله ابادور سپیده اند بر چهره افروزی شایسته مقصود  
 خانه حصول اموال و مقصد مراد و جت سامی غنای به بنگام محمول بود و گدا  
 که درت خاطر شد که با تمثال تمثالی از کنای عالم بی مثالی جلوه ارا بر  
 شخص مراد و استخوان شکن سامی در تحصیل این کار آتش از آب کشید و نما  
 شانه این سرش صحت فردش را مانند صبح صادق صادق فروغ صفا داده  
 آب بر آینه ریزد در صورت نقد بن این نوید فرحت جاوید پسند ظلمت گاه  
 بلده اله اباد بودن اب در دمان سودن است اگر مصلحت وقت رخ نماید



از آن صفت کده قدم بردارند و بنشیند و لب اوردی سلامی از روی وصال  
 جانین در آبی بر روی کار دارند زیاده و کم سلام این افضل فضل منتهی است  
 به طلب صوری و معنوی باد

## رقعه سی و هشتم بدوستان عالی درجه

سطوح طالع الجبل شهاب است و جلالت ینوع مریخ العمل فحاش است و جلالت  
 و سع الله اعلا فقه عنده رای تبیین سان قلم را بکلیه بادی الحکم سلام که  
 از اودی منزه به سبلا لام صلی الله علیه و آله و سلم است محلی ساخته لب اظهار  
 رون مطلب بسیار و عوائق و حول نمائین از این را باین نشان شفاف  
 کلمه شسته حقائق سببی معلوم نمیشود اگر کتبنا و خطبه این مجمیع بودی بدوستان  
 شده باشد انبیا این لازم بود که در صورت صحت پژوهش با عراف کردی دور  
 عدم وقوعش بعراحت بر این خود را معترا و صاف و اگر با قلم طرقت و خطه تمام  
 محام سبکباری تمام است از وسعت اخلاق و داد و دیرین سخاوت است  
 و زیاده در سلام

## رقعه سی و نهم

نوزدهم سعادتشان سرایه حیات این نامو از حفظه الله تعالی بعد از

و افعیه و افعیه باد مکتوب بر سر در عین حبس اطمینان و تسکین از حزن  
 وصول رفاه آن طرف تباریچ چهارم ربیع الثانی بمودت الیاس احد الکرام  
 فرحت حصول اضمیمه شوق ادلی خست ع عمرت دراز باد که اینیم غنیمت است  
 چون زمانه مدخلت اگره فریب بود برای دود روز در عین غرضت حرج افق  
 غمزیر بالنوای مشاهیر ضروری الانصرام چند ان اصباح نداشت حال نجات الان کما  
 کان تصور سازند فقط زباده عمر باد

### رقعه سی و هشتم

سیچانق ساسمه نامه عیسی م معصمه تباه کوی کشیدنی نفحه جان نواز در قاف  
 وصول امید چه تمنا گو که از بدو نشو نمود وجودش فیضان خاص جاری  
 انتفاع انواع نیاط در تنگنای خلقت عالمه ساری داری کشت را نشان  
 گزند چرند و پرنده محفوظ و دوطر را عیان بنگام درو بر صد نفع نمایان محفوظ و امان  
 نشو نما سبزی بر کمانش سبزه نصارت نگاه نظاره نما در نجلی تابان  
 دلپذیرش سبط انقباض و ابعاد بر بارستان صحت حرفیان طرف صغیر بنظر  
 در بوطن خوشگانی حشر انگیز مفاقر نعمه و نیر بلبل در سوا انشار  
 خزان بچشم طربان لطیف سفل سوخته خامش جاوده است شمار بعلت کل

بوی فرحت الودش چهره برسان روح و دود عبیر نمودن مخموج بیاغ  
 مستقیق اگر بایند غبار نموده اش بر سر اسرار اس مزل کافیت باغ  
 و در باره از ان در برگ پان تناول کنند لب و دمان مستعمل شک افزای  
 رنگینی باغ در خلوت احباب بهین طلیس و در خلوت اصحاب خوشترین  
 اینس نقالی شانه باین باد آوری ز اوست نغمی عن اصفات سامی را  
 از نیزگی جبرج حقه باز مضمون داراد

## رقعه سی و نهم<sup>۲۹</sup>

میر صاحب مظهر لطف در کرم حمید الخصال جمیل السلام محبوه در انش و بنشین  
 کوهر نیای بحر آفرینش حرالیه عن شد و الد مورالی بوم انشور بعد انعام  
 مسنون در استغای موصلت فرحت شجون بومضج ضمیر مونسیت تضرع  
 مقرون باد اگر چه خلوص مونسیت قلبی محتاج مرسم عرفیه نیست که تبر سبل را  
 سحر یک باد آوری و بادوی احد من الجانین لازم باشد نیز که سکه نفقش  
 سودت و دلا مرسم صفحه ضمیر سب باد شفیقان در سوادات انیس و انیس  
 جمال کمال انقضای خلاقی و هم در جمیع حالات هم حلیبیت فاما مرسم  
 مکاتیب هم مقرر کرده بزرگان اسلاف عالی از فوا و مراد نیست که در

صحائف شریف احباب هم مغرور است که در چنین وصول لغایت بدل و  
 و دماغ میرساند و بی اختیار بر آنچه اسباط نام جان معطر  
 خصوص هرگاه تقریبی به تحریک ان التزام گیرد که باین تقریب و  
 اسباط اسرار و محرک تقریب و سبله اینهمه انفرج کردید  
 که از جهت آن حصول این تقریر بطور آمد تبیین اینمقال آنکه میروسی  
 علی صاحب یکی از کنای جلای که بار اتم مولفت دارند کدام مقدمه زوج  
 میرسد علی مرحوم بخاری شان در محکمه عدالت سامی دایره است  
 زبان ایشان احق حق را امیدوار و حقیقت حقیقی در جایی نیست  
 استنار که عالم العجب ایران اکاهمی باقی الحکم حاکم محکمه ابجاسته مقدمه  
 و تحقیق مراتب از حاضر ایشان فریقین اطلاق کاهی مکر میروسی علی صاحب  
 بحال ارتباط اتم مذنب که خدمت شریف تحقیق دارد مکلف خط فقیر  
 بنام مای شدند و این همچو سفارش با لاطاف که داشت ملکات سببی بنویسید  
 موجب انفرج یاد و بی خود انگاشت تا آنکه قلم بر دست و حرفی چند از حقائق حاصل خود  
 نگاشت و در ایستاده بود و در مطالعه لامعه عیث مشکوری حامل نداشت  
 اگر بنظر صفت اثر کرامی شخص مقدمه مرجعه پیرایه صدق در شمر باشد خود

از پیشگاه انصاف خلعت امتیاز خواهد پوشید و در لال مصفا از شایع  
نصفت و عدالت خود بخود خواهد پوشید زیاده در اسلام

## رقعه حلیه

بخدمت شیخ مومن علی صاحب صدر این ضلع کول شخصیت شریف  
مکرم اخلاق محقق نظام و خلاصه انصاف انوار زاید لطافت محیطی باید انکار  
اخلاص و مروت در این بن سلام و تحفه زینت بخشیده لکن کن سواصل مدعا  
اگر چه باد لطافت سامی جلوه اگر آگاهانه دل محبت منزل بوده خاطر افست  
ماند و رسید و لیکن چون از عرصه دراز سوا و غیر بن نامه سر دیده  
نکران گشته اند احشام ظاهر هم مشتاق شوند و رقوم فرحت تروم نمایند  
است با فضل امر که در بجهت یک نام محبت رتم بیا سنخ خلاص نامه این طرف باشد  
است که مقدمه دعوی اولاد علی و حسن علی مدعیان که بنام وصی علی شتر اه کار  
مسماة قرالت از وجه میر سید علی مدعا علیها و اثر محکمه و نصفت سامی بود در  
انجامش ترا ضعیف طرفین با و خال رضی نامه ششوی شده مقدمه از شایع ملوئی ماند  
چون عیاضه کو برین موازی هست بکه ده لبوه از رضی موه نصف چاه سید سید  
دادی یعوض و صد روپیه بیج کرده زرش و حصول وجه سیمیه اجتر می کمال گانید

مشتری را قاضی گردانیده بود که از آمدن ای اشترنا حال از رضی مذکور  
 در قضی و تصرف مالکانه مشتری است و حکام منازعت فیما بین قریب و غیر  
 که نوبت بنالشی من بعد نزاع لفظی خانگی بمصالحت کرامت و انجام کار  
 با دخل رضی نامه رسید و عبارت رضی نامه از جانب مدعیان مذکور است  
 که سرکار که از روی دگری دخل ما یان برار رضی متنازعیه خواهد شد و دل  
 شما بر رضی مشت بکیده بوده موه نصف چاه که فروخت کرده ما این  
 حسب ضابطه کنیده خواهد شد چنانچه رضی نامه مذکور شامل مسل مقدّم  
 الحال که مدعیان سوال اجرای دگری در محکمه کرامی داده اند غالباً حسب ضابطه  
 تقییل شسته بظهور خواهد آمد لهذا امیدوار است که بلاخطه اقرار مدعیان  
 که مذکور رضی نامه است و حکم نامه اجرای دگری مراعات قبض و دخل رسید  
 دوی علی برشت بکیده موه از رضی موه نصف چاه و برار رضی ما بقی  
 مداخلت مدعیان تصریح باید که حسب ضابطه دخل و حقوق بر حقیقت حقوق  
 بظهور آید تا بمن غایت جاب میرادی علی بنار و در صورت نقض عهد بعضی  
 در اندازان که بیت دو و شود از مدعیان رسد با و شود از  
 بچراغی رسد با حاجت از جاب مالش محکم دیگر نفیذ که از همین حکم نامه

محکمہ عدالت سامی تصفیہ حقوق بعل آمده محل سخن آرای ارباب اعوان  
 باقی نماند و ظهور این معنی باینکه توجه و تخریک قلم حکم سامی که در حقیقت حقداران  
 جاری خواهد شد و رسیدن حق بحداران و پسداد باب و مغویان  
 و موجب آیش هر یک از حقداران و حفظ زیر باری میراد و علی آرا  
 محکمہ دیگر داجر جمیل سوای تشدید ابواب فتنه و عذاب مشکوری مخلص ربا  
 خواهد بود فقط

رقعه چهل و یکم به امیر الکلب حسین خان

مرزا صاحب جمیل اشیم جنیل المفاخر و حمید العصر عدیم المعاصر زید چشما  
 تحت تخت و سلام را که زین محال پس سلام است عنوان کلام کرد  
 و در کتب خمول حشر بفراموشی ملازمان که حسب فحوائی این دو مصرعه  
 بیت گه گریه گهی ماله گهی آه خریم از یاد که رفتم من بیدار چشیم  
 سخن بودم سپاس یاد اوری را بفرحت که به نصف المافات رسانیده  
 طوطی زبان حامد را شکر زین شکر الطاف سپاس و مطالب کارانی و بیا  
 مارشادمانی عنی تمثیه عطوفت و شیفه متضمن مراغذاد و برسی بیم  
 بلحوق نشدیش خاطر عطر از غرض عوارض نسبت به بعضی ارکان این

دهند و بر اثر عظمت ایشان بکثرت دوره برگشت تحصیل این  
 مطالب و وصول بکوشش مکرران انداخت و مراتب شکایت را مبدل  
 بشبه جلالت کام جان بخش فرد زهر شکایتیم بلب شکر مشگر  
 میشود اگر بلب ایشان کنی خنده عذر خواه را هر چند فرحت حصول انفس  
 سورت سرور کردید لیکن از آنجا که رحمت را با رنج سرانجام کار است  
 چون کل که ضمیمه اش خا بر است بوضوح علالت افزاید و بندگان امن  
 خصوص شقایق نوید میدان کلزار عظمت که عبارت از نونهال سعید  
 الاضغان صبیحه صفت مال است کلال و طلال عائد حال و بستان قلب  
 صحت و اعتدال از حضرت شانی ذوی الافعال و این دو منغال است  
 نقالی شانه هر یک را انتهای عاجل گرام است فرموده نوید سایه برکت  
 سر مایه جناب سلامت داشته کامران مقاصد و چند سازد و چون  
 بایان ملائت هم منتج به نباشد است امید از بشیر قدیر دارم که اکنون  
 بسببش بجهت فروزش صحت و سوسیت از جبهه غریبان سامع افروز شوم  
 حال این گوشه نشین آنکه چون ربط موافقت و مراقت با ذات مستغنی  
 عن اوصاف از نقوش نامه الواح ابدیه است لازم شد که فقیر نیز شریک



پسرودی سامنت نماید نضر بخش ائمه منشی سید امیر علیخان بعد  
 معاودت سفر دوره شهر ابارضه زکام کسبند شده از نقیب کشی  
 لواحق این مرض از شداید درسد و عفا کشنی و بخار و غیره از تزلزل  
 مواد نزل اول بدر و کوش چپ اندک کش این سبیل طوفان طامانده آخر  
 با کتابت معالجات و غیره نجات یافته اکنون ثقیالت کوش و طنین دایمی  
 که قهار اند کصدای طنین الی نندایم استقرار دارد و بعد از آن معبر که میان  
 عارضه نور چشم غریز از جان سید احمد حسین خان در آمده از عرصه نفعته  
 بتدریج در و کوش جانب چپ بدان درجه کشتیدند که رشته خواب  
 تمام خانه و خانان و این ستمگش حوادث زمان از هم کسخت و سرگاه ادویه  
 مجوزه طبیب و متجرب قدم بجاده انفرقه نهاده تا علاج مجدد نوبت قصد سرور  
 رسید و با بخلال فاقه چند روزه ماسبق و اجمال با روز و روزه تا بانه در عین  
 نوبت بغشتی کشید اکنون از سفت رفت روز ریم از کوش جاری است  
 و ظاهر شد که بتودی بر در کرده بود که بهستمال الکباب و غیره منفجر شد اکنون که  
 در آن شدت تخفیف است شهاب بخش حقیقی رحم فرماید و کیفیت غرض آن  
 که عین العین اند در انقلاب این موسم با مراض مخلفه کسلها دارند و تخریب

استر ای سوسریع الاماده تکلیف دی خریداران باهرا که سبت  
 بارکشی منته آنها خلاف وضع از اوده پایان عالم استغنا باشد خندان  
 ضرورت نیست کسیکه بعد اطلاع یک وضع را عیب باشد اعدا نه و کارش را بر  
 ان ذخارف لیفت پذیر برای صدور از امان انجن بلاغت و معانت ندارد و عبد الصمیم  
 که اندک طفل تلاشش برشته رپودند فسون با سوز و شش را نه نمودند زیاده و سلام

### رقعه چهل و دوم

بیر صاحب منظر الطاف و خلاف نقطه انتخاب مجموعه آفاق سلمه الله تعالی بعد  
 سلام سنون خلاصه نگار مکنون این از چندی مکانات مقبوضه را هم که بطریق  
 در اطراف امام باقره حاجی حسن مرحوم بوده از بی پروائی مالکان مکان و نیز  
 از در و بعضی نیرکان و غیره نیز از وطن محض فریب الانند ام و نیز تکلیف عسر  
 قیام ضیق نفس کرده جاده غریز خلوه و مکانات سابق نشه بهمرسانی مکان  
 دیگر لازم کرده اند عند التلاش معلوم شد که اکثر امکنه مملو که سینه حب خلاف  
 نشان سینه لکمی چند صاحب درین شهر خالی افتاده اند از آنجه که  
 منزل مکان که از آن نگران بخیرید سینه حب در آمده خالی است چون مکان  
 مذکور کجا بشود کارخانه را ششم و شصت و این محله سوسنین و جوار امام باقر

لهذا وستیابی آن منظور است چون بسمیه صاحب ملاقات ظاهری نبود شاید  
 از این مصداق لطاف هم بشاید با صاحب دل چشم مستر شمس صاحب ملاقات  
 محض هم است و از آن مشفق هم رسم تعارف بوده باشد که دعوت از خان  
 صاحب بهادر بر صورت مقتضی اشعار نسبت به نفاذی اعتماد است لهذا خطی  
 بنام نامی سیمیه صاحب بهنجارت مکان مذکور مکتوبه را پیغمبری شده مصحوب الله  
 جوهر محل اول خدمت سامی ارسال یافته که بدینجهان مشفق اطلاع صاحب  
 بهادر کرد و این کلمات حسن تقریر صاحب بهادر مغری الله مکان مذکور  
 بمطالع سیمیه صاحب درآمده جواب صواب حاصل شود از آنجا که وجود  
 کرامی را نیز که ذات خود میدانم لهذا مصدع اوقات شریفم که خود بخیریت  
 صاحب بهادر نشانی برده حقیقت خط مذکور عالی خاطر شریف صاحب بهادر  
 نموده باستخوان صواب سعی بلیغ فرماید که توجیه کرامی از خلجانی خزان درجا  
 این مکانات قیامگاه سابق نزد ترنجبات حاصل شود و خط سیمیه صاحب  
 که به صمغ است از این بمطالع خود هم در آورده و کواکب آن منقوش خاطر باد  
 که راقم سعی قدر استطاعت در آدا و هر گاه به حاضر است که درین مکانات هم  
 قریب هفت رو پیکر را بدوین میشود و اگر بدلت سیمیه نعم البدل بنویسم

سیر شود عین الطاف است زیاده در اسلام

## بر حقیر چهل و سوم

حافظ هر اسم اتحاد کوشه نشینان درین صحرا پاسبان شفته خاطر این  
 پاسبان و باز او لطفه بعد اتحاد سلام سنون بوضوح ضمیر الطاف  
 مقرون باد و درود مسعود علامی شد نغمه الحان این قانون و قانون حقان  
 و نغمه تنویر کعبه تار و سر مایه جلای دید و انتظار گردید پاسبان کداز  
 مصطفیان حشمت کده تنهائی ازین لطف حاصل ای پاسبان از فرط شادمانی  
 در خور می بکیند و در پیچید و در باب حفظ اغذیه ناموافق از شیر تا کید بعلیده  
 اکنون حسب الارقام مودت انجام تا کید بر تا کید افرو و امر که از طرف لیسنگ  
 درین افتخار به شرح یک پندگیان سعادتی عصمت گرامی ندیمن خاطر عاظم  
 شده در حقیقت موجب اضطرار این پاسبان کمال است نه موجب شد  
 خاطر بر ملال که هیچ تفریب به باین ذلت و خواری که نه مکانی قابل قیام  
 دانه دل بکشش را یک نفس نام و نه لوازم تفریب مذکور در انجام دانه حجاج  
 عزیزان در برادران از خاص و عام است گاهی اتفاق نشده با برادران خود  
 از سر این کار سیر و کار بوده خبری از این و آن ندارد و خود را

از دلبستگی چنین امور بر استمار و مکر چون اقتصای سخن عاجزه  
 حسب معمول مرده بقتنی این تقریب قوم انانیت که بجز از حال دیگری  
 بوده در هر حال مانند حفظ رسوم عرفیه خویش اند محکم این امور شدند  
 و بطور شکون چیزی بعمل آوردند از آنجا که رای عام مردم را در مشرب  
 این قوم دخل نیست بجز از سکوت چاره ندیده آنها را بطورشان گذاشتم  
 و خود از مدخلت امر و بی مناسب و غیر مناسب بودا شستم چنانکه از جور فلک  
 اساس و جمعیت بر باد داشت همچنان دل حشی هم از قیود رسم پانندان  
 سلسله مراسم صوری آرد او است طلا عا کرارش رفت

### رقعه چهل و چهارم

لحنت جگر صد باره غم خوار این خانان آواره حفظ الله تعالی بعد حمد قاذبه  
 قدرت کامله دشمن کشندگان تیره حومان را چراغ اندوز شاه راه  
 و رحمت بالغه اش برای بیکان منهل یاس صلا زین کریمه تقططوا  
 من رحمته الله است ادعیه و افیه را و طیفه لیل و نهار ساخته مجد عا سکر ایله  
 عین بن رساله فرحت مثاله از مقام فرخ آباد در جوف مکرمت صحیفه جایگاه  
 مد ظله ها شمرده و معلول آورده از مدارج مجتبی که باین توده خاک کسری شده

و در اند او تعالی ان جان جهان را بعثت و اعتدال داشته در عمر  
 و اقبال برکت و با د فقیر بجا لکن روز را شب و شب را بخت بگذارد  
 و قضای ان ندارد که احد از غریزان و دوستان بوارسی با برتران  
 قوم گذارد بیت بیکانیم گذاری لبه ما که گذر از کیه کمی گذرد  
 این سر ما حال کلکته در میانجا واضح شده باشد هرگاه دست  
 اعزه اجداد من تدبیر کوتاه است دیگر غریزان غریب البدر اجداد  
 جوئی انتم که ام راه اکنون لازم که یک چند دست از من بدست دیا  
 شسته از نوید صحت خود و سر دوش کار اینها اگر بمن توجه خباب  
 مولوی خلیل الدین خان صاحب بر روی کار بوده باشد مطمئن خسته  
 باشند و بدین دل غلجگان اش درون تصدیقه اقدام ضرور  
 که انش اگر چه سبب ما غریز است لیکن نالیش آن از دور رسیده  
 در باب تمیز است بیت خیز و جو صفر ز شکاف نفس ما  
 پر بنیر که پر فی بجه از نفس ما فقیر بهر حال کجی با و احباب و کجی  
 لشکر رب الارباب و دمی بملین صبر بر آدل بیاب و نفس بعالم  
 اضطراب خوش میگذارد و بخبر و پنج مهاجرت که البته بوقت تصور

غزیران و دوستان مشترک جان دکار و اسفخوان میشود غمی ازین  
 بلا و خدشه از بیکاریها و خیالی از زیر بار بیا بجا ندارد و تقای از  
 تفضل و اکرام پایی دلم را بر جاده استقلال دوام و پنجه ام را در بسته  
 در امن تو سلیمه آل عبا و جناب ائمه علیهم السلام دارد زیاده دعا

### رقعه چهل و پنجم

نور چشم سعادت نشان غزیر بهتر از جان حفظه الله تعالی دایر زبانه  
 معروف دعای کامرانی و حصول موافقت جسمانی خسته مطلب را  
 دیر در منور آدم آن بر خور و از نزد خاتن صاحب و ایشان ظفر الله خاتن صاحب  
 به مکتوبشان اسی آن بر خور دار رسید لفافه و کرده قصد ملاخطه کردم  
 از اکثر فقرات غامض که لکال بود و علم یا قوت رزم نوشته بود و مطلب  
 بند من ناقص نرسید لیکن بضرورت ملفوف قیمه جبت مطالعه آن خوردا  
 فرستاده شده از حال ملاقات عمکه بورژ و طرزا خلایق و مومن خاتن صاحب  
 و مراده تشریف بری طرف باند و خواه مناب بودن قیام یک خوردا  
 اله آباد و نیز تشریف اوری مسر سید صاحب بهادر در دوره اند فو انچه  
 در اله آباد تحقیق رسیده به اطلاع سازند و باده چه

## رقعه چهل و هشتم

همیشه صاحب شفق مکرّمه لطافت نشان سلمه الله تعالی سلام  
 سنت سینه حضرت خیر الامام علیه التحیّنه و السلام مکشوف ضمیر عارف  
 پذیرا بود بر ریافت خبر وحشت اثر از بحال غریز سرابا تمیز ستر را علی  
 انواع رنج و ادم بر روی خاطر کشود و وحشت های کوبناگون که عابد حالت  
 بیان آن محال اول نوجوانی آن مرحوم مصداق آنکه فرد گر نوز  
 ساله بمیرد عجیب نیست این ماتم سخت است که گویند جوان مردانه  
 دوم تصور یکبسی نوح چشم حسینی بیکم که درین سال مصیبت تنهایی  
 متبل شد سموم ملالت خاطر نازک رضا به عرض بخیالات خیدور  
 کثرت رنج و کدورت نوبت بو حشت میرساند مکر از اینجا که در کارگاه  
 قضا و قدر انسان ضعیف البیان را بنجر صبر چاره نیست چاره و با جا  
 بمصابت برداشته از سبزه رضیه المکرم آنم که رضی بر خای خالق  
 اکبر بوده روح آن ره نورد عالم بقار ابقا تحه شا کرده مستجاباتی  
 ماندگان از حضرت حمی قدیر سال سازند زیاده ابرام زلفت  
 رقعه چهل و نهم



قله و کعبه بنندگان مد ظله العالی بعد حمد و اوریکه کشتن گمان و ادبی حجاب  
 و مادانی را بشا همراه آیت رهنمون گردیده و تیره شب عایمی اتم از  
 فروغ شمع وجود و بنیاد او صیاب علم النجیه و الشا از غایت بیجا نشین نور  
 صبح صادق رسیده و بس از تقدیم لوازم نقیصه که کاتب ازل <sup>صفحه</sup> از  
 جبین عجز انگین خود این خط حکم آن کشیده یک خامه بکف رخساره درخت  
 که از شش پدیان دودیده که غایت نامه و الاستغناء بر شرف حال  
 تعمیر فرامقدس جناب میر صاحب قلم مرحوم و جناب مرشدی دارین  
 نور الله فرجهما و ارشاد اعلی که بطور دیگر مناسب نیست شرف و درود فرموده  
 قضا و خرافای فرق نیاز گردید بنده را از اختلاف او خلع فرار با حال و آ  
 نیست که در تعمیر فرار که ام اختلاف در مذاهب اهل سنت و جماعت  
 و اثناعشریه است مگر طوریکه ممنوع شرعی است از ان البته احتیاط است  
 چنانچه از برادر صاحب مهربان غریب از جان میر جان صاحب کلمه هم گفته بود  
 که بوضع فرامقدس جناب دیوان صاحب و قلم مرحوم و مغفور جو تره  
 مسلح درست کرده باید و او را کرد در دنیا طمعه هم فرقی و اختلافی میدانست  
 و درباره فرامقدس حضرت میر صاحب قلم مرحوم که بخوبی حلال مشرب

جناب ممدوح میداشت چگونه بوضع ویکرمی گفت چون شرب نرکان این  
 خاندان عالیشان را پروند سبب جناب دیوان صاحب قلبه میداند لهذا این  
 سرود و فرار بطور مرقد اقدس دیوان صاحب گفته بود اگر امری بدست آنجناب  
 بالعکس مرقد شریف دیوان صاحب میروید بوده باشد ارشاد فرمایند  
 که از میر صاحب عند الملاقات در باب نزار حضرت میر صاحب قلبه مغفور  
 بشتر طبعه امتناع شرعی در آن نخواهد بود نهانیده خواهد شد بنده بهر  
 صورت مطیع جناب است زیاده حد ادب

### رقعه چهل و هشتم

جناب برادر صاحب قلبه و کعبه دام ظلّه بعد تر صد تنویر ذره بمقدار یک  
 سجد کافت طبعی جوهری نیار دوز فیضان افغان کرمست و شرف  
 اعتبار بخشش مس وجود مشت خاک خاک را یک غراز تیر کی جلی  
 کوهری ندارد بمن طلا سازی اکثر نظر رحمت غفر غفری را شفیع  
 دانه کهای خود ساخته بعرض میرساند دو کعبه رسید بیای صاحب  
 معظمه پیشتر بدست کهاران حامل سواری جناب موصوفه که مشغول  
 رود کنی بودند دوم و بقصد همت ارسال پذیرفت اکنون بجا اب

شد فقامه که حسب جناب مغزی الیهام مع قطع بند می در صد نوع و شش  
 رویه حسب ترفیم ملازمان و رود یافته بود بعد ادای سپاس جناب  
 کار ساز حقیقی و مشکوری دل و زبان از شست نقد و حصول  
 طمانیت از نوید صحت طبع مقدس حضور می پردازد که اول خدمتی روز  
 ولادت ملوک مشرک جناب مقدس مر شده مغفوره بود بعد ارتحال  
 جناب مرحومه محدوده خاص الملک ورثه جناب مغزی الیهام نور الله فرجهما  
 مانند دیگر تبعه و لحقه که اکنون اسر فرق همه با ذات مستغنی اوصاف  
 انصاف است گردیده در بصورت مصارف تدفین و فائحه و غیره جناب  
 محدوده مغفر الله لهما در اینجا و تدبیر اخراجات بچکی نزار و طعام اغزه ملیده  
 الیهام و در ملیده مذکور آنچه ممکن شد بصاعت موجوده تخفیف بمصدف  
 العبد و مافی بدیه فکرم الله بعل اند در بصورت آنچه بمصرف رسید صرف  
 اقای کونین شد در آنچه باقی ماند ملوک خاوندان است پس با صفت  
 موجود بودن خبر و از بصاعت غلام به استطاعت هنوز ما خود موا  
 طلب محاسبه است باز کسی که از امانت دیگر که حال بکار نمی آید در حصر  
 طاقت این به طاقت کران و دشوار است که تا حال آنچه خرج شده از مال جناب در

شدنی است از این خواهد شد و دوم آنکه چون نقایب فاخته و غیره  
 با بچشم معرسم جوهره های آخری و اتمام طایری چادر سبز چاه پند  
 و شامیان سبز در بجا و خرید اجناس طعام برای اطعام اغزه الداباد  
 و تعمیر مراقد جناب مرشد مبروره و حضرت میر صاحب قبله معفور در راه ایام  
 فریب با ختام رسید که اکنون بجز رسیدن نقش مطهره حاجت دیگر  
 باقی نمانده درین نوع هم بسبب اختتام جمیع مصارف ضروری داشتن  
 از مرسله حضور خالی از اجابت نفس نبود و نسبت پس اگر از راه غلام  
 نوازی سعادت این اخراجات را که حقیقه برای انقلب و مجاز اجاب  
 اعتبار نظر عوام برای این پامال جای ایام است و بسته غلام مستقام  
 ورشته شود بعد از خامندی و غرت بخشی نیست نند نظر بر ترجم  
 حضور و صدور پیه مصارف رسانیدن نقش مقدسه جناب محمد و  
 غفران مآب و این سال حضور داشته که در بجا امانت داشتن بکار و  
 در اجا مسقن با اخراجات بسیار خواهد شد و چون جناب همیشه قبل  
 از حصول عنایت نامر روانه کب فخله شده بودند ز موسوم و اب  
 جناب محمد و نیز در بجا داشتن به فائده بود که فاصله کب مذکور تمام

نوریه فریب نرسد از بهار لطیف بدریعه هندوی علییده ارسال فرمایند  
زیاده حد ادب

# افزاده پنجم

## در ذکر خدعرا یض که به صاحبان اکثر نیز و امرا یان

### بلیل الشان تحریر پذیرفته

### عزیزه اول

مجنور صاحب کلان بهادر از جانب مرزا حسن رضا خان صاحب لعل  
مستخرجه کترین از بدو شعور پرورش یافته ملک خوان حسان سرکار  
کجی اکثر نیز بهادر بود در آغاز سن متمیز تحصیل داری بلند شهرت  
مراد آباد و بعد حسن انجام علاقه متعلقه به تحصیل داری پرکنه با ترس  
ضلع کول به تسی سال سیر آورده از چند سال تحصیل داری پرکنه  
بالکرام ضلع فرخ آباد منصوب بود و نواب ششم الدوله بهادر مرحوم دشت  
شریف آوری که هنوز که قصد نظام این ملک بطور اکثر نیز داشتند  
بخیال کارگزاری دهم بسبب فرا بهنای کونا کون که نسبت به دوی بود  
کترین را با جارت استغفار می طلب فرمودند چون انتضای ادب

بزرگانه جناب مدد مع مصطفی الخراف بنو چهار دنا چهار ارد عمده تحصیل است  
 برکنه بالکرام مستغفر شده و پیردانه منظوری استغفار حضور صاحب کلکتر  
 بهادر حاصل کرده دارد ایند بار شد نواب مرحوم فی الفور در و غلط منت  
 چکه خیر اباد بطور انانی تجویز فرموده کترین را منصوب اخذند قریب دو ماه  
 اتفاق قیام انجام شده شخص تحصیل به اكمال دیانت و امانت در راه ادره  
 که نواب متغور متوجه عالم باقی شدند و درق نظام نواب مرحوم دفعه برهم  
 و چکه مذکور مستاجر بی بهادر الدوله بهادر در خواست مذومی از علاقه مزبور  
 بعمل آمد و ده ماه و چند روز در ان مقام وزارت ظهیر الدوله بهادر اتفاق گوش  
 نشینی غریبانه ماندن بعد که فراش قصاب طحیات ظهیر الدوله بهادر انکه  
 در نور دید منصب جلیه وزارت با جناب نواب منور الدوله بهادر متعلق گردید  
 و در نعلی اخبار ملک بطور انانی برای مذومی از بارگاه خسروانی قرار یافت  
 ششماه عمده مذکور بطور انانی بلا تلوث اخبار نویسان و در چگونگی رفوات  
 متعارف قائم ماند و از اخبار نویسان اقرار با مجبات حلقه در باب عدم انترن  
 از ناظران و تحصیل اراان و پر چه نویسی اخبار صحیح بلا پای داری احدی از  
 و غیره و حفاظت و در من طبع از تلوث ارتش داخل دفتر سرکار شد و بعد ششماه

در چشم است بعضی از احسان بنا بر او است و غیر اخبار ملکی از وجوہات نذر و پاداش  
 بر کلمات مستحقه اخبار و چهارم فیصله قضایای مرجوعه نهجیات بنظر اقدس  
 و اعلیٰ خلعه الله ملکه گذشت و از پیشگاه خسروی حکم شد که اگر حسن رضا خان  
 یعنی کمترین دمه داری بچاه هزار روپیه بابت این رقم قبول سازد و در صورت  
 مقبولی او بدشخص جدید نمی تواند شد و هنگام انکارش تجویز دیگری خواهد شد  
 چون فردی را که بتجمل حکم و الاستخار جان نثاری بوده تا که فرستاده اخبار ملکی  
 بطبعه انانی بود اهتمام بلیغ در این باب بنوعی کرد که بفضل الهی ناشی احدی  
 از ناظران و متصفیداران از میر و امنی کمترین نرسید و الحال که چنین حکم شد  
 در اصل و جود رسوم مقرر و سرکار قصد تقدیم حکم قضائیم نموده بتصور  
 حصول اخبار غزل و غیب اخبار نو بیان و سرکارهای خیانت شعار و در دست  
 بچاه هزار روپیه داخل کرد سه ماه و دو روز و نیمه و مذکور و است  
 ذات اخضر مانند باد و جزا کند و سبب محاکمات محروسه کامل شده بود که علان  
 فریب چارده لک روپیه برای بند و سبب از تعیین اخبار نو بیان و در خواست  
 دند کاف باقی بود لیکن بهر حال که توانست بنا بر حفاظت سخن و خوش  
 سعادتی ذاتی از فرقه دوام میا جان مشهور نذر تا سر کار تا اتمام

ماه باده و قطعه در اخل خزانۀ عامه نمود زیاده حد ادب

## عرضیه دوم

بهر من و الا میرساند در مقام فرخنده فرجام از تحریر ماسو نصاب  
قلبه سید علی بن خان صاحب نوید سلوک کو کب حشمت و تقال یعنی  
ولادت و انی اسعاد صاحبزاده بلند اقبال بشکوی علمت و اجمال  
سامع افروز شد از آنجا که توسل یکی از اراکین خانه ذریعۀ امیدهای  
کهن و مہین خانان بوده هر یک خود را ممتاز بواسطی دامن توسل  
انگاشته زجت و سر در خاندان را موجب استیاج موفور خود میدانند  
مصرف دعامی دوام دولت است لهذا فرحت تازه و تقویت بے اندازہ  
عائد حال دل عقیدت اشتغال گردید برای نذر شہنیت این تقریب و تعزیه  
بدیہ قیامی کہ بر آن نو باوہ حدیقہ امانی و امال یا و کا دوامی این دو لغو  
ارادت حاصل بشد بهتر از سال تا پنج نذر قطعہ تا پنج فراخ را مستند  
ذہن نارسا کہ در کمال جوش خور میباید موزونی پذیرفته بششون عرض  
نذر ابلاغ حضور گذشته کہ نتیجہ ادراک حسن سال آن کو در عطف  
و اجمال کہ خالق کائنات زمانہ تولیدش را بر زبان جناب صاحب العصر صیاد



ملحق سازد در سر آردان و احیان باشد و طغنه این نعمت او نیزه گستر  
 عالم و عالمان بوده بر آملان عالی مبارک و مسعود و بخت آن انجم  
 سعادت یو باقیو ما باعث رشد و بهبود گرداند رابعی گردن  
 براد بخت فیروزت باد خورشید فلک بنده دل سوزت باد سر روز  
 خوبرو سر روزت باد در سینه عید و چهار نوروزت باد  
 قطعه تاریخ چون نور وجود طفل مسعود شمع حرم ظهور کردید  
 کاشانه الدین مولود بگرفت ز نور مرغ جاوید بوده است  
 سیر مستندی در فکر برای سال تولید نماید بنمود بافت  
 از روی حرب جرایغ امید + ۱۲۶۹ بنمید روی طرح با همه است

### عرضه سوم

بغرض برده داران به عصمت و جلالت جناب عالی مستغایه میرند  
 از آنجا که این متوسل محض بواسطی در من دولت عالی کوشه گزین  
 این معصومه بوده از مدت دراز باد صفا بودن یک شهر محروم از انظار  
 طارفت است و اکنون استیلائی از روی فتنه حضوری جوشن  
 دل عقیدت منزل لید العجز متوسلانه مترصد مستدعی اجازت باز

دارشاد و تعین روز حاضر بایشی است که بر روز مقرر شده حاضر گردد  
 گردیده مشرف حاشیه نشینی محفل عصمت و عظمت منزل شود و واجب  
 بود بجزع فرمایند

## عریف چهارم

بجز عرض پردگیان سرادق عصمت و طهارت مکتبان تقاضا  
 قرب بود ج وزارت و امانت جناب عالی متعالیه میرساند عافیه بیکس از مدت  
 در از تنهای زیارت عتبات عرش درجات مولای کوبین حضرت  
 ابی عبد الله الحسین علیه السلام مرستم صفو و ضمیر عقیدت تحمیر داشته  
 در صد و بهمرسانی زاده اهل از فروخت امانت البیت موجوده و  
 استمداد بعضی بزرگان و غریزان بود که بدون آن طی شدن  
 مراحل سفر خشکی و دریا برای فردکش امانت دشوار است مصروف  
 مانند نگاه با عانت غریزان در اشپای موجوده سیاه که مشکل رسیدن  
 منزل مقصود کرد در فراهم شد و همان زمان جناب نواب مستطاب را  
 بسبب قرب محرم المکرم و انصرام لوازم تغذیه داری چتری در کار شد  
 که بخواهد سه ماه از ارشاد و فیض بنیاد جناب وزارت ماب مبلغ

پیچیز از رویه نقد بخزانۀ عاثره رسانیده شد که معرفت کارپردازان  
 سرکار و ذوی الاقدار معرفت تقریب تغزیت غره محرم الحرام شد  
 و بعضی از دربانان این گوشه نشین که بنشایره و نقاد رویه به سوار  
 ستمال شده بودند مصروف تقدیم خدمات و حاضر باشی دربار شدند  
 بعد از آن در هر ماه و هر سال از عرصه قریب یازده سال با حصول  
 از موعوده سلسله انظار جولانۀ پای رفقا است نه زار و راه بهر سبب که فائز  
 منزل مقصود شود و نه باین قطعی از ناسر انجامی نوشته توکل حاصل شد  
 که بر گردش بخت ناساز جاده نور و طریق مصابرت کرد اکنون که  
 از کبر سن بهمانۀ عمر بزر و ضعف قوا و اعضا پیغام رسان اجل  
 مقدر است و یک نمای زیارت عتبه عرش نبیه روضه مقدس اقامی کونین  
 سر بچوش ناهنجار ممکن باشد شت استخوان خود را بدر کافه اقامی خود  
 رسانیده دست رسیدن و عده سفر اخروی اعضای میم را خزانۀ دوز  
 شمول آن خاک پاک تحت قدم شفیع الدین علیه السلام ساز و بار انجام  
 سبیل حاصل این سعادت بود و سبکری حضور که چاره ساز چاکران است  
 از هیچ جا مقصورت اندر بعد توکل بخدا پناه یابست حضور عالیۀ آرد و

امید دارم که اعانتی که شایان عاجز نوازی و سادات پرور  
 باشد از پیشگاه حضور عالیّه جلوه ظهور یابد که بدولت حضور پیرستان  
 ملائک پاسبان مولای مومنین علیه الخیرة و الثناء رسیده و نیز قدس  
 مقدس دعا از یاد چشمت جابجالیه نماید بخت چو عاجز زبانه  
 دایم ترا درین عاجری چون نخوایم ترا به زیاده حداد  
 قائم اعانت لم یزلی معین توفیقات حسنات زاکیات باد

### عرضیه پنجم

قبل ازین تاریخ نوزدهم ذیقعد ۱۲۵۹ هجری قطعه عرضیه بابت  
 بشارت تازه بعد نزول دایره دولت در بیت سلطنت لکهنو  
 بر سبیل ذاک ابلاغ حضور داشته بعد از آن از تحریر غیرت  
 انجاسامع افروز شد که فاست رعنائی جناب دایره سلطنت زیبای  
 عهد وزارت جلیله متعلقه قدیم از پیشگاه مکرمت حضرت ظل سبحانی  
 خلیفه الرحمانی خدا را به نیکو زیب جادوانی یافت از وقتی که این زمره  
 سامع نواز شده است پیرین پیرین بر خود بالیده و جبین  
 سجرات شکرانه بر زمین طاعت حضرت مجیب الدعوت مالیده که

من اینیس و عالمی سحری را اثری و تخیل آمال را اثری  
 بخشند قالی شانه خسته و همایون و بدل مکرمت و تفقد  
 خسیه وانی نسبت بحال حضور روز افزون و رتق و فتق مهات  
 با عیال کامل شجون کنا و کمترین بعد تقدیم آداب نهیت و مبارک  
 بعد از شرفی نذر معمولی بذریعہ عرضی نذر ابلاغ حضور داشته از راه  
 فتم نوازی امیدوار است که بشرف اجابت تقاضا فرقی نیاز  
 و رانهای ازمان افزوده شود زیاده حد ادب

### تمت بالخیر

صد الحمد که نسخہ مذاب بعد حکومت جناب معالی القاب نواب الاحطاب  
 انریل جنم طیس سن حب لغشت کورنر بهادر خلد الله ملکہ و قیام  
 بحب فرمایش عبد الرحیم خان محرر محکمہ شری اگرہ ترتیب تکمیل  
 یافتہ بمطبع اسعد الاخبار اکبر آباد زیور طبع پوشید

۶۱۸ ۵۲



## تصحیح اغلاط کتبی شریح الافاده

صغریه	سطر	غلط	صحیح	فرد کذشت	صغریه	سطر	غلط	صحیح	فرد کذشت
۲۱	۸	ادنی	ادانی	۱	که علامت				فرد کذشت
۹	۱۰	خوص	خوفین		که کرموش یک				فرد کذشت
۱۲	۱۵	سلطان	سلطان		در کنار بر زاده از				فرد کذشت
۱۵	۱	ازرقان	ازرقان	ناف	دک آن زاناست				فرد کذشت
۱۹	۲	قل لهما	وقل لهما	د	نقطه شانت زانند				فرد کذشت
	۱۱	در القاب	که در القاب	که	خسب انک				فرد کذشت
۲۶	۱۵	سحادت	لنقطه سحادت زانند		خسب انک				فرد کذشت
۲۸	۱۳	بسیاح	سایح		بجوز				فرد کذشت
۳۰	۱۳	عیونک	عبوینا		مصلی				فرد کذشت
۳۱	۱۰		بازار از موده کارزار		مطلبی				فرد کذشت
۴	۴	مهبب	هیب		انت				فرد کذشت
۴	۴	بارقه	بارقه دم	دم	کرفیض				فرد کذشت
۸	۸	حال	عوضه	عوضه	اقایم				فرد کذشت
۳۳	۱۵		مانند تسلیم و سلام		اقایم دیگر				فرد کذشت
۳۸	۲		گر		برای بنده				فرد کذشت
۵۶	۱	عیار عیار	عیار عیار		دافرن				فرد کذشت
	۱۵	صوت کنی	صوت کرمی		اسم هند				فرد کذشت
۵۸	۱۰	اس	ازین		الی الزعم				فرد کذشت
۵۹	۱		رقام خا طلب		خا خما				فرد کذشت
۶۰	۲	ما به سعادت	یا سعادت		دال است				فرد کذشت
۶۲	۲		از قوم انان		چنان				فرد کذشت
			حفظها الله برید		وافره				فرد کذشت
					اسباب				فرد کذشت

۱۴۲

صفت	مطلوب	صفت	مطلوب	فردگزشت	صفت	مطلوب	فردگزشت
۱۰	۹	هستند	نیستند		۱۰	۱۳۶	۱۰
۱۰۶	۱			مختصه فی نفسه در کمال	۸	۱۴۰	۸
۱۰۸	۱۰	گردید	گردیده		۹		۹
۱۱۳	۲	در جلوگاه	از جلوگاه		۶	۱۴۲	۶
۱۱۵	۴	دوری	دور دوری		۱۳	۱۴۴	۱۳
۱۱۷	۱۵	کمال	سوال		۲	۱۴۴	۲
۱۱۸	۲	سلوک	سلوک		۱۲	۱۵۶	۱۲
۱۲۰	۸	ما چای	با سبب		۱	۱۵۶	۱
۱۲۳	۱۲	یا اولی	یا اولی		۶	۱۵۶	۶
۱۲۳	۱	بود	بود		۵	۱۵۹	۵
۱۲۷	۴	از دیار	به دیار		۱۰	۱۶۱	۱۰
۱۳۰	۶	مبارز	پیشمارو				
۱۳۵	۶	معد	این پابند				
۱۳۶	۱	شد	باشد				

تمام شد







CALL No.

٤٩٣٤  
٩١٥٥٤٩٤  
٩١٥٥٤٩٤

ACC. No.

٤٩٣٤

AUTHOR

زین العابدین

٤٩٣٤

زین العابدین  
سیرتہ الافادہ -  
١٤٣٤ھ -  
١٤٣٤ھ -



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:-**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due,

